

١٥٥٢
تفسير بعض
آيات



۱۳۲۶
بسم الله الرحمن الرحيم

سابقه تفسیر حضرت امام

فرموده است اقضوا رب عنکم الذکر صفحا انکمتم
کما تمسیرین یعنی آیا بگردانیم ما از شما بند و نضای خود را
برای آنکه با شنیدن شما از قومی که معرفت ظالم او کناه کاران
فایده سیوم آنکه در حقیقت آن تمهید سریت از اسرار
که از ان اشکال سابق که فرق کردن در میان انبیاء سابقین
و اولیاء امت مشکل نموده رفع خواهد شد و تفرقه در میان
هر دو طایفه علیه تعالیه تواند شد پس بدانکه روح
رسول خدا صلی الله علیه و سلم را به مراتب ظهور محو
و معزز و مکرو داشته اند یکی از ان سه مراتب مرتبه بهر
ست چنانچه در کلام الهی واقع شد قل انما انا بشر
مثلکم یوحى الی انما الهکم الله واحد
نیستیم من مکرانسان فی مثل نمایان که وحی کرده شد
نبوی من که نیست معبود شما مگر یک معبود بکنی و خطاب الیه



که در میرتبه نازل است امثال فل هو
 و جز آن تشریعات شرعیه ظاهره باشد و این مرتبه
 وی است صلی الله علیه وسلم در صورت غرضی در عالم
 ناسوتی که عالم شهادت باشد و این مرتبه ظهور آخری است
 مقدس وی صلی الله علیه وسلم است که پیش از انبیاء
 پیشین در عالم جسمانی بشریت خاصه ختم شریع و
 تکمیل ادیان و اتمام نعماء که تابع ظهور غرضی وی
 ظهور یافته و مرتبه دوم مرتبه ملکوتی است که روح مقدس
 وی از خواص غرضی منزله بوده بخواص ملکوتی اختصاص
 باید چنانچه خود میفرماید اِنِّیْ اَبْتُ عِنْدَ
 رَبِّیْ بِطَعْنِیْ وَ لَیْسَ قِنِیْ وَ خَطَابَاتِ الٰهِیْ اَنْوَ
 خطا بهاست که دریافت و درک آن از قوت بشری
 بیرون بود تا که از خواص غرضی نه بگذرد و بصفت

پسین است که در
 نزد یک برود و کار خود را
 بخوارانید و آداب غیبی بخوانید

ملکوتی در نمود

هر چه در این راه و ادراک نتواند کرد چنانچه متناهیات قرآنی
 سیم و جز آن باشد لهذا حق تعالی منع فرموده
 پس را که متبع و تلاش معانی کلمات متناهیته نکنند و
 بود که ما یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ اِنَّ اللَّهَ و امر بوقت کرد
 سیوم مرتبه جعفریست چنانچه خود میفرماید که لِي مَعَ اللَّهِ
 فَاَنْتَ لَا تَبْعِي فِيهِ مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا
 مَسْئَلٌ بَعْنِي مَرَابَاقِ تَعَالَى وَقَتِي وَأَنِي سَتَكُنْ
 رَبِّي نَبَأُ سَدْرِ نَوَقْتِ سِجِّ مَكٍّ وَهِيَجْ نَبِي مَرَسَلٍ
 در آواز ملک مقرب اینجا ملک مبین باشند که در محبت و
 که الهی چنان مستغرق اند که هرگز از هیچ عالم خبر ندارند
 چنانچه شیخ عربی میفرماید که ملک مبین مکررین در امر الهی که
 برای سجده آدم بر حمله ملک آمده داخل نبوده اند که از
 همه عالم غفلت داشتند و امر و خطاب تعافل شامل نباشد

چنانچه صبیان و مجانبین و اینها مستغرق بمقام عالی بودند که از راه
 بسجده خبر هم نداشتند و سجده هم نکردند و این رتبه عالی فواید
 اول این است و خطابات الهی متناسب بمقام امثال
 که شَمَدَنی فَتَدَّ اِلَیْ فَكَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ
 اَذْنِیْ فَاَوْحٰی اِلَیْ عَبْدٍ مَّا اَوْحٰی
 یعنی پس فریشتد پس سر فرود کرد و پی صلی الله علیه و سلم
 پس بود بعد از این بقدر دو کمان یا کمتر از آن پس وحی کرد
 به بنده خود آنچه وحی کرده است و رتبه که آن وحی قابل
 و فهم نیست که بیان آن بر تعلین کرده شود که سرست
 اسرار که بحر حق و رسول او نداند و شرح مقام قاب
 قوسین من بعد خواهد آمد اینجا متروک شده و بیان این
 مراتب که کرده شد در حقیقت بمرتبه غفری آنحضرت صلی
 علیه و سلم که بعد ظهور را بنیاد پیشین صورت یافته با اختلاف

ان وی صلی الله علیه وسلم بران ذات مقرب
 من سوای این ظهور غفیری که جامع انیمراست
 ت مقدس را در هر عالمی از عوالم خمس که صوفیه جمع آنها
 حضرت خمس و تنزلات خمس شمرده و نام کرده اند مرتبه
 موس است که بیان تعلق از شرح حضرات خمس در دست
 هم افتاد که آنرا شرح باید کرد پستربدا که در بیان انیمراست
 تنزلات خمس و اتفاق اسرار این طایفه هر یکی بیانی کرد
 اگر بحقیقت حال مراد آنها رسائی یابی مقصود آنها برسی
 بن چون عبارات مختلفه و بیانات مشتته ذکر کرده اند
 زمره هر مراتب خمس از کلمات بعضی تمایز و تفاوت است
 بوجه ظاهر نمینود اختلال و اشتباه پیدا میشود بنا بر این
 بشرح انیمراست خمس نوعی پرداخته می آید که هر مرتبه از دیگر
 ممتاز گیرد و اشتباهی که از بیانات غیر شافیه اینها پیدا

زایل گردد و الله الموفق وهو يهدي السبيل
پس بدانکه نزد یک اینطایفه علیه صوفیه مراتب منزلات
عالم پنج تا مقرر گردیده که حق جل و علا در مرتبه ذات که منزه
سایر تعینات و تقیدات وجودی و سلبی است و از امر نه
بشرط که نیند فوق از جمیع مراتب متعینات عالم است و
عبارت از ممکنات است و ممکن عبارت از متعین باشد
معنی ذات حق تعالی بر مرتبه ذات که خالی و بری از تقید و تعین
هیچ تعینی وجودی و سلبی متعین و متقید نیست نیست
مخصوص تقدم ذاتی و غنای ذاتی و وجوب ذاتی است
و بعد از آنکه متعین شد بتعین کلی باخری با دوی یا مجرد و
باجاد و در غیر مرتبه عالم امکان شده چرا که عالم احتیاج
و هر متعین در تعین خود محتاج و تابع مطلق باشد و فرق
میان واجب و ممکن نزد اینطایفه بجز اطلاق و تقید

معنی بزر

۵
بنیت پس مرتبه ذات که فارغ از هر تعین است غنی مطلق
ند و واجب الوجود و هرگاه متعین شد تبغنی از تعینات
بیه یا کلیه حاجت پیدا کرد مرتبه اطلاق و داخل حلقه عالم
گان شد و ممکن و محتاج گردید و آن مرتبه ذات که بلا شرط
شد آنرا غیب العین و مرتبه وحدت نام کرده اند بحسب
مطلق جماعتی اگر چه بعضی ازین طایفه در اصطلاح و تسمیه
مقام از مقام وحدت واحدیت اختلاف کرده اند
بجای یکی نام دیگری تعین میکند و اختلاف اصطلاح را
فایده نیست من اینجا حسب اصطلاحی خواهم آورد که مناسبت
ست و موافق مصطلح سابقین باشد تا در تبیین و تمیز
رابطه خمس احدیرا شبهه نماند پس باید دانست که مرتبه
ات من حیث ای هی لا بشرط شئی بلا تقید وجودی
سلبی واجب بالذات و غنی و مطلق است که هیچ چیزی

حاجت ندارد آنرا وحدت مطلقه نام گذاشته
 در مراتب عددی که فوق از همه مراتب است
 بآن محتاج اند همچنین ذات بلا شرطی که همه مراتب
 تقید و تعین وجودی و سلبی محتاج بواباشند
 کمرته دیگر است که ذات من حیث هی و لا غیر
 چنانچه بیان کرده شد آنرا مقید بقید سلبی کرده اند
 ذات بچشمه آنکه جدا اقرار کرده اند از سایر تعینات
 و تعینات وجودی که ثابت باشند او را در مرتبه تعین
 اول و تعینات دیگر که متنازل اند از تعین اول یعنی
 ذات بشرط لانی که فاقد باشد و مستفی باشد از وی
 تعینات و این مرتبه را از جمله عالم موجود نتوان شمرد که وجود
 هیچ چیز بدون تعین و بدون تجلی بصورتی از صور تعینات
 در وجود نمی آید و این مرتبه اعتباری محض است که در تصور

ید بقید سلبی باعتبار ذمّن خیال کرده می آید و از
 انی خارجی خطی و نصیبی یدار و آزار مرتبه احدیت نام
 رده م اگر چه در وی فید و تعینی وجودی نیست لیکن اعتبار
 بقید سلبی زیاده است بر ذات من حیث هی هی که بغیر تعین
 و تفید مطلق بود که معنی نفی و سلب سم آنجا معتبر نبود و اینجا
 معنی سلبی زاید باشد پس زیادت در معنی جایی که باشد
 برای آن لغتی و لفظی وضع کرده شد که در حروف اندک
 زیادت دارد بر لفظی که برای مرتبه اولی معین گشت یعنی
 لفظ و حدت پشتر بد آنکه هرگاه موسی علیه السلام از و
 مستغضای کمال عشق و محبت سوال از نی کرده و روح حق
 طلبیده از جناب حق تعالی خطاب آمد که لَنْ تَرَانِي وَ
 لَنْ اَنْظُرَ اِلَيْكَ الْجَبَلُ فَاِنْ اَسْتَقَرَّ مَكَانُهُ فَتَوَفَّ
 تَرَانِي فَمَا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًا وَخَرَّ مُوسَى

مَقَّایِ یعنی نخواهی دید هرگز ما را لیکن بنظر کن بسوی کو
 پس اگر استقرار گیرد بمکان خود پس قریب باشد که تو را
 پس هرگاه تجلی کرد و نموده شد ذات وی تعالی بکوه کرد آن
 ویرانگشته و افتاد موسی بزمین بهیوش و بیخبر پس از
 نفی و انکار رویه در اول و باز وعده فرمودن و ایفای آن
 کردن چگونه راست باشد بنابراین ما مر آن این فن گفته اند
 که موسی علیه السلام از حق تعالی رویه ذات مطلق که با
 تعقید و تعین باشد یا رویه ذات که مقید تعقید سلبی
 طلب کرده چون رویه ذات مطلق بلا تعقید و رویه آن
 با قید سلبی هر دو محال باشد آنرا با انکار مطلق و نفی موهوم
 جواب فرمود که اگر رویه من نخواهی بنظر بکوه کن که مقید
 متعین بصورتی گردیده وی حق تعالی را توانی دید
 زینهار رویه حق تعالی بغیر لباس تعین میرسد و نمیشود

بی مقید و ایما محال باشد و این دو مرتبه که از
مطلق است و دوم بشرط لاشی که مقید بقید
مسموع یعنیات باشد فوق از مراتب تعینات عالم امکان
است چرا که مرتبه اولی مرتبه ذات واجب الوجود بیرون از
عالم امکان و ممکنات است و مرتبه ثانیه اگر چه مقید است لیکن بسبب
آنکه قید سلبی است قابل وجود نباشد این مرتبه محض از اعتبار
ذهنی و مصنوعات عقلیت و عالم تنزلات و عالم امکان مجز
از قسم موجودات خارجی و عینی باشند پس ازین شروع کرده بود
در بیان مراتب تنزلات حتمه که آنرا حضرات محسن میگویند و هم
مراتب آن از جمله عالم امکان است پس مرتبه اولی از تنزل ذات
حق مطلق مرتبه تعین اول باشد که ملحق بتعینی از تعینات الهی
گردیده که مشتمل است بر سایر حقایق عالم امکان و محله
موجودات مجرد و مادی و همین نظر آنرا حقیقه الحقائق گویند

و چون متعین شد محتاج بمطلق کردید از عالم ممکنات شد و چون
مقتید بقید وجودی تعین شد بشرطی کردید و مرتبه و کمال
نامند و چون مبدء عالم کثرات ممکنات عقل اول نام کرد
و چون مشتمل بر جمله حقایق کونی بود قسم هم نام کردند و این مرتبه
تعین اول اگر چه مشتمل بر جمیع حقایق عالم است اما متعین است
بتعین ابهامی که انجا امتیاز حقایق با هم نبوده امتیازات
حقایق مثل امتیازات ماهیات کلیه که مثلا انسان و
فوس باشد امتیازات مثل امتیازات حقایق خرمیه
که زید و عمر باشد جز از یک تعینی ابهامی و یک وجه امتیازی
نی باشد و چون این مرتبه غالب تر از جمیع مراتب ممکنات
است عالم جبروت میگویند و چون مشتمل بر جمله صفات الهیه
است عالم صفات هم میگویند و چون منظر جمعی کائنات
بود حقیقه محمدی میگویند چنانچه ذات مقدس وی صلوات

به سلم که منظر جمیع تعینات عالم بود هم از راه وجود که
 منطوبی بذوات تمامی عالم بود و هم علما که مکاشف
 و در بعضا بنی کونیه تمامی عالم جرد و مادی در مرتبه عرفان
 و در این مرتبه تعین اول اقرب بذوات حق مطلق است چنانچه
 نیاز است بذوات عالم کون در مرتبه اطلاقی نباشد اینجا هم
 نیاز است حقایق نیست فرق همین است که او بسبب اطلاق
 عدم احتیاج واجب الوجود و غنی مطلق شد و این مرتبه
 بسبب حقوق تعین ممکن و محتاج کردید که مقید لازم است که
 محتاج مطلق باشد و چون مشتمل است بر مرتبه روحانیه
 نورانیه ذات مقدس بنوی صلی الله علیه و سلم روح
 مدی و نور محمدی هم میگویند حدیث اول مآل
 اللَّهُ تَوَدَّى وَأَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي وَأَوَّلَ
 مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ هَبْ كَيْ إِيَّانَ كَمْ مَوِيد

اول خبری که در حق تعالی است
 و اول خبری که در حق تعالی است
 و اول خبری که در حق تعالی است

است به همین اشعار دارد و اینجا ملک و همی پیدا
آن لازم شد آنو هم انست که هرگاه مرتبه
اشتمال و قابلیت دی بجمع مراتب بطریق اجمال که
امتیاز حقایق نیست مشتمل بر جمله عالم ارواح کونی و بر
غیر ارواح پس نسبت روح و نور حضرت صلی الله علیه و
و نسبت ارواح دیگر انبیا و جز آن با مرتبه تعیین
مساوی باشد که اشتمال اجمالی با مرکب دارد پس
کردن آنرا با اسم روح محمدی و نور محمدی از چه را
برقع اینو هم گفته می آید که وجه تخصیص است که چنانچه
تعیین اول مجمع حقایق تمام عالم است ذات مقدس
هم مجمع جمیع حقایق کونی است از راه علم و مکاشفه
عرفانی که حق تعالی ویرا کشف و معاینه جمیع عالم
شاهده تفصیل ذات خود نصیبی نام و خطی و افر عطا

نیست کشف محیط میزند که ارواح انبیا
 بت که جامع جمیع عالم و احوال عالم از راه علم
 در مرتبه بود و در همه مراتب ظهورات دارد و
 مقام ظهور غرضی تنزل خامس شده اند چنانچه غریب
 آید و مرتبه تنزل ثانی از عالم ممکنات مرتبه ملکوتی است
 درین تنزل آن مرتبه که نسبی تعیین اول بود تعیین دیگر
 است و در غیر مرتبه جمیع حقایق عالم در تعیین اول بلا تمایز بود
 از یکدیگر میآید و در مرتبه ثانی تمایز مہیات خود را و مہیات کلیه
 مہیات جزئیہ هر یکی تبعیات خاصه خود را امتیاز گرفته
 پس بصورتی و شکلی از اشکال متصور و متشکل بنمودند و غیر
 فوق از تمایز شکلی و تصویری است که در مرتبه ثالث است
 بیان خواهد شد و در مقام همه حقایق و مہیات مجردات
 حسب مہیات کلیه و جزئیہ از یکدیگر تمایز گرفت و ارواح

سایر انبیا و جز آن درین حکم امتیاز نثر یکسانده حکمی
که حسب مرتبه آن روحانیه بحسب استعداد و قابلیت
داشتند آن مفوض و متعین گشته با فاضله و استفاضه و یک
تقریر یافته و بطور استعدادات مختلفه خود مآله حسب قضای
ازلی متعین و معنوم شده بودند و در عالم اعیان نمانده
وجود ظهور عالم تنزلات که مرتبه علم صرفت است در حضور علمی
که بحضور اعیان نایب صورت گرفته بود هر یکی از آن حسب حال
اختصاص یافته فایده حدیث کریم کُنْتَ نَبِیًّا وَاَدَّ
بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ که مشعر بر قدم و سبق بنوت علیه السلام
و السلام اشاره بهین مقام دارد که آنوقت روح علیه السلام
و السلام با تشریف بنوت بود و بحسب اقتضای استعداد
فاتی خود بر سایر ارواح انبیا و اولیا و مومنین موافق قبول
و استعداد هر یکی فیضی می بخشید و بر هر یکی ازین ارواح مذکور

استعداد خود را استمداد میکردند و میخواستند
 همان آوان از جانب ذات مقدس نبوی آمد
 و در حق انبیای دیگر صورت می گرفت تا حد ظهور
 صریح این طایفه علیه عالیه راه افاده و استفاده جاری
 نموده و اگر بدریافت تفصیل صورت حال میل داری بشنو
 اینهمه شریعات شرایع انبیاء سابقین و لاحقین که
 بود و تا یوم قیامت خواهد ماند بر ذات مقدس وی
 صلی الله علیه و سلم از جناب ایزدی تعالی و تقدس فیضان
 رفته و همچنین جمیع مراتب ولایت و عرفان بر ذات
 مقدس و روح اقدس از وقتی که روح مبارک بتمایز
 عین ذاتی ممتاز گردید باین خلعت و تشریفات
 شرف گردید هم باین جمله تشریفات که لازمه نبوت
 باشد و هم باین جمله مراتب عرفان که لازمه ولایت باشد

و چون مرتبه ولایت از جمله شرایط مرتبه تشریع است و
 مرتبه ولایت هر یکی و هر ولی اول بذات مقدس
 گیرد بعد از آن بابداد و اعانت جناب مقدس همه مرتبه
 ولایت و تشریعات بر هر یکی از بنی و ولی علی حسب الاستعداد
 فیضان گیرد پس کسی از اسماء صفات الهیه که مستحق
 باشد از بذات ظهور ذات مقدس نبوی بر روح اقدس
 وی تجلی گرفت و حق تعالی ذات پاک و پر استعلا
 و مدد کار ظاهر و باطن عالمیان گردانید در آیه کریمه
 وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ
 فرستادیم ما ترا باینجه صلی الله علیه و سلم مگر رحمت برای عالمیان
 و در حدیث شریف آدم و من دونه تحت
 آدم کسی که برای او نیکی نکرده باشد جز این است که عالمیان از او

ایمان دین مراد است و ذلك فضل الله يؤتيه
 و این فضل خداست که میدهد آنرا

علی بن ابی طالب

۱۰
آءُ قَالَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
وَأَمَّا هُوَ الْحَقُّ تَعَالَى حَسْبُ فَضْلٍ بَرَزَكَ

بعضی سان که بحقیقت حال راه نیافته در معنی حدیث
نَسَبَتْ نَبِيًّا الْحَدِيثُ چنان فهمیده که این حکم سبقت
ت باعتبار حکم قضا و تقدیر ازلیست که حق تعالی نبوت
ت مقدس را در ازل از روز قضا و قدر مقرر فرمود
ان معنی با قضای حال سوق حدیث مضبوط نمی نماید
چرا که تمام حوادث عالم چه نبوت ذات مقدس و چه
انبیا و دیگر و غیره احوال از روز ازل همه در قضای
الهی و تقدیر ایزدی تعیین و تقریر یافته پس تخصیص
کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبوت خود را
پس سبق و تقدیم فایده نمیدهد که بنگاه قضا و قدر نبوت
همه انبیا پیش از خلقت آدم باشد پست تر بدانکه کلمه

فیضان وی صلی الله علیه وسلم بر جمله انبیا و تمام
 و تمامی شریع و تشریعات اول بذات مقدس
 جناب الهی مقوض شد و از انجا بحسب حال استعداد هر
 کرامت امداد و اعانت صورت یافته و حدیث کریم
 اللَّهُ الْمُعْطَى وَأَنَا الْقَاسِمُ ^{خدا ایستاد بخشنده است و من قسمت کننده ام} بنا بر این معنی است
 و هر کسی که بخوبی از تشریع احکام استعداد داشته باشد
 بوی امر اعانت شد و تفویض یافت و همچنین مراتب
 ولایت و عرفان که از ذات مقدس همه با بقدر حال
 استعداد کرامت شد پس شیخ محی الدین عربی قدس
 سره که در فتوحات مکیه جمع انبیا و پیشین را از جمله
 نایبان آنحضرت شمرده از غزوات این مقام اشارت
 دارد و اولیای است را که خلفای وی شمرده نیز در حقیقت
 از همین مقام متعالی است اگر چه اولیای که خلفای

است باشند بفرز ویک هم منزه شدند که بحسب ظهور حضرت
 عسری چنانچه غفریب می آید بابداد و اعانت و
 افاضات حقایق و معارف علوم ظاهری و باطنی دیگر فایده
 و استفاده می یابند و اینوجه را اگر چه وجهی از درجات
 فضایل ادبیای است نیز شما را ندعجب نباشد بزرگوار
 ادبیای است بدو طریق از ذات مقدس نبوی فیض
 گرفته اولاً از باطن روحانیه وی که بیش از ظهور آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بدرجه عالم هویتی که عالم عسری باشد
 فیضی حسب استعداد یافته و ثانیاً بعد نزول بصورت
 عسریه فیضها یافته و می یابند که تا یوم قیامت جاری
 خواهد ماند و ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء
 و چون از بیانات سابقه دریافت کردی که افاضات ذات
 مقدس صلی الله علیه و سلم از مرتبه روحانیه وی بر سایر

بنیای پشین و اولیای است بوده و اینمه پیش ازین
 و تجلی عنقریب است و همه شرایع و انواع تشریعات
 بر ذات اقدس وی فیضان یافته و در همان مرتبه روحانی
 موصوف بصفه نبوت شد تا مصداق کُنْتُ
 نَبِیًّا وَ اَدَمَ بَیِّنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ گردید و
 بهمین جهت سایر انبیاء را شیخ قدس سره نمایان
 وی حکم کرد و پس بدانکه در حقیقت همه شرایع سابقه
 لاحقه شرایع او بوده اند که حسب ازمنه مختلفه موافق
 استعداد های مختلفه در هر زمان هر بنی از انبیای سابقه
 به برکت فیض ذات مقدس استفاضه و استفاده
 کرده مبعوث بزمانی شدند و مخصوص شدند بائیکه بخا
 آن زمان باشند و در حقیقه همه نمایان وی بودند که جمیع
 انواع شرایع بوی رجوع دارد و به فیض وی آینه می

است این شریعت اخیر که بعد از ظهور عیسی
 علی السلاطین و سلم بر این است آخرین که گنیمت
 ختم امته دارد و در ماده اینهاست و خیر الامم
 بهترین گروه
 بر همین شریعت اخیر هر ختم شریعت و ختم نبوت
 این را متجلی ساخته مگر بعد از شدن همه مراتب تشریفات
 سابقه که از منته آن امم سابقه استعداد همان شریعت
 داشته بودند بنا بر تکمیل و تقیم الشریع با فاضله آن
 از جناب مقدس برنایان وی صلی الله علیه و سلم
 ظهور یافته و بعد طی شدن این منازل تشریفات و افزوده
 که کتب مقتضای استعداد امم سابقه بود شریعت
 ام و طریقه اکمل که مخصوص بذات مقدس در مرتبه ظهور
 غرضی و تجلی آخرین بود صورت گرفته الیوم
 کَلِمَاتُ لَكُمْ دِينُكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ
 کامل کردم برای شما دین شما و تمام کردم بر شما

مَتْنِ وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ

مکت خود را و خوشنودنم از شما جهت اختیار کرد
تا بید این دین تویم است که فوق تر و راجع تر از هر

الرحیه همه ادیان در حقیقت ادیان وی و همه شریع

وی بودند و دینی که مخصوص شد بظهور عصری ذات

صلی الله علیه وسلم بخیر ^{بیت ترین دینها} ^{الادیان} تحقیق یافت

نظر با فضیله ذات مقدس وی در ظهور عصری جلال

افضیله وی در عالم روقا و مرتبه و افاضته وی در

عالم مبین است و تا که سابق ازین شریعت اخیر

خود شریع سابقه را تجلی و اظهار بواسطه این

و نمایان پیشین صورت نمیداد و همه احکام

بهر زمانی مقوم داشته تبلیغ و تمیم آن نمیفرمود

مقدس وی ختم الانبیا و الرسل و شریعت خاص

وی ختم الشریع نمیشد و ازینجا گفته است کسی که

نسخه از

از همه شان عینور آمده هر چند که آخر ظهور
الآخرین السابقون که در حدیث واقع
 است آخر اینج و بعضی سابقان و پیشینیم ۱۲
 است واقع شده مراد از ان همین سبقت مرتبه و
 و آخریت مرتبه ظهور غفیریست پستتر بدانکه فرقه علمای ظاهری
 قائل بآن هستند که الهامات الهی و انواع وحی ایزدی
 مخصوص بابنیا باشد اگر احدى از صلیبی است و اولیا
 طریقت فیضی از ان نصیب شد محل اعتماد و تصدیق نیست
 در نیصورت فرق در میان اولیای امت و انبیا
 س بقین دشوارند و اما جماعه صوفیه و ارباب طریقت
 راضی باین نظریه نیستند و بر الهامات به مکاشفات
 غیبیه خود که از جناب ایزدی فیضان میکرد معتمد میباشند
 اگر چه آن الهامها را مویده مخصوص آیات و احادیث
 هم میکنند از برای کمال طمانیت چنانچه شیخ ابوسلمه

دارانی که رُبَمَا تَكُنِ الْحَقِيقَةُ فِي قَلْبِي فَلَا

بیاری که میکند حقیقت در دل من

أَذِنَ لَهَا أَنْ يَدْخُلَ فِي الْقَلْبِ إِلَّا بِإِذْنِ

اعلانت نمیدهم بر آنرا اینکه داخل شود در دل مگر بدو

الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَدَرَقُولِ شَيْخِ بَايَزِيد وَجَزَائِرِ

که مرا که از کتاب و سنت و در قول شیخ بایزید و جزایر

وَارِدَةً هُنَا كَمَا أَخَذْتُمْ الْعِلْمَ مَبْتَأً عَنِ

نزد شما علم را گرفتن مبتأ از

مَبْتَأٍ وَخَوَّيْ أَخَذْنَا الْعِلْمَ عَنْ حَيٍّ لَا مَبْتَأَ

مبتأ و ما میگیریم علم را از زنده نمی میرد

وَشَيْخِ ابْنِ الْعَرَبِيِّ امْتِنَالِ ابْنِ كَلَامَاتِ دَرْكُتِ خَوَّيْ

و شیخ ابن العربی امتنال ابن کلمات در کتب خویش

بِمَرَاتِ وَكَرَاتِ مِیْفَرَمَیْدِ وَنِیْزِ مِیْکُویدِ أَكْثَرِ أَحَادِثِ كَمَا

بمرات و کرات میفرماید و نیز میگوید اکثر احادیث که

نَزْدِیکِ عِلْمَایِ ظَاهِرِ بَعْضِ جَمَاعَةِ مُحَدِّثِیْنَ غَیْرِ صَحِیحِیْنَ

که بطریق علمای ظاهر بعضی جماعه محدثین غیر صحیحین

صحبہ

صحیح باشند که بواسطه راویان اخبار از رسول صلی الله
علیه و آله وسلم بصحت میرسد و اکثری که ایشان صحیح ندانند
در باب ما غیر صحیح باشد که از ذات مقدس نبوی بواسطه
دواة بخلاف آن معلوم گردیده پس اعتماد ایشان
بر صحت مکاشفه خود تقریر یافته در مضمورت شبهه اشکال
فرق که در میان اولیای امت و انبیای پیشین لازم
شده بود جوابش بر طریقه ارباب این طریقت
این طور تواند شد که انبیاء پیشین و اولیای امت
در فیض روحانی که از آنحضرت یافته اند اگر مشاک
و مساوی باعتبار احوال باطنه روحانی باشند لکن
ظهورات الهامات الهی و توسط ملائکه القاءات نابع
از احکام بر اولیای امت که میشود بعد از ظهور ذات مقدس
صلی الله علیه و آله و سلم بر مرتبه تجلی غیری که آخر مرتبه ظهور است

اوست و مرتبه ختم نبوت او بوده و تزیینات و مجالی
 الهامی ملکوتی و غیر ملکوتی که بر انبیای سابقین
 نری و مرتبه ختم نبوت بوده پس حسب باطن
 عربی قدس سره همگیان در سفاهه از جناب علیه الصلوٰه
 والسلام بوده اند اما بحسب احوال ظاهر که ذات مقدس وی
 بمرتبه غضری و ختم نبوت هنوز صورت نگرفته بود که انبیای
 سابقین بحسب اقتضای استعدادات مختلفه درازمنه
 مختلفه بنیابت باطن حضرت صلی الله علیه و سلم در تشریع احکام
 الهی مامور شده ظهور گرفته و نسبت اتباع ظاهری ایشان با
 ذات مقدس بنوی صورت نه بسته علی الانفراد و علی الاستقلال
 هر یکی را تشریف نبوت و خلعت رسالت عطا شد بحسب نظام
 حال که خلیفه راستخلف می باید که تا نسبت اتباع خلیفه مستخلف
 پیوندد و یکی را مبعوع و دیگر را تابع غمزه آید آن قسم در بیان

۹۵
سابق که هنوز ظهور وی صلی الله علیه وسلم صورت نگرفته بود
نشد بابران انبیای سابق که بحسب ظاهر متبع کسی
و فیضان در تجلی ظاهری خود صاحب نظام بواسطه وحی الهی
بواسطه القاءات ملکی یافته با اسم رسل و انبیاء قرار یافته
بسبب عدم ظهور متخلف در مرتبه تجلی غصری و در حقیقت
بحسب باطن اینها نیز متبع همان شریعت مشروعه باشند
که از باطن آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر یکی بنوعی فیضی
رسیده و چون بظاهر متبوع ظهور داشت که از خلفاء و پی
نموده شوند بنی و رسول بالاستقلال نام گرفتند که در انقضائه
و افاضه ظاهر همان و تیره بودند که آنحضرت حسب ظاهر بان
طریقه افاضه ظاهر تشریع بر امت میکرد پس بحسب رتبه ظاهر
متبع کسی نبودند اگر چه در باطن فیض از روحانیه وی صلی الله
علیه وسلم یافته بودند بخلعت نبوت علی الاستقلال و شرف

و اولیای است که بعد از ظهور نبوی در تجلی غفری
و صورت ظهور و بروز یافته و بتابع شریعت و
حجب باطن هر دو طریق مامور شدند اگر چه بفضایات
الهامات الهی و القاءات قدسی شرف اند لیکن جهت
اتباع و تبعیت ظاهر و باطن که از مرتبه روحانیه وی بوده و از
مرتبه تجلی غفری و مرتبه ختم نبوت هم بوده و از مرتبه جمله انبیا
شمرده نشدند خلاصه فرق همین باشد که اینها متبع باشند
ظاهر و باطناً و انبیای سابق بحجب ظاهر متبع نبودند و هر دو
حالتی اگر چه در صورت الهامات و القاءات متساوی و
برابر باشند لیکن تبعیت ذات مقدس در اولیای است
بحجب منظر غفری و مرتبه روحانی است و در انبیا سابقین
مخفی بحجب روحانیه بود پس در عالم ناسوتی که عالم شهادت
و غفرت است متبع انبیا که مرتبه روحانیه آنحضرت صلی الله

۱۶
مسلم بود بطور رسیده بود که آنها ما مور به تبلیغ شرایع
و ماریده در عالم شهادت تجلی و ظهور یافته تا بقیه و
مستوعبه مرتبه روحانی که مبطن بود مبطن مانده آنوقت بعینت
آنها وقت حکم خلافت نبود که در عالم شهادت مستحلف ظهور
گرفته بود حاصل فرق آن باشد که با وجود مساواة انبیای
پیشین و اولیای امت در درجات الهامات الهی که هر
در زمان آنها مستحلف نبود و مستوع ظهور کرده خود مستوع
است شدند و بصفه نبوت موصوف شدند و مدار
نبوت بر همین شد که مستقل بحسب ظاهر شرع در تبلیغ با
و اولیای امت که مستحلف و مستوع اینها بطور عرضی تجلی
فرمود اگر چه ما مور باطلاع و تبلیغ شریعت بودند اما بحسب ابتداء
قائم الرساله بودند و مراتب عرفان و کاشفات انبیای
پیشین با منظر که همه انبیا فائق از جمله اولیای امت باشند

حکم جزمی میتوان کرد این هم احتمال دارد که بعضی انبیاء و رسول
چنانچه با هم فضیلت یکی بر دیگری رواست چنانچه حق تعالی میفرماید
تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

این پیغمبران علیهم السلام فضیلت دادیم ما بعضی ایشان را بر بعضی ۱۲
همچنین نسبت تفاضل و تفاوتی در مرتب عرفان و مکاشفات
باطنه با عرفای است حسب اختلاف استعداد بوده باشد
اگرچه آنها در مرتبه ظهور عنصری به تشریف شرف نبوت مشرف
شدند و از پنجمه رتبه عالی نسبت با ایشان شد اما در علوم
معارف تفاضل و تفاوت حکم جزم نیست و عرفای است
بسبب ظهور عنصری متبوع خود تابع محض بودند که بعد از ظهور
عنصری ذات مقدس پیدا شدند بآن رتبه عالی که انبیا مخصوص
شدند مشرف نشدند و اینجا که اندک بطول بیان دست
بقلم رسید محض برای تنقیح مذهب و تفصیل احوال انبیاء

بود و اگر کمان فاسد بخواهند که رتبه انبیا سابق بر رتبه
است بر ابر کفین خلافت اجماع باشد از کوشه
خاطر باید بر آورد که کجاست، غرضی آنها را فاضله اعتراف
کرده ام اگر در مراتب علوم و معارف ماطنه علی حسب اختلاف
استعداد با هم تفاوت داشته باشند. زیرا منع جزئی نمیتوانم
کرد و مخالفت اجماع کمان کردن اینها محض لایتنفع باشد
که ثبوت اجماع اینها مستعذر است و از علی رضی الله عنه منقول
و بصحت پیوسته که فرمود لَوْ كَسَبَتْ أُمَّةٌ لَوْ سَادَتْ
اگر آنها بودند برای من گویید و نشنیدم بران منبر

وَحَلَّتْ عَلَيْهَا نَقَضَتْ بَيْنَ أَهْلِ التَّوَرَةِ وَبَيْنَ
اگر برسد افاده و افاضت هم را اینها که من حکم نمایم میان توبه موافق احکام تورات
و بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ هُمُ وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ عَلَيْهِمُ
و در میان اهل زبور موافق احکام زبور ایشان و میان اهل انجیل موافق احکام انجیل ایشان

وَيَنْبَغِي أَهْلَ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِ

و در بیان اهل فرقان موافق احکام فرقان اینست

پس نظر باید کرد این جامعیت علوم که بذات مطهر وی بود
که محیط بود بعلم شریعت خاتم الرساله و علوم شریع سابقه
و انبیا سابق را از روی کسب و تعلیم نبود که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم هیچ کسی از صحابه کرام رضی الله عنهم را
تعلیم و تعلم و قراءت کتب انبیای سابقه روا نمیداشت
بلکه از مطالعه آن کتب زجر و توبیخ میفرمود پس این
علوم در ذات حضرت علی کرم الله تعالی وجهه نباشد مگر از
روی الهامات الهیه و همین قسم اگر به بیان اکثر علوم
اینطایفه بیان کرده آید متطویل انجا مدبر نمی از قصه جنس
موسی و خضر علیهما السلام و از حال صحبت اولیای است با حضرت
در یافته باشی پس تفصیل انبیای سابقین بر اولیای است از

۱۸
همین راه شد که در منظر تجلی عنفوی ذات مقدس نبوی
که بحسب روحانیه متشوع و متخلف هر دو بود بر وزن گرفته بود
که آنها تجلی عنفوی یافته ابنیا نام کرده شدند که متخلف
ظهور نیافته تا نسبت خلافت و نیابت نبوی وی کرده
و اولیای امت که بعد از ظهور عیسی علیه السلام
سلم تجلی ظهور یافته و حسب ریب هم بظهور عنفوی
پیش از آنها آمده بخلیفه ملقب شدند الحاصل بعد تسلیم
و اقیما و طریقه علیه صوفیه که هر دو فروق مستفیض از ذات
وی صیبا علیه وسلم هستند و الهامات الهی بر هر دو
فروق جاریست و یک وجهی از فرق در یافته نمیشود و
اگر بدایت حال بر همان سخن کرده آید که الهامات
اولیاء اعتبار ندارد چنانچه علمای ظاهری میگویند حاجب
به بیان فرق نباشد که فرق واضح است و مرتبه شیون

از تنزلات خمس مرتبه عالم برزخ است که آنرا عالم مثال مطلق میگویند
و درین مرتبه حال آنست که همان متعین که متعین اول متعین بود
و در آنحال امتیاز حقایق اشیا نبود و حقیقت الحقایق نام
داشت باز در مرتبه ثانی که تعین دوم بروی فایض شده
و حقایق جزئی و کلیه بهم بچسبیده و تشخص امتیاز گرفته و
این نحو امتیاز قبل از امتیاز صور و اشکال است که با وجود هر شیئی
رتبه امتیاز جزئی با کلی حاصل بود اما متشکل بشکل نبود
چه امتیازات صوری در میان اشیا بچسبیده و احسن نظام
که در آن بصیرت باطن ظاهر میشود آن مرتبه از عالم محسوسات
ثبوت و تمانین هر یک در آن مرتبه نبود الا بحسب تعقل عقلی و
هرگاه بر همان متعین متعین ثانی افاضه تعین ثالث برزخی
شده امتیازات هر یک بحسب صور و اشکال پیدا شده و این
عالمی است که حق تعالی آنرا برزخ و متوسط در میان عالم معقول

و محسوسات عنصري و اثري ایجاد فرموده که مثال و شبهه است
 تمام عالم حسّی و ناسوتی و هر چه در وی هست و خواهد بود یعنی
 یعنی جزئیات و کلیاتی که از عالم موجودات حسّی باشد هر یکی
 پیش از تصور بصورت جسمیه حق تعالی بیک ظهوری در عالم مثال
 عطا کرده و آن نحو ظهور منزه باشد قبول تغیرات جسمانی
 مثل فصاحت و سیر و حرکت از مکان بمکان و انقلاب جفایق
 بجهایق دیگر که خاصه عالم عنصري و جسمانی است و بسبب همین تخرّج
 که مبرّی باشند از قبول تغیر جسمانی شبیه به عالم عقلی شده و چون
 هر یکی که از عالم جسمانی و حسّی است او را درین عالم مصوری
 مثل صور شبیه عنصریه شبیه است به عالم جسمانی پس توسط این
 هر دو عالم ازین راه برزخ و مثال نام کردند و هر چه که در بین
 ثالث تمایز بحسب صور و اشکال شده بلکه جوهر و اعراض و اجزای
 و ذرات و انواع ذوات مستقله و معیّنه بقی همه را صورتی

درین عالم هست که رؤیت و دیدن آنصورتها و احوال ظاهر ظاهر است
با صرّ ممکن نیست و رؤیت این عالم مثال میسر نمیشود مگر بعد از
این خواهی که ظاهر بسیار است اکثر مشاهدات که در آنوقت
می بیند تعلق از همین عالم دارد چرا که هر صورتی که عند التعلیل
میشود از عالم علم خدای تعالی ظاهر است و نه از عالم معقول
و روحانیات که ابعام بری از شکل و صورت باشد و ادراک آن
تعلق از طرف عقل محض است و همچنین مراتب و مشاهدات
نوم که در خواب بنظر هر یکی می آید از همین عالم باشد و صورتها
در عالم مثال صورتی باشد موافق صاحب صورت با نفس
آن شود وَالْمَنَاسِبَاتُ بَيْنَهُمَا فِي عِلْمِ اللَّهِ تَعَالَى
خدا آنچه صورت علم ظاهر در عالم مثال است و صورت محض
الهی در عالم مثال حاضر است و صورت بنوعی است پس کسی که
در رویا دید که من شیر خورده ام تغییر آن همین است که از علم ظاهر

نصی دارد چنانچه همین قسم بر صلیما و ملک بر عوام همین طور مفت
 و حافی دست میدهد و سرانجام تغییر و یا آن است که متعین
 تعین اهبانی شخص می باشد تعینی که آن قابل بدو گونه است
 اگر موجود شود در عالم عنصری است ^{در دوزخ} جسمیه یا معنویه و اگر با
 تعین موجود شود در عالم اتمال ^{در عالم} است متشکل
 پس گویا این علم ظاهری حقیقی است از حقایق متعینه تعین که
 نازل ترین از تعینان عالیه است اما با اینهم هنوز قابل انجاء
 وجودات و ظهور است اگر ظهور آرد در عالم عنصر بصورت
 معانی و هیئت تصور میشود و اگر ظهور یابد در عالم مثال متشکل بر
 صورت لبن باشد و بر همین تحقیق باید کرد که هر چه که در عالم
 عنصر است آنرا صورته و شکلی در عالم مثال حق تعالی نبشیده
 که در وقت تعطیل حواس ظاهر و در حالت نوم معاین و مشام
 در مذاسب صوفیه و حکمای اشراقیه مختار و مقرر است که

عالم معاد که حشر روحانی و حشر جسمانی در آن خواهد شد
 آن عالم مثال است و آن جسد که مخمور خواهد شد بعد از حیات
 در قریب یا روز قیامت جسد مثالی باشد نه عسری و احوال
 و ناز و نعیم جنّت و تغذیات و دوزخ هم از همین عالم مثال
 و اکثری که ظهور و منشاء صور روحانیه اوای و عرفاء بر مثال
 آنها یا بر طالبان و متقدّان که در نقطه و یا در نوم می باشد
 از همین قبیل است که روحانیّه ایشان تمثیل عالم برزخی شود
 میگیرد و نمودند و نمود چه مرتبه جسد عسری در مکانی
 و مقامی که بود از آنجا حرکت و تبدل گرفته که صور عسری
 که مدّین بجای دیگر مکانات مختلف و متعدد و دیده میشود
 و بعد و انشکال متعدد نمودار میگردد پس این نمود از جسد
 عسری تسلّق ندارد و ظهور مرتبه روحانی که از عالم عقل
 معقولات است بدون صورت تجسّد محال باشند و هرگاه



صورت عنصري نبود چنانچه در یافتی پس آن تجدد و صورت
 مشهوده از عالم مناسبت که شکل و تصور بصورت مختلفه فاضله عالم
 عنصري و عالم مناسبت و پس و این صور مناسبت عالم برزخ که
 هر یکی را صورتی و شکلی است قابل اختلاف می باشد
 هر کسی که از عالم غایب است وقتی در عالم مناسبت صورتی دارد
 از صور جمیل و وقت دیگر در عالم مناسبت صورتی از صور
 زریله چنانچه این حالات از تبدیل احوال اکس بحسب اختلاف
 از منته متوارد و متوالی میشود که وقتی اهل دنیا و ارباب تقوی
 مبتلا بکدورت و زرائل شدند و وقتی دیگر اهل کدورات
 از صفای باطن و نظام نصیب میشوند پس بحسب اختلاف
 در زمان و هر وقت صورت متبدل میگردد که تمثیل اقیانوس
 جمیل می باشد و تمثیل اهل فخر بصورت زریله و این اختلاف
 احوال بر اهل صفا که ارباب مکاشفه باشند علی الدوام

متوارد و متوالی است اگر بشرح آن پردازد تطویل محض است
 مرتبه چهارم از تنزلات خمس مرتبه عالم شهادت و عالم
 کما سوت است که آنرا از عالم جسمانی مستغیره شمرده اند
 و اجسام اشیری فلکی هم داخل این عالم است صورتش چنان
 بیان کرده اند که هرگاه در عالم مثال تعینی و عالمی پیدا کردید
 که باعث اختلافات احوال عنصریات شد پس همان مرتبه
 ثالثه که آنرا مثال میگویند بعد ظهور تعین زاید که هست بطریق
 حالات عنصری بنفذه عین مرتبه رابع است لیکن باز و یاد کرد
 تعین زاید و مرتبه رابع مشتمل بر مرتبه ثالث و ثالث
 بر ثانی و ثانی بر اول چنانچه تعین اول مشتمل بر ذات
 مطلق من حیث هی و لا بشتر پس هر هر سافل منظر
 و مشتمل باشد بر مرتبه عالی که فوق آنست و در غیر مرتبه
 از عالم عناصر و فلکیات که باشد از ارض و سما و نباتات

و اشجار و حیوانات و انسان و جزآن که مشتمل باشند بر
 احوال عنصری جامع اند بر حالات و خواص عالم مثال
 ملکوت که هر دو فوق از عالم عنصری و نهادت اند پس
 آن متعین بتعین ملکوتی و مثالی ^{تبعین} بتعین ^{تبعین} بتعین
 عنصری شد پس باید دانست که ^{جسمانی} در عالم حس و
 نهادت صورت عنصری موجودات و احوال ^{جسمانی}
 از تغیرات بروز و ظهور دارد که اینهمه آثار و خواص
 تعین رابع است با وجود که این مرتبه مشتمل بر مرتبه ثالث است
 چنانچه گذشت آن قسم خواص و آثار این مرتبه ثالث اینجا
 دروز ندارد و محلی و ظاهر نمیشود و این مرتبه کمون رتبه
 است باشد که خواص آن در مشاهده و در وجود ظاهر
 رتبه ناسوتی نمی آید اگرچه آنهمه مراتب رتبه ثالث است
 انطواء و اشتغال دارد لیکن بحسب رتبه

عصری کمون میباشد و همچنین باید دانست که در مرتبه ظهور
 عالم مثال که مکاشفه آن تعلق دارد تعطیل حواس و تخالفی
 ظهورش بعد قیام قیامت خواهد شد و در وقت خواب
 و حالت مکاشفات اولیا قبل قیام قیامت نمود
 مشاهده باشد و در خیال این عالم امثال منزه عالم شهادت
 باشد و عالم عصریه از کمون مانده اند پس نسبت
 عالم عصری به عالم مثال عالم غیب است همین قسم نسبت عالم
 مثال که مشهود اهل کمال و ارباب تعطیل است عالم عصر
 هم از غیب است که رویه این عالم عصر را حواس ظاهر
 می باید در وقت تعطیل رویه این عالم آنها را میسر نیست
 پس شهادت و غیب هر یک نسبت دیگری باشد و مرتبه
 پنجم از تنزلات خمس مرتبه ظهور انسان کامل است که آن
 جامع باشد جمیع مظاهر تنزیلی و تشبیهی مجرد و مادی را که آن مرتبه

ظهورات ذات مقدس نبوی است صلی الله علیه و سلم و اندر
 جامع است جمیع مراتب کونی را چون از شرح تفصیل مرتبه رابع
 هم مرتبه ثالث دریافت شد که هر درجه سافل مشتمل بر عالمی است
 معلوم شد که ذات مقدس منظر هر عالم باشد و همین
 قسم میباشد که هر جزئی از جزئیات عالم عرضی منظر
 همه مراتب تنزلات باشد و نسب جمیعته آن مراتب
 هر جزئی از عالم عرضی صفت جمیعته باشد
 پس تخصیص کردن منظر تنزلات بنظم راجع جمیعته در عالم
 عرضی موصوف اند لیکن وجه اختصاص آنکه این ذات
 جامعه را تنزل علی الاستقلال اختیار کرد تا اگر چه دیگر
 ذوات برزیه مشترک اند درین صفت از راه آنکه در
 ذات منظر کامل جمیع مراتب کونی هم از راه وجود و
 ظهور علی که همه صور و مراتب تعینات عالم را

در ذات مقدس خود معاینه مشاهده میکرد و انبیا و اولیای دیگر که
مشاهده مراتب کونیة در خود دستند و میشوند بان استیجاب
احاطه جمیع مراتب مکاشفات و معارف و ترقیات سایر درجا
و عروجات که نصیب هر کامل است ندارند و از ان نصیبی نیافته
بس احاطه و حیجی علی علیه و سلم که جمیع عوالم وجوداً و علماً
و کشفاً شده بدیکری انقسم میشوند ازین راه از کمال ^{فصلیت}
دی وجوداً و علماً و رتبه منظر اتم نهند و از مراتب تنزلات
جمله آنرا امر به علمی الاستقلال و الاستبداد و شمرند
مقتضی منظر عظیم این مرتبه منظر کامل که در حقیقت سید العالمین
این مرتبه جامع باشد و فوق از همه مراتب علویة و غلیبیه بلکه هر چه
که در علم الهی از حضور اعیان نابته آمده و بروی تغافل گشت
و معاین شوند در علم سید الانبیا مشاهده و معاین از ذات
ری شده که در علم ذات خود معاینه تمامی جزئیات

عالم کرده که ذات او منطوی و مشتمل بر صور تمام عالم بود و هست
 و شیخ محی الدین عربی قدس سره در فصوص می گویند
 که **كُلُّ جُزْءٍ مِنَ الْعَالَمِ تَمَامُ الْعَالَمِ** ای قابل الحقائق
 هر چیزی از عالم تمام عالم است یعنی پندیده است هر
 متفردات العالم و امتوحات میگوید
 حقیقت های متفرده تمام عالم را ۱۲

که حق عز و علا بر من میگذشت کرد که هر چیزی از عالم بمنزله
 تمام عالم است باین نوع که هر چیزی از عالم بمنزله تمام عالم
 است باین نوع که هر چیزی مشتمل است بر جمیع اسماء و
 صفات الهیه و تمام عالم است باین نوع که هر چیزی
 بر اسماء و صفات و بی تعالی نباشند چرا که مراد از
 صفات صفات شیعیه نیست بلکه مراد همین جمیع صفات
 فعلیه و انفعالیه که مظاهر و اسماء ذات باشند و هر چه که
 عارف کامل از صور انبیا و اولیا و صور اشبارا

بقوة صفای باطن در حال تعطیل حواس می بیند و می شنود و می
 از خود می بیند و می شنود و آنهم مراتب و مشاهدات در
 حقیقت ذات را نمی شکل بران بوده و آنچه دید از خود دید از
 غیر خود و از ذات غیر ندیده بلکه خود را از ذات خود دید چنانچه
 شیخ بر که همدانی قدس سره گفته که من مقصد مرتبه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم را دیدم هر بار می بینم که دیر می بینم آخر الامر
 دریافتیم که هر بار که دیده ام خود را دیده ام و همین قسم این فاضل
 همی قدس سره در قصیده ثانیة خود تفصیل و تکریر شرح
 و شیخ قدس سره در خصوص تصریح میکند باین عبارات
 فَأَيُّ صَاحِبِ كَشْفٍ شَهِدَ صُورَةَ تَلْقَى إِلَهَ

مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنَ الْمَعَارِفِ وَتَمَنَّى فَنَلَا

الصُّورَةُ عَيْنُهُ لَا عَيْنَ مِنْ حَجَرَةٍ فَفَتْهُ حَتَّى
 شَرَّكَ عَلَيْهِ بِعَيْنِي هِرْصَابِ كُتِفَ كَهْ مِي بِنْدِ صَوْرَتِي كِه دَوَاشَد
 واز آنچه نبود نزد یک وی از معلومات وی پس انصورت
 بین او باشند غیر او پس از درخت ^{و جید است میوه علم}
 دور را پست گرفت وی قدس ^{و قدس است مکیه که هرگاه حق}
 این معنی بر من مکتوف کرده و این کُتِف را خود حق تعالی موبد
 بنا شد نصرت آنی نمود که آیماتند عُوا فَلَهِ الْأَسْمَاءُ
 الْحُسْنَى یعنی هر که بخواند و هر که بخواند پس آنهمه اسماء نیک
 الهی است و لام اینجا لام استغراق است که شامل بود همه اسماء
 الهی را و معنی الکُلُّ فی الکُلِّ مکاشف است و بهم مکشف دریافت
 که این معنی بر ذات مقدس صلی الله علیه و سلم مکتوف بود
 کبری انبیا و اولیا می دانم که با جمیع مکاشف شدند یعنی از
 بعضی عرفای دیگر مثل ابن فارض و غیر آن نیز دریافت نمود

و اشاره کلام امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه
 شِعْرٌ دَوَاءُكَ فَبِكَ وَمَا بَصُرُ وَدَاءُكَ وَمَا بَصُرُ
 تَزْعُمُ أَنَّكَ جِسْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ
 بهین معنی است یعنی تو گمان میداری که خود جسم صغیر هستی حال آنکه
 جمیده است در تو عالم کبر و این عالم کبر عبارت است از جمیع عالم که
 و مادی فلکی و عنصری و جواهر و اعراض است و اینطور که کتب عالم است
 و در مقابل آن آنست که شامل اجزای عالم یعنی جواهر مادی و
 مجرد و اعراض است عالم صغیر مسمویند اما اشتمال هر جزئی و
 هر شخص از عالم موجودات جسمانی بر تمامی اشخاص و صور عالم
 چنانچه نقل کرده شد بدو طریق میتوان گفت یکی آنکه هر
 عالم و هر یک از صورت عالم در هر شخص و متعین بالفعل
 موجود و ممتاز باشد لیکن بطور کمون و بروز که مذکور شد
 که هر شیئی بر هر شیئی منطوی است و یک تعین بر سایر تعینات

شملت اما صورت یک تعین بر هر شی با زست و صور
 نبات دیگر کامن و اگر بصورت دیگر بوقت دیگر متجلی شد
 صورت اولی دخل کائنات شد و صورت نو بار زک و دید
 مانجه عصای موسی کاهی عصا بود و وقتی تعیان و بوقتی دیگر
 درخت سایه دار میشد همین قسم و چون تعین ذات که نبود
 فلقه بر روز میگرفت و دووم آنکه بالفعل صور تعینات عالم بر
 سبیل امتیاز موجود نباشد لیکن چون حقیقت هر تعین غیر
 ذات حق است در هر حقیقت که موجود است همان ذات
 مطلق موجود است که قابل جمع تعینات عالم است و کلام شیخ
 در فصوص که کُلُّ جُزْءٍ مِنَ الْعَالَمِ تَمَّ الْعَالَمُ اِی
بِلِ الْخَفَائِقِ مُتَفَرِّقَاتِ الْعَالَمِ اشاره باین دارد
 در هر تعین و هر جزو عالم قابلیه صور نامی عالم است لیکن
 بالفعل در هر تعین جمیع تعینات موجود نیست و این معنی جای

استعداد و الخازن باشد هرگاه که بحقیقت در معنیات عالم
سری و مشترک و محیط باشد قابلیت هر تعین و هر صورت در هر
و هر صورت بی شک تواند بود و قول ایشان **الکُلُّ فِي**
الکُلِّ باعتبار قابلیت و قوه بر سبیل مجاز است چرا که تعینات
کثیره بالفعل با کثره ~~است~~ و ندارد که آنرا اکل باید گفت بلکه محض
استعداد و قابلیت است فعلیت کثره نیست و از طریق او
که همه معنیات و صور عالم را در هر تعین بالفعل با تمایز و تفاوت
گفتن و یافتن است اسلوب کمون و بروز که صوفیه میگویند
معقول و صورت می بیند که در هر تعین همه صورتهاست
بازریکی و دیگران کامل و اگر انقلاب یافته دیگر باز شد
داخل کائنات شده و قول عرفا که **الکُلُّ فِي الكُلِّ**
بر سبیل حقیقه باشد نه مجاز و کلام شیخ عری که در فتاوی
واقع شد شجر بر طریق دومی است که مرا اسم را از او

وجود در هر متعین است حاصل آنکه از کلمات و تصریحات
 بعض عرفا و کرام فعلیه وجود هر صورت و هر متعین در هر متعین
 یافته میشود و از کلمات دیگر قوت هر صورت و متعین در هر
 متعین در یافته می آید یا آنکه مراد هر دو فریق یکی است لیکن
 خطائی که در بیان واقع شد بحسب اختلاف کثرت در اوقات
 فنی قوت و استعداد هر شی در هر شی کسی از عرفای را
 مشاهده شد که فعلیه هر شی در هر شی باشد پس آنوقت
 از قابلیت و قوت خبر داد بوی فعلیه التفات و نگاه نمود و
 دیگر همان عارف یا عارف دیگر فاعل ظهور و وجود هر شی در
 شی مشاهده شد پس آنوقت از فعلیه تفصیلی خبر داد و
 جمله جمیع در جمیع مانع قابلیت جمیع در جمیع نباشد بلکه هر
 یک دیگری است و شرح و بیان که متعلق کمون و بروز است
 کلمات و اشارات این طایفه فعلیه جمله در جمله را میخواهد و

احتمالست که مقصود هر یکی مخالف دیگری باشد لیکن بمعنی
و ایتقن مخالف و مکاشفه بعید نیاید و در بیان این مرتبه که
محتاج بطولیت نتوان دست بقلم باید برد پس اکنون رجوع
کرده شد بشرح کلمات درود و انمی برکاتک سرمد
لفظ منو بمعنی زیاده و بمعنی سعادت می آید و بآرک
علی محمد و علی آل محمد بمعنی آدم ما اعطیت
بمعنی همیشه بخش
مِنَ النِّعَمَاءِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَاطِنَةِ
جزیر را که بخشنده توان از انعماء آشکارا و پوشیده
و سرمد بمعنی جمیع از مننه ماضیه و مستقبله و نظر بصیغه تفضیل
انمی و صیغه جمع برکات مراد آن باشد که نازل کن از
از سعادات و همیشه نگاهدار کمالات ظاهره و باطنه
نعمتهایی عطا کرده خود را در تمامی ازمان و از کی بحیات
فَضْلًا وَعَدَدًا مُؤَبَّدًا زکوٰۃ بمعنی زیاده

بمعنی خلاصه هر شئی و بمعنی تنعم می آید و تحیة بمعنی سلام و
 ننی ملک و بمعنی بقا می آید و لفظ تحیات را جمع آورده تا
 است کنذ یا منیر باشد بمعنی این معانی و التحیات فی النسخ کثیر
 عبارتست از کلامی که تعظیم و تقدیس الهی میکنند بلکه بان کلام
 لفظ فضل هم بمعنی زیاده باشد و صد نقصانست و لفظ
 وید عبارت از همیشه کیست پس بمعنی آن باشد که نازل
 ن زیاده تر سلام و زیاده تر سلام و زیاده تر بقا کلمات
 کرامات و تقدیس و تعظیم از راه زیاده در کیفیت لفظت
 لطافت و زیاده در شمار و تعداد و در سایر ازمان یعنی
 بوم قیامت یا مدت ابد که غیر متناهی است بجانب آینده
 بعد از روز قیامت و آسنی سلامتک ابد
 کددا سنا بمعنی ضو و روشنی می آید و بمعنی سلام معنی
 همه مکرومات دینی و دنیای باشد و بمعنی لفظ ابدیشکی

و مراد از لفظ مجدد و تازی است یعنی کن روشترین مسلمانان
 از مکرمات همیشه بطریق تجد و تازی که مرزبان نوع دیگر از
 انواع سلامتی نازل شده باشد که بنارت و خورسندگی
 بخشد و موجب ازدیاد فرخ و نشاط گردد که مفیدی شود و کامل
 تملذ و تنعم از نعم جنات و نعمتهای باطنه تجلیات ایزدی
 عطایای علوم و معارف الهی که هر نوعی از آن غیر محصور
 و بیرون از حیطه مقدور است و عَلَى شَرِّهِ لَخَلَّابِ
 الْإِنْسَانِيَّةِ وَلِلْجَانِيَّةِ یعنی بهترین مخلوقات
 از نوع انسان و جن و اینجا تخصیص کردن انزفیه و حی صبا
 علیه و سلم بر انس و جن که ثقلین هستند از راه آن باشد
 که از دیگر مخلوقات افضلیته ندارد بلکه از راه آنست که
 حسب ظاهر از جماع متکلفین همین دو نوع شایع و در راه
 در میان خواص و عوام و نیز حسن نفیض کلام است که از ادب

در بعضی نسخ این درود هم
 بجای لفظ خلایق لفظ
 خلایق است ۱۲

باب اول

ترقی کند چنانچه بعد ازین افضل جمله خلایق خواهد گشت
والله ذات مقدس و بی صلی الله علیه وسلم انشرف
افضل تمامی عالم است از انس و جن و ملک و جن و این و حدیث
لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاقَ لَكَ كَرَمٌ
جمع فرق مشعر بران است که خلق تمامی عالم بواسطه و
تبعیه و بیست صلی الله علیه وسلم کفایت میکند که هرگاه
مقصود از خلقت عالم ذات و بی بوده البته تحمل و اقوی
باشد از واسطه و وسیله و نیز از حدیث کریم
لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُ مِنْهُ مَلَكٌ
مُقَرَّبٌ وَلَا بَنِي مُرْسَلٌ
چنانچه فضیلت
و بی صلی الله علیه وسلم بر سایر انبیاء و رسل ثابت
و فضیلت بر ملک و مقربین نیز ثابت میشود پس فضیلت
کمال تمام عالم ثابت است و نیز در شان و بی نازل

سرخی بودی تو با حق
و این بودی که بدو می
رسمانند

از اینجاست که فضیلت
ندارد با من از آنوقت که
فرستاده مقرب و بی بنیام

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

اینهم برهان جلالت بر نیکی وی افضل همه عالم باشد
چرا که ذات مقدس وی صلی الله علیه وسلم وسیله فیض
رحمت و سبب نزول الطواف الهی بر تمام عالم شده و نیز
رجحان و ترجیح ذات مقدس بر همه عالم ظاهر است و نیز
که دوار می از ابن عباس رضی الله عنه که گفت ان
فَضَّلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ
وَعَلَى أَهْلِ السَّمَاءِ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ وَنِزْوَتِهِ
کرده ترمذی از عباس رضی الله عنه که فرمود بنی صلی الله
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ
الْمُطَّلِبِ اللَّهُ خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي
خَيْرِهِمْ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ
والمراد بالخلق الانس والجن والملائكة كما شرح المحقق

نفسه از اکبریت
بر تمامی عالمیان

بر اینچه خداوند بزرگوار
و او را درود و تحنن
خداوند بر او و بر همه
و بر اهل آسمان تا آخر حدیث

ص
مطلب
منم محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن
خضر بن قصى بن
کراد بن عدنان بن
علیه السلام

بمقتضی

و نیز فوقیه و فضیلت هر ملک بر تمامی نوع انسان ثابت نیست
 بلکه بعضی انسان کامل از ملک بهتر باشند و بعضی ملکی که از بعضی
 انسان که تفصیل آن در کتب علمای ظاهریه مذکور و مبین است
 اما صورت حال در حقیقت آنست که نزدیک حق تعالی
 افضلیت و اکملیت عبارت باشد از نزدیکی است سبب بر کمال
 باطنه و ظاهره هر شخص و آنرا حق تعالی مخصوص گردانیده است
 بر نوع انسانی که آنرا خلقت خود تشریف داده چنانچه
 فرمود در حق ابلیس وَمَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ
 لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ پس آنست آدم را حق تعالی
 منسوب کرده باینکه ویرا بهر دو دست پرورید و پدید آورد و آنرا
 وجه فضیلت و کرامت شمرده چنانچه از فحوائی کلام ظاهر است
 و در حدیث کریم واقع است که إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ
 عَلَى صُورَتِهِ یعنی حق تعالی پدید آورد آدم را بصورت

وجه فضیلت و کرامت
 علیه السلام
 که پدید آورد و آنرا
 بر دو دست پرورید

خود و آن عبارتست از مرتبه تنزیهی و تشبیهی چنانچه ذات حق محلی
هر دو مرتبه باشد انرا هم جامع هر دو مرتبه پیدا کرده و نزد یک
طایفه اولیای است مراد از هر دو دست آنست که حق تعالی
انرا پیدا کرده با صفة تنزیه و تشبیه و این قسم در مادی
ملیکه وارد نیست چرا که آنها مخصوص شده اند بر مرتبه تنزیهی و
یقین است که مرتبه نفیثت و افضلیت تابع کمالات است چنانکه
گذشت و کمالات همه تابع مراتب عرفان و کشف مراتب
توحید الهی است حتی که مرتبه نبوت هم تابع آن باشد و
ملیکه که مخصوص شد بر مرتبه تنزیهی از کشف مراتب توحید
عرفان نصیب نیافته و از مرتبه عشق الهی و محبت الهی که
سزای کشف و عرفان است بهره ورنشده و رتبه عشق بسبب
جامعیت او است مرتبه تنزیه و تشبیه را که مکاشفه توحید
بی این جامعیت میرمینود و اتفاق است در میان اولیا

ملک را از اسرار ولایت نصیبی و خطی نیست و از عشق و
 محبت الهی بهره کامل ندارند که علی الدوام در پیج و تقدیر
 یزدی مستغرق باشند و اگر ملک از انسان کامل بحکایات
 ظاهر و باطن فضیلتی میداشتند بخلاف حق احق می بودند
 و مأمور سجده آدم نمیشد بلکه بر او ابر بودند که خود سجد
 آدم شوند و این اختصاص رتبه انسان بعرفان الهی و
 محروم بودن ملک از عشق و کشف مراتب عرفانی از کتب انقیوم
 ظاهر است از اینجا گفته کسی که گفت جلوه کرد خورشید ملک
 عشق نداشت عین آتش شد و این غیرت بر آدم زد
 و غلبه قوه عشق تابع رتبه تشبیهی جسمانی است بعید باشد
 از کسی که مخصوص به تنزه باشد و میگویند که آدم علیه السلام
 پیش از بعثت قبل از مشرف شدن بخلعت نبوت که
 در حجت بود آنوقت از کشف مراتب توحید و عرفان بهره

نداشت بعد از آنکه نزول از حنبت کرده ظهور در مرتبه عنفوی بر او
کرده بهره مند عشق الهی و معارف ایزدی شده پس این اضلال
ابلیس که در ماده آدم علیه السلام ظهور یافته حکمت الهی بود که با بر
جیل از مقام فردوسی بر آید و تجلیات ایزدی و محبت الهی
نمود که آن مقام فردوس تمام تنزیه بود و از رتبه عشق نصیب
نیت که سبب فیض معارف باطنی گردد و بعد از هدای آدم
علیه السلام که حکمت از جیل اضلال ابلیس از حنبت بر آورده
و در مرتبه عنفوی ظهور عادت گرفته این هدایت و رهنمایی
مخصوص با و نبود بلکه جیل و وسیله هدایت و راه یافتن
بنی آدم شد که هر کس را که نصیب عشق الهی و عرفان ایزدیت
بعد ظهور در مرتبه حنبت و عنفوی شده اگر در رتبه عنفوی و ارضی
نزول منبکد از معارف الهی آن ترا حظی نبود پس معارف
آدم علیه السلام که حنبت را تمیز کند و فروخت غیر فصل حکمت

۳۲
 الهی درختی بنی آدم بود عسی آن میگرهوا شنباً
 هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ و از آنگاه اسرار الهی و فیض
 کمیت وی کسی را نصیب نیست تا در یابد که وصول بکمال
 ز راه هدایت مقرر گردیده یا از راه ضلالت یکی را
 بعین هدایت ضلالت میکند و دیگر را از عین ضلالت
 بهدایت میرساند پس از اینجا باید دریافت که اضلال
 و اغوای ابلیس عین هدایت درختی بنی آدم گردید
 و این معنی را شیخ شرف الدین میرزا قدس سره در مکتوبات
 خود مَصْرَاحٌ وَ مُبَیِّنٌ کرده و روزی حضرت جنید
 قدس سره ابلیس را فرمود که ای ملعون با آدم جگر
 دی گفت تو هم ما را ملعون میگوئی با آنکه از حقیقت
 حال آنکه هستی جنید سر بگردان فرود برد و فرمود که باز
 تو را ملعون نخواهم گفت پس باید دانست که هرگاه مرتبه

فَرْجِ ابْنِ اَبِي رَاسٍ
 سَنَدُ شَيْخِ ابُو حَالِکَ الرَّاسِ
 وَ کَیْطِ مَرْسَا

کلمات مخفی رتبه الهی حجبها باشد پس سید السیر
 افضل ابن والانس که اکمل نوع انسانی باشد و جمیع
 درجات مرتب عرفان و طی مکاشفات البته افضل
 اخلاق باشد و قال صلی الله علیه وسلم اَنَا الْوَلِيُّ
 الْاَوَّلُ لِبَنِي الْاٰخِرِينَ تَجْمَعُ الدَّقَائِقُ
 الایمانیه یعنی برسی که جامع است مرتبه و قاین
 ایمانرا یعنی کلمات و معانی غریبه و اسرار خفیه و حلیه
 که تعلق با ایمان مؤمن کامل دارد و حقیقت ایمان نزدیک
 اهل حق از مسکین اهل سنت و جماعت و هم نزدیک
 جماعه صوفیه است از اعتقاد تام و تصدیق
 بکل ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم
 مع السّدين و الاقنیاد به ظاهراً و باطناً
 نزدیک بعضی عبارتست از تصدیق و اعمال صالحه که واجبات

منبر سید است
 و بنی اندکانی
 اما غایتش از نقطه جمیع است
 در هر مرتبه

یعنی نسبت را نهاده
 تمام جمیع را
 بنی صلی الله علیه وسلم
 در حق است و از او
 تمام و باطنی است

انهم باشند

۳۳۳
شرعیه باشند و نزد یک بعضی اجتناب از معاصی
بنا بر داخل ایمانست یعنی کسی که تصدیق به نبی داشته
باشد و از همه گناهان کبیره اجتناب دارد اگر مرکب
گناه یک کبیره هم باشد مؤمن نباشد و بشرح این مذا
بیان دلیل فریقین اگر حرفی زخم بطول انجا بد اما آنچه
تعلق از ایمان بمعنی مذکور نزد اهل حق است آنرا اندکی
بیان میکنم اول بدانکه در احادیث و کتاب الهی لفظ
ایمان اکثر بمعنی تصدیق آمده و اسلام که در حدیث
مستعمل شده آمد اکثر است که اعمال صالحه داخل حقیقت
اسلام شده آمد لیکن نزد یک اهل حق اسلام و
ایمان در یک معنی مستعمل میشود و شخصی که تصدیق صدق
نبی دارد و تدبیر و انقیاد نداشته باشد او را هم مؤمن
اسلم نتوان گفت چرا که اکثر کفره وقت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم در باطن ادغان و تصدیق صدق نبی در
دلهای خود میداشتند اما از راه کبر و کسی از راه غنا و نقیصه
و تدین نداشتند و اختیار اطاعت بنی نکردند و کمره مانند
چون تدین و انقیاد نبود از همین شمرده نشدند و مراد از
تدین و انقیاد همین است که طریقه نبوی اختیار کرده اطاعت
باطن با وی صلی الله علیه وسلم کند و هر دو عناد از خاطر
رفع نماید و این معنی اطاعت باطنی بغیر محبت باطنی بغیر
میسر نمیشود ازین راه اینجا محبت را داخل ایمان گفته و از
جزو اعظم ایمان همین محبت است با وی صلی الله علیه
وسلم و اگر در بیان دقایق ایمان که صاحب این
درود رضی الله تعالی عنه و ارضاه حرف زده دم زدن
تبطول انجامد لیکن بشنود حدیث کریم واقع شود
که **لَا إِيْمَانَ بِضَعٍ وَسَبْعُونَ شَعْبَةً**

أَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَذْنَاهَا
مِطَاطَةُ الْهَادِي عَنِ الطَّرِيقِ

یعنی ایمان هفتاد و چند تن خاست بهترین آنهمه
شاخها گفتن لا اله الا الله است و کمترین آن دفع
دن خارا از راه و باقی شاخها ایمان مابین اعلی
و ادنی است که بیان آن در حدیث مهمل گذاشته
و واجب الایمان است که محدثان آنرا بیان کرده اند
ولا اله الا الله را که از شاخها شمرده با آنکه اصل ایمان
از راه آن باشد که ایمان که عبارت از تصدیق
قلبی است مکان و مقروی قلب من باشد و در حدیث
لفظ: قول لا اله الا الله واقع شد پس انیقول البته
از شاخها و ثغبهایی ایمان است که عین ایمان چرا که
مناقصان هم این قول از زبان میگویند لیکن موصوف

بصفت ایمان نشدند و این همه نفعهای ایمان که ما بین
اعلی و ادنی بودند و در حدیث مهمل گذاشته و از باب
حدیث به شرح آن پرداخته اگر مفصل کنم تا هم بطول میکشد
مجمعی از آن در میان می آید که اول از واجبات مهم
بعدگفته هر دو ششده بحسب اعمال ظاهری باشد صلوات
و صوم و حج و زکوة است و دیگر اجتناب از معاصی
که تعلق دارد از اعمال ظاهر که ترک آنهم واجبست مثل
قتل نفس بغیر حق و زنا و قذف و مومنات محصنات
و سرقت و غلول و غضب و شرب خمر و اکل مال یتیم و
ربا و فرار از جنگ که با کفره باشد و عقوبت و الی این
و مین غوس و شهادت زور و غیبت و سحر و همه این
از گناه کبیره شمرده اند و سیوای آن معنی در بعضی
و اصرار نمودن بر گناه صغیره نیز از گناه کبیره است

همه از واجبات ایمانست پس از ان اعمال باطنه که علق
 بلم نصوت دارد مثل وجوب شکر و نأ و صبر و سماحه و جود
 سخاوت و حلم و توکل و قناعت و نجاعت و حضور قلب با حق
 نماز و زهد و محب الله و البعض فی الله و خوف و خشیه
 تفویض و انکسار بر ریا و رضا قضا و انقیاد و تسلیم
 و کظم الغیظ و ترمیم و توبه بصیر و ذکر قلب و ذکر و ریا
 می که آنرا امر کمال ایمان و ایمان میرساند و دیگر
 ز اعمال باطنه که آنهم علق دارد ترک آن نیز واجب
 مثل کبر و حقد و حسد و بغض و جبن و کینه و طمع و حرص
 و دیگر شرور یا ریا و باطن و غضب و کینه و اگر از دنیا
 ایمانی که در حدیث اشاره بان است بیانی خواهد بود
 کثیر میگردد بمبانی بایش میکنم چنانچه تقوی از واجبات
 ایمانست سه مرتبه دارد یکی اتقا کردن و پرهیز نمودن

از معاصی کبایره و صفایه دوم برهیز کردن و خود را مامون داشتن
از طمع دنیا و عقبی که عبادت الهی را در سئیت باطن از خط
حاصله نجات عقبی هم فارغ دارد ^{از روزی با دنیا و دنیا داری} فَصَلًا عَنِ الدُّنْيَا
وَمَا فِيهَا ^{در آن دنیا} سیوم مرتبه آنست که اتفاق کند از جمیع ماسوئ
و خود را فارغ گرداند بخیر ذات و بی ^{طمع} نظر و هم
وی نباشدستی که از نفس خود گذشته باشد و هیچ چیز را
فَيَرْجِعُ بِتَمَامِهِ إِلَى شُغُورِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَ
يَلْتَفِتُ إِلَى الْغَيْرِ وَلَا يَنْتَبِهُ إِلَيْهِ وَلَا إِلَى
نَفْسِهِ ^{از} و اینجا مرتبه چهارم است که اتفاق کند از جمیع انواع
اتفاقات نلش که ذکر کرده شد حتی بِخُفْضِ الذِّكْرِ بَدَلِ
عَنِ الذِّكْرِ وَتَشْغُلُ سِرَّهُ بِتَمَامِهِ فِي الْمَذْكَرِ
بُوجْهِ مِنَ الْوَجْهِ ^{از ذکر} و امثال این دقایق را شرحی طول
نی بایند و حضرت شیخ الاسلام ^{و امثال} خواجه عبدالنصار

سوره و کتاب منازل السائرین بیانی دانی کرده و مستد مرتبه
 بن قسم شروع فرموده جزا الله تعالی نعیم الجزاء
 طور الخلیات ^{برای دیدن او را خدا تعالی بلند کند بر او} الا حسان ^{خود نام گویند}
 موسی علیه السلام را همان مجلی تجلی حق بوده و احسان بمعنی کنوکار
 یا اید بمعنی چنانچه طور منظر تجلی حق شده ذات وی صلی الله علیه
 سلم منظر تجلیات احسانی وی تعالی است و لفظ احسان
 وجه در لغت معنی همان دارد که گفته شد لیکن در شرح معقبات
 دیش کریم که وی صلی الله علیه وسلم فرمود که الا حسان
 ان نعبد و ربک کانک تراة فان لم تکن تراة
 کانک برالت یعنی احسان عبارتست از آنکه عبادت کنی
 خود را گویند که می بینی او را و مشاهده میکنی پس اگر نرسی با نیما
 مشاهده پس انقدر باینکه او ترا می بیند پس لفظ احسان اینجا
 شایسته باینکه ذات مقدس وی صلی الله علیه وسلم منظر

تجلیات الهی بود و آنهمه تجلیات شمره احسان وی بود که
عبادت وی بطور مشاهده و حضور تام بوده است و مقرب
الاسرار الرحمانیه یعنی ذات مقدس وی صلی الله
علیه وسلم جای نزول اسرار مرتبه صفت رحمانی حق تعالی
است و بعضی احوال و اقسام صفت رحمانیه سابق ازین که
بگذرانیم نپروخته امامزاده از هبوط اسرار رحمانی آن
که بدایت ایجاد عالم ممکنات و مبدء ظهور نظام انوار الهی و مظهر
نامتناهی حب قدیم ازلی وی تعالی بود چنانچه فرمود
كَذَٰلِكَ أَخْفَيْنَا فَاحْبِسْ
إِنْ أَعْرَفْتَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ
و این حب خاتم شمره صفت رحمانیه است که حکم فیض اقدس فیض
ظهور عالم و استعداد عالم تقاضای ایجاد عالم توسط این محبت
کرده بلکه این محبت هم خود اثری از انوار رحمت ازلی قدم
و مظهر مملکت القدر سببه لفظ

پنجم اول عبارتست از رجل و مرأة تا که باشند آنها در ایام نکاح
 و نیز قلعه است درین و المراد بالمملكة الملک المخلوق ای عالم المملکت
 و القدس بالضم معنی الطهر و مراد اینجا عالم مجردات است که آن عالم
 ارواح و ملئکة علین باشد یعنی ذات مقدس مقدس می
 صلی الله علیه و سلم بمنزله رئیس تمامی عالم مجردات از ارواح و
 ملئکة است و ما بعده و او عاطفه همه نعمتای صلی الله علیه و سلم
 صفات کلمه اشرف الخلق اند که سابق گذشت و امام
 الخضره الربانیة یعنی ذات مقدس می بنیوای که
 ب الارباب است که تمامی عالم مربوط از انس و جن و ملک و
 جنان همه را بنیوای ذات مقدس او است صلی الله علیه و سلم
 و واسطة عقد النبیین معنی لفظ وسط بهتر
 هر شی و لفظ واسطه مراد از وی بهترین چیزی باشد و
 لفظ عقد اینجا که کبر اول است مراد از وی رشتن است که

که در آن مراد از انتظام کنند پس اینجا شبهه است صفوت
 جماعه انبیا را بارشته که در آن مراد منظومه باشد و بهترین
 در همه منظومات آن باشد که در او وسط سلک از همه نادر و کلان
 می باشد حاصل معنی آنکه وی صلی الله علیه و سلم بهترین سایر
 انبیاست و مُقَدِّمَةٌ جِئْرَ الْمُرْسَلِينَ مراد از
 مقدمه هم پیشوای جماعت باشد یعنی ذات مقدس و بی
 پیشوای همه انبیا، مرسلین است و لفظ نبی و رسول گاهی یکی
 معنی می آید و گاهی مراد از لفظ رسول خاص باشد یعنی کسی
 حق تعالی بر وی کتاب علیه و شریعت علیه نازل کرده و
 اینجا هر دو معنی مراد می تواند شد و قَائِدُ رُكْبَتِ الْاَنْبِيَاءِ
 الْمُرْسَلِينَ مراد از لفظ قاید کسی است که پیشوای جماعت
 باشد و انجماعت را خود پیش نه از پس خود کشیده برود
 و لفظ رُكْبَتِ بمعنی سواران شتر می آید و گاه باشد که هر سوار را

سبکونید و الکرکب سبکون وسط اینجا اسم جمع است مرا آنند
 که وی صلی الله علیه وسلم خود پیشوای سایر انبیاء مکرمین شد
 از پس خود آنها را بر وزن قیامت خواهد بود و این اشارت است
 بحديث کریم که روایت کرده جابر راضی الله عنه که فرمود علیه السلام
 أَنَا قَائِدُ الْمُسْلِمِينَ وَلَا فَخْرَ بَعْضِي مِنْ بَشَرٍ أَيْ مِمَّ
 رسولان است و این سخن و تعصیت برای فخر نیست و نیز فرمود
 صلی الله علیه وسلم إِنَّ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَتُونَ عَرًّا
 مَجْلِينَ وَأَنَا قَائِدُهُمْ فِي الْجَنَّةِ بَعْضِي خَوَابِدُ
 است من بر وزن قیامت و طالبی که سفید روشن باشد پیشانی
 آنها و روشن و سفید باشد دست و پای آنها که آن شمره وضو
 و من پیشوای آنها شده در حین داخل کنم و از اینجا باید در فست
 چنانچه وی صلی الله علیه وسلم قائداست خود است بر وزن قیامت
 نیز قاید است از انبیاء خواهد بود وَأَفْضَلُ الْخَلَائِقِ جَمْعُ

یعنی بهترین تمامی مخلوقات عالم است درین جمله نصیحت و نصیحت
 علیه و سلم بر سایر عالمیان بیان کرده و در حدیثی مثل آن مذکور
 و خواهد شد حامل لواء العزیز الاعلیٰ لواءیزه کبر و امیک
 و عز و معنی قدرت و قدرت می آید چیزی که قوی و قادر باشد از
 عزیز می گویند یعنی بردارنده نیزه عزیز و قوی که برتر است از همه
 نیزه های عالم و این اشاره است بسوی مضمون حدیث کریم که
 اَدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِي یعنی آدم علیه السلام
 و هر کسی که سواي آدم است از انبیا زیر نیزه من خواهد بود و بر
 قیاس مَالِكِ زَمَةِ الْمَجْدِ لَاسْتِ مالک معنی قاهر
 مستقل می آید از همه جمع زمام است آنچه که بوی بسته شود شسته
 بینی و مجد معنی بزرگی و آشنایی معنی روشن ترقی آید یعنی قاهر
 مستقل است بر معارف بزرگی روشن تر یعنی بخشش و عطای
 هر بزرگی روشن تر احق تعالی را و در اختیار و صبیح علیه السلام

داده است و این ایمانی است بآنکه فیض سایر انبیا و اولیا
 از ذات مقدس او صلوات الله علیه و سلم مشاهده
 است از لایزال و مشاهده انوار السوء ابوالاول
 یعنی بیننده و داننده است همه اسرار و رازهای روز ازل را
 قبل از ایجاد عالم و وقت ایجاد عالم بود و هم بیننده
 رواننده است همه روزهای پیشین که سابق و اول بودند
 در ظهور وجود و این اشارت بآنکه ذات مقدس وی مگاشف
 سقضا و قدر از روز ازل است لیکن بعد از مرتبه روحانی
 بی صلی الله علیه و سلم و نیز در حدیث واقع است که خلق
 لله نور من نوره و خلق نور الانبیاء من نوره
 نبی پیدا کرد حق تعالی نور را از نور ذات خود و پیدا کرد انبیا را
 از نور من پس لازم شد که شاهد اسرار ازل و مشاهده انوار سابقین
 باشد و در شرح این حدیث حدیثی دیگر بطولانی مذکور خواهد شد

وَنُوحًا إِنَّ الْقَدِيمَ مُرَادُ تَرْجَمَانِ كَسِي يَابُدْ كِه بَيَانِ مَعْنَى
 كَلَامِ بَكُنْدِ وَمُرَادُ اَز لِسَانِ كَلَامِ وَمَحَاوَرَه بَابُدْ وَمُرَادُ اَز قَدَمِ كَلَامِ
 وَتُرَانِ مَجِيدِ وَكَسِي كِتَبِ كِه بِرَأْسِهَا مُنْزَلِ شُدِه سِتْ عِنْفِي ذَاتِ
 وَی صَلَّى اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ دَانَا تَرُو عَالَمِ وَبَيَانِ كُنْدِه تَامِ كَلَامِ اَللّٰهِ
 كِه قَدِيمِ سِتْ وَاِیْنِ اِشَارَتِ مَبَاكُتْ حَقِّ تَعَالَى فَرَمُودِ
 وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ أَنْزَلَ
 إِلَهُهُمْ وَمُنْجِ الْعَالَمِ وَالْحَلِيمِ
 آبِ رَا مِیْکُونِیْدِ وَمُرَادُ اَز عِلْمِ مَعَارِفِ اَللّٰهِ سِتْ وَعِلْمِ کَمُتَرَعِ
 عَقْلِ سِتْ وَمُرَادُ اَز حُكْمِ کِه جَمْعِ حُكْمَتِ سِتْ عِلُومِ شَرْعِیَه کِه حَقِّ وَ
 رَاسِتْ بَابُدْ عِنْفِي وَی صَلَّى اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَجْمَعِ عِلُومِ اَللّٰهِ
 بُو دَانَا مَبِی وِعِلُومِ شَرْعِی سِتْ کِه دَر تَامِی عَالَمِ عِلْمِ اَز وَی
 اَفَاضَه کُرْدِه شُدِه وَاِیْنِ اِشَارَتِ مَبَاكُتْ فَرَمُودِ صَلَّى اَللّٰهُ
 وَسَلَّمَ اَنَا مَدْنِیَّةُ الْعِلْمِ وَ عَلٰی بَابِقَامِ مَظْهَرِ
 مِنْ مَدْنِیَّةِ عِلْمِ اَم

فما نزل کریم مابوی تو
 فو انا را بیان کنی تو مرا و بیان را
 خبری که نازل کرده شده مابوی
 این بن ۱۱

برای تو خبر
 این را از این خبر

در و از انا مدینه است

وَجُودِ الْبَرُّنِيِّ وَالْكَلْبِيِّ نَعْنِي ذَاتِ مُقَدَّسٍ عَالَمِي طَبَقِ
اسرار وجود عالم موجودات است جزئی باشد آن موجود یا
کلی و آن اشارت است بآنکه ذات مقدس وی و منظر حقایق
عالم است که آنرا در مرتبه جبروتی حقیقه الحقایق نام است و در مرتبه
ناما سوتی هم بندها وجود محیط حقایق عالم است و هم از راه
مکانفه عالمی است که وجود اینجا عبارت از اصل حقیقی که ساری
در تمام عالم است و شرح آن معنی نبوی سابق گذشته است حال
آنکه وی صلی الله علیه و سلم منظر و منشا جمیع تجلیات ذاتی
و صفاتی وی تعالی است علما وجوداً و منه تعالی
و این عبارت را در بیان و انسان بحین الوجود
العَلَوِیِّ ^{وَالْاَسْفَلِیِّ} معنی لفظ انسان اینجا حقه
چشم که بنیائی تعلق بآن موضع دارد و آنرا انسان ^{العین}
گویند و مراد از عین چشم باشد و وجود علوی و غلی بی

بیان عالم مجردات و مادیات و اگر خواهی عالم ارواح
 و اجسام را مرادگیری یعنی ذات وی صلی الله علیه و سلم
 چشم تمامی عالم مجرد و مادی است که از نور ذات وی عالم
 مکنون میشود مقصود آنست که گفت و معاینه عالمین را
 واسطه همین ذات مقدس است چنانکه از صفای روحانیت
 خود مکاشف تمام عالم است همین قسم که روحانیت خود
 مکاشف میشود و همچنین بصفای روح مقدس وی دیگر اهل
 مکاشفه از کشف مجرد و مادی نصیب یافته پس هر کسی از
 انبیا و اولیا که مکاشف اند بواسطه صفای روح مقدس
 وی مکاشف شده اند تا که صفای روحانیت وی بروقت
 اینها تجلی نیابد بر مرتبه مکاشفه عالمین فیضان نیابند پس
 واسطه و منشأ سایر استفاضه مستفیضان است
 رُوحِ جَبَدِ الْکَوْنِینِ اشارت درین فقره

صوفیه که میگویند هرگاه حق تعالی اعیان عالم مجرد و مادی غلبی
و علوی را پیدا کرد پس تمام عالم بمنزله جسد بود و بلا حیات پس
هرگاه نفخ کرده در وی حیات تمام عالم پیدا آمد و آن نفخ
نفخ روحانیه بود و آنرا با اصطلاح صوفیه آدم عالم جبروت
میگویند و در حقیقت آن مرتبه روح محمدی است صلی الله علیه
و آله و این است که در این خصوص و هو قوله
فَكَانَ آدَمُ عَيْنَ جَلَاءِ تِلْكَ الْمَرْأَةِ مراد از مرآت
جسد تمام عالم است و نفخ روحانیه در وی عین جلاء و عین
حیوة عالم گردید و همین مراد است درین فقره لاحقه
و عَيْنَ حَيَوةِ الْعَالَمِينَ یعنی روح وی صلی
علیه وسلم باعث حیوة عالم است که از نفخ وی عالم که بلا
حیوة بود بریان روحانیه وی بدرجه حیات رسید
الْمَخْلُوقَ بِالْعِلْمِ رَبِّ الْعِبَادَةِ تَخْلُقُ لَكَ امیگویند

مجلس و بطاعت از

در هر نوع اعمال که کسی بحال کند و ملکه آن بوی پیدا آید آنرا
متخلّق آن عمل گویند و ذات مقدّس و بی صلی الله علیه و سلم
که کامل العبودیّة بحسب ظاهر و باطن بود ملکه عبودیت ذاتی
پدید آورده بود مقصود آن باشد که وی صلی الله علیه و سلم
ملکه اعلی از عبودیت داشته و الْمُتَحَقِّقُ بِأَسْرَارِ الْمَقَامَاتِ
الْأَصْطِفَائِيَّةِ مرتبه تحقیق بشی عبارتست از آنکه شخصی
صاحب حال و صاحب مشاهده بآن شی کرد و چون ذات
مقدس وی صاحب حال و صاحب مشاهده جمیع مراتب و
اسرار و مقامات نبوت و اصطفاء بود از آن حال بیان
میکند الْخَلِيلُ الْأَعْظَمُ وَالْحَبِيبُ الْأَكْرَمُ
خلیل و حبیب بیک معنی می آید که محبوب و دوست را
میکویند لیکن ذوق آنست دوستی که محض خالصاً باشد
آنرا خلیل گویند چنانچه مرتبه ابراهیم علیه السلام بود

و جمیع از آنکه

وحبیب آنرا گویند که با وصف آنکه دوستی او محض حالصاً است
 صفات محب و روی نجلی فرماید و این مرتبه مرتبه ذات مقدس نبوی
 و خاصه وی بوده لهذا ملقب حبیب الله یعنی ذات مبارک
 وی صلی الله علیه و سلم جامع مرتبه خلت و محبت و اعظم درجه
 از هر کسی و اکرام الاولین و آخرین بود چنانچه گذشته
 و نیز خواهد آمد **نَبِیَّتِ الْعَظِیْمِ وَرَسُوْلَتِ الْکَرِیْمِ**
 یعنی ذات مقدس و عظیم و رسول کریم است اینجا ذات نبوی
 بهر دو صفت بیان نمود بصفت کریم و هم بصفت اکرم
 که سابق ازین گذشت فائده شخصی از خواجه ابوبکر صلی
 سوال کرد اکرم الاکرمین که باشد فرمود اکرم الاکرمین
 آن باشد که کسی را بکناهی بخشیده باشد باز احدی دیگر
 بآن کناه مواخذه نکند که این کناه همانست که یکی را بخشید
 خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرمود فردا که شاد روان

و فی بعض نسخ من نسخ کتب
 لفظ کریم لفظ قدس است و بعضی
 که آن را علیه القمه در میان
 نبیها و رسل است و بعضی آن را

کرم بستر اند قلم عفو بر کنان اولین و آخرین بکشند
 الْهَادِي إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ الْمَخْصُوصِ بِالْغَايَةِ
 الْمَرَاتِبِ وَالْمَقَامَاتِ یعنی ذات وی صلی الله علیه
 سلم رهنمای راه مستقیم که راه حق است هست و مخصوص
 به بزرگترین مراتب و مقامات اگر تعداد مراتب و مقامات
 وی بگوشه صدی ندارد که بیان نماید محلی گفته می آید که علی بن محمد
 مرتبه وی در برایت ایجاد است که غایت حیوة عالم شمس
 و نور روحانیه وی واسطه فیض ارواح انبیا و اولیاد
 جز آن بود و در جمله انبیا و مرسلین سید الانبیا و المرسلین
 گردید و روز حشر بلوا و اعظم و بمقام محمود مخصوص گشته
 الْمُؤَيَّدُ بِأَوْصَحِ الْبُرَاهِينِ وَاللَّاهِلَانِ
 یعنی قوت داده شده است بروشنترین برانانات و او که بر
 نبوت وی که معجزات الهی است برای اثبات صدق نبی

صلی الله علیه و آله

صلی الله علیه وسلم و آنهم بیرون از حد حضرت جانبچه بعضی از آن
 دزدان خواهند آمد و از روشنترین معجزات اول کلام مجید است که
 سابقین و لاحقین همه از معارضه آن عاجز آمده و نمی توانند جز آن
 الْمَنْصُور بِالرَّغْبِ وَالْمُعْجَزَاتِ یاری داده شده است
 بر عیب و تخویف و این اشاره بحديث است که فرمود علیه السلام
 فَصُرْتُ بِالْغَيْبِ وَالرَّغْبِ مَسِيرَةً سَهْلَةً
 و هم معجزات دیگر که مذکور خواهد شد الْجَوْهَرُ الشَّرِيفُ
 الْأَبَدِيُّ وَالنُّورُ الْقَدِيمُ الْمُحَمَّدِيُّ
 یعنی ذات مقدس و بی ذات شریف و بزرگ ابدیت
 و نور و بی که قدیم است منسوب بذات اوست و هم عین اوست
 و بیان قدم و ابدیت جوهر ذات و بی و نور روحانیت و مکرر
 گذشته سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الْحَمْدُ فِي الْأَخْبَادِ وَ لَوْ
 یعنی ذات محمد صلی الله علیه وسلم نثار کرده نشده است در

بجای بعضی کلمات
 باقیته شده

بعد از کلمه سیدنا محمد

ایجاد عالم با در وقت ایجاد ذات مقدس و وی در عالم بقا و
وجودی گویند که بیان آن میکند که ذات مقدس وی را حق تعالی
در تیران نمانده و در کتب یقین که توره و انجیل باشند هم
کرده شد و نمائی که در حین ایجاد و وجود میگوید مراد از آن
که آنهاست که در وقت ولادت حضرت وقت ظهور نبوت
و پیش از ظهور نبوت از ارمیاسات و خوارق عادات و
معجزات و مکاشفات کوفی و مناجات و تجلیات غیبی ظهور
آمده **الْفَاحِ لِكُلِّ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ** و گناید که
کننده است بر هر شاهد و مشهود و مراد از شاهد عالم ملکوت
باشد که احوال عالم دیگر را می نویسند و مراد از مشهود
عالم است یعنی وی صلی الله علیه و سلم داننده حال هر یک
ازین دو عالم است **وَحَضْرَةُ الْمَشَاهِدِ الشُّهُودِ**
یعنی ذات وی درگاه هر شاهد و مشهود و معجز است

تَوَكَّلْ شَيْءٍ وَهَذَا وَسِرِّ كُلِّ سِرٍّ وَسَنَاءُ
یعنی ذات وی منور بک عین نور پرستی باشد و هدایت و
راه نماینده اوست و سر همه اسرار عالم است و روشنی و نور
پرست یعنی هر سری که در چیزی بوده یا با سر آن پرست
مقدس اوست و روشنی وی است الَّذِي شَقِيقَتْ
مِنْهُ الْأَسْرَارُ وَأَنْفَلَقَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ
یعنی جدا کرده است از او اسرار الهی که بیکدیگر فیضان یافته
و شکافته و کنده شده از ذات وی انوار که آن هم تا دیگران
رسیده و همه را منور کرده است سِرُّ الْبَاطِنِ وَ
النُّورِ الظَّاهِرِ یعنی ذات مقدس وی سر الهی خفی است
و هم نور ظاهر است السَّيِّدُ الْكَامِلُ یعنی بهترین خلایق
و کامل ترین از همه عالم است الْفَاتِحُ وَالْمُخَاتَمُ الْأَوَّلُ
الْآخِرُ الْبَاطِنُ الظَّاهِرُ یعنی ذات مقدس وی

کننده حکمت و سر ذات و ختم کننده نبوت است باعتبار عالم
جبروت و آخر است باعتبار رتبه عنقری خود مبطن است
یعنی خفی الحال بحسب کمالات که جمیع کمالات وی کسی را
راه دریافت نیست و هم ظاهر است بحسب کمالات چنانچه
که مراتب کمالات وی بر تمامی عالم روشن ظاهر است
الْعَاقِبُ الْخَاشِعُ النَّاهِي الْأَمِيرُ مراد از عاقبت
آن است که بحسب شأن ما سوتی بعد از انبیاء آمد و مراد از هائیک
آنست که محن و رنج خواهند شد آدمیان پیش هر دو قدم
شریف وی و این اشاره بحسب کرم است که فرمود
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِرْجُلُكَ اسْمَاءُ اَنَا مُحَمَّدٌ
وَ اَنَا اَحْمَدُ وَ اَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللهُ عَنْ بَنِي
الْكَفْرِ وَ اَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشِرُ النَّاسَ عَلَّمَ
قَدَمِي وَ اَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ نَبِيٌّ

کذا فی البخاری و مسلم و ذات وی نهی کننده و باز دارند
 از افعال محرمه و امر کننده است بافعال حسنه الناصح
 یعنی نصیحت کننده است بخیرات الناصر یعنی نصرت
 و مدد کننده است بمومنین را الصابر تحمل کننده
 بیایات را که نازل شود از جناب الهی و قد وقع فی الحدیث
 سئل النبی صلی الله علیه و سلم عن المؤمن
 قال الصبر و السماحة یعنی در جواب حقیقت ایمان
 فرمود که ایمان عبارتست از صبر کردن بر بیایات و جواب
 کردن و شکسته دلی نکردن از جناب وی تعالی جانحه
 فی تعالی مفید ماید و لنبلونکم بشئ من الخوف
 الجوع و نقص من الاموال و الانفس و النمر
 و غیر الصابرون الذین اذا اصابتهم مصیبه
 قالوا انا لله و انا الیه راجعون

سوال کرده است باین
 از ایمان فرمود حضرت که ایمان
 صبر و سماحه است

یعنی بدستیکه امتحان میکنم ما شمارا بچیزی از خوف و ترسندگی که
 پیش آید بر شما و بقصان کردن در اموال شما و نفوس شما
 بموت و نقصان کردن در انما شما اما بشارت ده
 کسانی را که هرگاه آفتی بر آنها رسد بگویند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا
 اِلَيْهِ رَاجِعُونَ یعنی ما همه و اموال و نفوس و غار ما همه
 از جانب حق است و ما همه رجوع بوی داریم تا بحکم وی و
 زیر حکم وی باشیم و از بلاها سر بر نتابیم و از اینجا معلوم شد
 که ایمان مومن را بصر لازم است که در بیان حقیقت ایمان
 صبر و سماحت فرمود الشاکر فتنه گویانده است بختیهای
 حق تعالی و نمانی که در شکر است به طریق باشد مدح کردن
 پیمان منعم کریم را و خدمت کردن از اعضای بدنی
 که عطا کرده حق است و نیاز و عقیدت داشتن از قلب که
 آنهم از جانب منعم کریم باشد کسی از چند برسد که شکر

بجز آنکه

چیت گفت که آن لَا تَسْتَعِزَّ بِنِعْمَتِهِ عَلَىٰ مَعَا^{صِنَتِهِ}
 یعنی حقیقت شکر آنست که نهیهای حق مرد بر معصیت او
 تکبر می یعنی هر نعمتی را برای کاریکه داده بر همان کار مصر
 کن چنانچه قلب را برای اعتقاد و خضوع و اعضار را برای ^{عبادت}
 ظاهر و باطن را برای نماندگانی خود داده پس اگر ازین
 بگرداند کفر آن نعمت شد الْقَائِتُ الذَّاكِرُ
 یعنی خضوع کننده و ذکر کننده است و ذکر را هم مرتب است
 ذکر را بی وفوق از ان ذکر تسبی است و فوق از ان ذکر
 که حلق از مرتبه روحی و مرتبه سرواخی دارد که بیانش طوی ^{مختل}
 الْمَاجِیْ مُحَمَّدٌ است حق تعالی سبب ذات وی کفر است
 چنانچه در شرح معنی حدیث گفته شد الْمَاجِدُ حَسْبُ ^{کبریا}
 الْعَزِيزُ الْقَوِيُّ الْقَادِرُ الْحَامِدُ ^{تو تبار} ثنا کننده حق تعالی
 الْمُؤْمِنُ ايمان آورده بحق تعالی ^{و صاحب قدرت بر همه چیز با حکم خدا تعالی} است

الْعَابِدُ عِبَادَتُ كُنْزِهِ سُبْحَانَ مَنْ تَقَالَى رَأَى الْمُتَوَكِّلِ

اعتماد و تفویض و تسلیم امور بحسب کننده سُبْحَانَ وَ حَقِيقَةً

التَّوَكَّلُ هِيَ التَّيَقُّنُ وَالْإِعْتِمَادُ عَلَى اللَّهِ وَالتَّقْوَى

لِلْأُمُورِ إِلَيْهِ تَعَالَى وَبَعْضِي كَفْتُهُ أَنْدَكَ التَّوَكَّلُ

تَرْكُ الْإِخْتِيَارِ عَنْ نَفْسِهِ وَبَعْضِي كُونِي كَمَا تَرَكْتُ

الْإِغْتِيَابَ إِلَى عَيْنِهِ تَعَالَى وَبَعْضِي كَفْتُهُ

كَمْ شَقَّوْدُ الْحَقِّ فِي حَالِ الْإِسْتِدَاءِ وَعَيْنِي

نَزُولُ النِّعَمَاءِ وَهَمِينَ نَسَمِ هَرَبِي حَسْبُ وَارَادَتِي

وَعَالَاتِ خُودِ نَسْرَجِ دَاوُدَ لَكِنْ مَرَادُ هَرَبِي بِكُمَعْنِي مَكْتُ

وَهِيَ التَّيَقُّنُ وَالْإِعْتِمَادُ بِالْحَقِّ فِي جَمَاعِ

الْأُمُورِ وَالْوَارِدَاتِ وَقِيَامُ الْقَلْبِ وَ

اسْتِقَامَةُ النَّظَرِ عَلَى مُعْطَى النِّعَمَاءِ وَآمَنُ

الْبَدَلِ لَا إِلَى الْمُنْعَةِ وَالْبَدَلِ

تضعیف و تکیه و اعتماد و تفویض و تسلیم امور بحسب کننده سُبْحَانَ وَ حَقِيقَةً
تَرْكُ الْإِخْتِيَارِ عَنْ نَفْسِهِ وَبَعْضِي كُونِي كَمَا تَرَكْتُ
الْإِغْتِيَابَ إِلَى عَيْنِهِ تَعَالَى وَبَعْضِي كَفْتُهُ
كَمْ شَقَّوْدُ الْحَقِّ فِي حَالِ الْإِسْتِدَاءِ وَعَيْنِي
نَزُولُ النِّعَمَاءِ وَهَمِينَ نَسَمِ هَرَبِي حَسْبُ وَارَادَتِي
وَعَالَاتِ خُودِ نَسْرَجِ دَاوُدَ لَكِنْ مَرَادُ هَرَبِي بِكُمَعْنِي مَكْتُ
وَهِيَ التَّيَقُّنُ وَالْإِعْتِمَادُ بِالْحَقِّ فِي جَمَاعِ
الْأُمُورِ وَالْوَارِدَاتِ وَقِيَامُ الْقَلْبِ وَ
اسْتِقَامَةُ النَّظَرِ عَلَى مُعْطَى النِّعَمَاءِ وَآمَنُ
الْبَدَلِ لَا إِلَى الْمُنْعَةِ وَالْبَدَلِ

الزَّاهِدُ تَرَكَ مَا بَلَغَتْهُمُ النَّفْسُ وَالشَّهْوَاتُ
 وَهُوَ ضِدُّ التَّنَعُّمِ وَالتَّلَذُّذِ يَعْنِي نَفْسٍ رَافِعَةٍ
 مَکْلٍ وَمَنَارِبٍ وَمَلَابِسٍ وَقَعُودٍ وَقِيَامٍ وَحَرَكَاتٍ وَسُکُنَاتٍ
 بِرَاحَتٍ نَاعِلِکَیْنِ وَدَرَّ أَرَامٍ کَذَا سِتْنٍ وَانْهَمَ عَرْضَ عَرِضٍ
 وَمَرَاتِبٍ کَثِیرَةٍ دَارِدٍ وَرَبَّانٍ نَتَوَانٍ أَوْرَدَ الْقَائِمُ
 قَائِمٌ سِتْ بَعَادَتِ الْهَبِ لِبِلَا وَنَهَارًا أَبَا لَمْ یَقِمْ سِتْ
 بِرَ اَوَامِرِ خَیْجَةٍ فَرَمُودِ عَنِ تَعَالٰی بِهٖ وَیْ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَبِالصَّلَاةِ
 فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتُ ^{بِسُوءِ نَیَّتٍ وَاقَامَ بِأَشْجَلِ خَیْجَةٍ حَکَمَ کَرْدِ شَدَّةٍ تَوَ} دَرِ آخِرِ وَقْتِ کِهْ چِنْدِی اَزِ نَبِیِّ
 لَیْجِهٖ مَبَارَکِ سَعِیْدِ شَدَّةٍ یَکِی اَزِ اصْحَابِ کَهْفِ قَدْ شَتَبَتْ
 یَا رَسُولَ اللّٰهِ بِدَرْ سِیْکِهٖ بِرِ شَدِی تَوَا یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَرَمُودِ
 شَتَبَتْ سُوْرَةَ هُوْدٍ بِمِرْکَرْدِ مَرَّ سُوْرَةَ هُوْکِ دَرِ اَنْ
 اِنْ اَیْةِ نَاذِلِ سِتْ فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتُ ^{بِسُوءِ نَیَّتٍ}
 دَارِ بَرَانِ کِهْ مَامُورِ شَدَّةٍ بَانَ اَزِ اشْتَغَالِ خِیْرَاتِ

واجتناب از قیحات چون این استقامت مأموره
در اختیار حق تعالی است بخوف و دهرت آن پرستنده ام
خدا داد حق استقامت بفعل آید یانه السَّاجِدُ
سجده کننده است مرحق تعالی را التَّاسِيعُ تابع حق است
در همه او امر و مضیات حق تعالی الشَّهِيدُ مشاهد است
مرایات و اما رات عالم را که دلائل وحدانیت است و
صفات و منظر الهی را الْوَلِيُّ نصرت کننده دین اسلام است
الْمَجْمُودُ جامع است بر جمیع اوصاف حسنه را الْكَبِيرُ هَـ
لِلْحِجَةِ الْمُطَاعُ دلیل است بر وحدانیت حق و دین اسلام
و متبوع است و ملکه است الْمُخْتَارُ اختیار کرده شده است
از جناب الهی برای رسالت و نبوت و شفاعت است
لِلتَّائِعِ خوار کننده از حق تعالی و تواضع کننده
الْكَبِيرُ کثیر الاثر است الْكَثِيرُ امداد و

پاینده است از جناب الهی الحق ثابت بهوتیه و صادق اقواله
المبین بیان کننده شرایع دین اسلام است طه
لفظ طه و مزمل و مدثر و یس و عبدالله و جزآن از لفظ
السر الباطن تا آخر لفظ نور که می آید نزد یک بعضی از اسما
نبوی است پس این خطاب به نبی علیه السلام است بخد
عرفت ندا و بروایت ابن عباس طه اشاره بطهر و ما
یادی است که از اسما الهی اند و حق تعالی باین هر دو
اسما می برتر که خود اینجا قسم یاد میکند و امام جعفر صادق
علیه السلام میفرماید مراد از طه طهارت اهل بیت است که
حق تعالی بآن قسم یاد کرده پس نزد یک بعضی با حرف
ست و سین اشاره بانسان است که مراد اینجا ذات
ی باشد علیه السلام یعنی ای محمد قسم یاد میکنم تو المزمّل
ای چادر پوشنده یا ای لباس پوشنده و هرگاه

رسول خدا صلی الله علیه و سلم در ابتدای وحی خوف و درشت خود
 از غار حرا آمده و ذرا عضای وی علیه السلام حرکت وارزه
 پیدا شده وی علیه السلام آمده بهین لفظ وحی آورده که
 يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ قُلِ الْبَلِّ الْمَدْرُ رَوایه کرده شد
 که فرمود صلی الله علیه و سلم در ابتدای نزول وحی بودم در غار
 حرا پس ندا کرد ما را شخصی نظر کردم به جب و دست ندیدم کسی
 نظر کردم بالای خود ناگاه فرشته بود برکت نشسته در میان
 آسمان و زمین وی جبرئیل بود پس خوفناک شدم و لرزه
 باعضای من گرفت پس اتم لبوی خدیجه رضی الله عنها و
 کفتم دَرُؤُفٍ یعنی لباس پوئنا نید ما را پس آمد
 جبرئیل علیه السلام وحی الهی بهین لفظ يَا أَيُّهَا الْمَدْرُ
 قُم فَأَنْذِرِ الْقَدِيَّةِ و بعضی گفته اند که آنحضرت در خواب
 و لباسی بر خود داشت که جبرئیل وحی آورده بهین لفظ تعبیر کرده

ای کلیم در حق محمد بنی
 شب بختی برای باز

ای جابره در بختند با
 ای لباس حالت در بر بختند
 بنیز از خواب بختی با قیام
 با دایه اسم غیوت پس بختی
 خلق را از غار بختی بختی اگر
 غیر او را بختند
 مع

یعنی

و بعضی گفته اند که وی علیه الصلوة از دست خویش که رنجها
کشیده خود را در لباس پوشیده و دامن خسته بود که جبرئیل
علیه السلام این وحی آورده و بعضی میگویند مراد از مادر پوشیده
کرده شده از لباس نبوت و کمالات انبی که موجب نایب
از همه آفات و مکروهات و باعث ترقیات و درجات اعلی
و عقیبت مثل لباس ظاهر از کسا و نبات و سلاح که آن
باعث امان انسان میشود **سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ** و
إِمَامُ الْمُتَّقِينَ بهترین رسولان و بنیوای همه متقیان
و آیه کرد مسلم از ابی هریره رضی الله عنه قال **قَالَ اللَّهُ**
مَلَأَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ
وَمَنْ الْقَبِيحَةِ وَأَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ
أَوَّلُ شَافِعٍ وَمُشَفِّعٍ یعنی فرمود علیه السلام
من بهترین اولاد آدم هستم بر روز قیامت و بهترین

سیم که شافیه نمود قبر برای او حاضر نمود بحضوری حق تعالی
 بیش از همه رسولان و انبیاء و من سابق ترم از همه انبیاء و
 ملکی که شفاعت است می کنم و تنقیح کرد اینده بنوم روزه
 قیامت در روایت کرد ترمذی از ابی سعید خدری
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا سَيِّدُ
 قُلْدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا فخرَ وَبَبَدِي
 لَوَاءِ الْحَمْدِ وَلَا فخرَ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ يَوْمَئِذٍ آدَمَ
 وَمَنْ سِوَاهُ إِلَّا شَفَعْتُ لَوْ أَنَّ
 یعنی فرمود علیه السلام که من بهترین اولاد آدم هستم روز قیامت
 و برای بزرگی منبت این و در دست من باشد نیزه نهای
 حق تعالی و برای افتخار من بگویم و منبت بچ نبی آنروز
 آدم و سواي آدم مگر در نیزه من که در همان سایه نیزه
 نبی علیه السلام نباه آنها مع است آنها تو اند بود که وی

علیه السلام

علیه السلام شفاعت کننده است بر امتهای انبیاست و
 بر فرموده است علیه السلام در حدیث که از ابن عباس
 روایت است که **أَنَا حَبِيبُ اللَّهِ وَلَا خَوْفٌ وَأَنَا عَامِلُ**
وَأَعْلَى الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تَحْتَهُ آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ وَلَا
خَوْفٌ وَأَنَا أَكْرَمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَلَا خَوْفٌ
 یعنی این حدیث بعینه سابق گذشته است و مرتبه حبیب
 است از مرتبه صفی و خلیل و کلیم و روح که در حق آدم
 بر ابراهیم و عیسی علیهم السلام است چنانچه سابق بیان
 شد که مرتبه محبت عبارت از آن باشد که محبت صفات
 خلاف خود را در محبوب خود متجلی کنند و وی متخلق
 بلاق الهی و متحقق بحقیقه حق گردد و وسیع کمی از انبیا و
 سلین مابین کمال تحقن و تخلون میباشد و اندر رسیدن چنانچه
 است مقدس وی علیه السلام بوده است

منادوست داشته اند و این سخن
 برای افتخار عظیم و عظمی بود و
 نیزه نمائیم و در قیامت که از برای او
 کسی که سوار است از انبیا علیهم
 السلام و این سخن نیز در حدیث
 صحیح و لا خلاف است و این حدیث
 بزرگ نمیکویم ۱۲

خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَحَبِيبُ رَبِّ الْعَالَمِينَ
آن نبی که خاتم انبیاست که نبوت بر روحی ختم و تمام شد
و هشتاد و روز سابق از وفات ^{دری} علیه السلام ابن آیه
نازل شده ^{امروز} الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
^{کامل تر کردم برای شما دین شما را و تمام کردم}
عَلَيْكُمْ نَعْنِي الْآيَةُ ^{بر شما} که دلالت کرده که این دین کامل
ادب است من بعد ازین بهتر دین نخواهد شد و محبوب
بروردگار عالمی است و معنی لفظ حبیب بقی گذشته
النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَالرَّسُولَ الْمُجْتَبَى
برگزیده شده برای امر نبوت و رسولی که اختیار کرده
برای رسالت از جناب الهی و فرق در میان رسول
و نبی چنانچه گفته اند اگر صاحب کتاب و شریعت جدید
نباشد آنرا نبی گویند و رسول نگویند و از ائمه معصومین
اهل تسبیح نقل میکنند رسول آن باشد که ملک بروی نازل

نو در نمود و وجی الہی بکلام الہی رسا بدو بر حسب وجی
 نو در نشود و کلام الہی اسماع کند و بس و محدث
 زد یک انشا انرا گویند کہ بواسطہ نبی باو علم برسد
 بن ہر دو وجه تفرقہ کہ در میان رسول نبی ذکر کردہ شدہ
 حل سخناست کہ در مقام دیگران ذکر مبین است
 الْحَكْمُ الْعَدْلُ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ وَی علیہ السلام
 مکنندہ کنی وعدت کنندہ و حکیم یعنی جامع علوم حکمی کہ
 ان عبارت از علوم شرعیہ حقہ است و علیم یعنی دانای
 سبع مراتب علم شرعی الہی است نُورُكَ الْقَدِيمُ
 منی ان نبی کہ نور قدیم است و در قدیم بودن نوروی
 علیہ السلام احادیث بسیار واقع است چنانچہ یکی از ان
 س بن مذکور شد کہ اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي
 ہدایتہای دیگر غریب خواهد آمد روایتہ میکند جابر رضی اللہ

علیہ السلام
 نیز در دست کر اللہ
 اکبر و در ناختہ لفظ روت و
 و لفظ کیم و غیر از انکے کتب بسیار
 و ہر عالم با جواب

اول خبر قدیم بود
 حق کا نور من بود

که سوال کردم از رسول الله صلی الله علیه و سلم از اول چیز که بیدار
 کرد حق تعالی نور نبی بوده است فرمود علیه السلام اول خبر
 بیدار حق تعالی نور من بوده است ای جابر که بیدار کرد آنرا
 پس بیدار کرد از آن نور همه خبرات را و نیز بیدار کرد از آن
 هر شئی را و وقتی که بیدار کرد آنرا قائم ساخت در پیش خود
 یک کلمه و دوازده هزار سال که تسبیح میکند آن نور
 و بی علیه السلام و این حدیث که بطول است غرض
 مذکور خواهد شد و صراطک المستقیم و آن نبی که
 صراط است ای حق تعالی صراط مستقیم و راه هموار و برابر
 اصلاح و نسیب و فراز نیست و آنحضرت علیه السلام
 صراط مستقیم از آن گویند که سبب هدایت طریق
 مستقیم است که عبارت از شریعت ظاهر و باطن و دین
 قوام است چنانچه در قول حق تعالی واقع است که

أَلَمْ نَعْهَدْ لَكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا
 الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عُذُوٌّ مُبِينٌ وَإِنْ ابْتَغَوْا
 هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ يَعْنِي أَيْ عَهْدِ كُوفَةُ ام
 بَاشْتَمَايِ بِهَرَانِ آدَمَ كَهْ عِبَادَتِ نَكِينِ شَيْطَانِ نَرَاكَه
 بَرَايِ بِشْمَا دَشْمَنِ ظَاهِرِست وَعَهْدِ كُوفَةُ ام اِيَكِهْ عِبَادَتِ
 مِنْ بَرَطْرِيقِهْ نَبَوِي كُودِهْ بَاشِيدِ كَهْ هَمِنْ رَا هِستَقِيمِست
 خَالِي وَمَبْرُست اَز ضَلَالَتِ وَنِيَز فَرمودِهست حَقِّ نَعَا بِا
 لِهْ اَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوا وَلَا
 تَبْغُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ
 فِي الْخِطَّةِ مِنْ كُفْتِ رَا هِ رَاسْتِ مُسْتَقِيمِست پَس تَبِيعَتِ كُنِيدِ
 نَرَا وَتَابِعِ نَبُو يَدَا دِيَانِ دِيكَرَا كَهْ زَايِلِ كُودَا نَدِ حَقِّ نَوَا
 يَنْ دِيْنِ رَا اَز نَهَايَانِ وَحَاصِلِ اِيَكِهْ وَيِصْلِي اَللّٰهُ عَلَيْهِ
 سَلَامُ نُوْرِ الْهَيْبَتِ وَخُودِ نَادِي وَرَا هِ هِدَايَتِ وَوَسِيلِ

با استقامت کسی که بر طریق او رود فایز مقصود شود
 مُحَمَّدٌ عِنْدَكَ وَرَسُولُكَ وَصَفَتُكَ وَخَلِيلُكَ
والت محمد است که بنده است و فرستاده است و در کز چو تو
 حَبِيبُكَ وَوَلِيُّكَ وَنَبِيُّكَ وَامْنٌ لَكَ مَعْنَى
و محبوب تو و قریب تو و یاری کننده و بن تو و مجر دهنده از احکام تو و امان
 این صفات حاجت بیان ندارد که سابق گذشت
 وَدَلِيلُكَ راه نمایده است از جانب تو یارب العالمین
 وَخَبْرُكَ و همرازت و خبیرت و خلاصه است
 وَخَيْرَتُكَ و نیکو داشته شده منافع است برای
 هدایت در دنیا و برای نفعات در عقب
 وَخَيْرَتُكَ و اختیار کرده است برای افاضه خیرات
 اِمَامُ الْخَيْرِ وَ قَائِدُ الْخَيْرِ مَبْنُوعِ خَيْرِ مَنْحُوسِ كُنْشِدِ
 خیر محض است هر جا که رود خیرات همه تابع وی اند و
 رَسُولُ الرَّحْمَةِ یعنی رسول است که برای رحمت عالمیان
 برگزیده شده است النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الْعَرَبِيُّ الْقُرَشِيُّ

یعنی هیچ بعد از قائم
 بجایه بلفظ خیر منبر

کما قال عز و جل
 ادسار الامم العالمین
 الهان

فمنهم من لم يزل يقرأه حتى ياتي الموت

منه الطبع وكي انما كان

الهاشمي لا بطي الملك المدني التمامي
 يعني نبی است امی که جزیری بنحو انده بود از علم و جزیری نبی بود
 از خط با اینهمه علوم شرعیه ظاهره غیبیه و حقایق و معارف
 لا ریبیه تعلیم میکرد و گفته است حق تعالی ما کنت
 تکتوا من قبله من کتاب ولا خطه
 بيمينك اذ انزلنا كتاب المبطلون و این معجزه دیگر
 بود از معجزات وی صلی الله علیه و سلم که با وجود امی بود علوم
 حق و غیبیه تعلیم میفرمود و قرآن مجید کلام بلع آورده
 که هر همه بلغای زمان که را با کس بحال و صاحب ملکات
 فاضله بودند از معارضه آن عاجز و مانده شدند هر چند قرآن
 در حد ذات کلام معجز است لیکن صادر شدن این قلم کلام
 از زبان کسی که امی محض باشد معجزه دیگر است اگر صاحب ملک
 و اهل کسب فن بلاغت کلامی آرد که بمثل آن کسی قادر نشود

نبودی و از کتب و اخبار
 قرآن مجید و نبودی و از کتب
 کتاب است و است راست خود را
 و از کتب می افتادند و کتاب کار را
 کجروان ۱۲

اعجاز درست است اما صادر شدن این کلام از زامی محض
 معجزه تبیین و روشن تر باشد و معانی الفاظ و کلمات ظاهر است
 بشرح نامه **الشاهد المشهود** یعنی مشاهده
 عوالم مجرد و مادی است با مشاهده غرایب تجلیات الهی
 یا آنکه مشاهده احوال خیر و شر است و گواهی داده
 نموده است از ملئکه و انبیاء بر صدق و امانت وی
الولی نصرت کننده دین اسلام است **المقرَّب**
 قریب گردانیده شده است بدرگاه انزدیه
العبد المسعود بنده وی تعالی است و بخت است
الحبيب معنی حبیب بنی ذکر کرده شده **الشفیع**
 شفاعت کننده است مرادت خود را بر روز قیامت
 در و ابا باشد که مراد از ان شفاعت عامه باشد
 که وی صلی الله علیه و سلم مخصوص شده است با آن چرا که وی

علیه الصلوة والسلام فرمود آدم و من دونه تحت
 لوائی یعنی آدم و سوائی آدم همه انبیا زیر نيزه من
 خواهند بود روز قیامت پس سایر ائم انبیا و مرسلین
 بر روز قیامت است و یکروده و زیر نيزه دی فراهم
 آمده محتاج شفاعت عامه دی خواهند بود و این معنی یک
 از عثرات مقام محمود است که خاصه ذات مقدس
 در آیه کرده ترمذی از ابی بن کعب رضی الله عنه
 عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا کان
 یوم القیمة کنت امام النبیین و
 خطیبهم و صاحب شفاعتهم و لا فخر
 یعنی گفت صلی الله علیه وسلم و فنی که خواهد بود روز قیامت
 خواهم بود من آرزو امام انبیا و بیان کننده مواظ
 آنها و صاحب شفاعت بآنها یعنی بامت آنها و نیست

این سخن از روی فخر ملک واقعی است و روا به کوه نزدیک
 و در می در حدیث دیگر که اَنَا أَكْرَمُ الْأَوْلِيَّينَ
 وَالْآخِرِينَ وَلَا فَخْرَ و احادیث شفاعت عجا
 ایحضرت صلی الله علیه وسلم در حق سایر ائم انبیاء پیشین
 که مذکور است اگر شرح کنم طولی دارد خلاصه مضمون بعض
 احادیث نقل کرده می آید در روز قیامت که آدمیان
 گرفتار و مجبوس ببلای خواهند بود باسم مشاورت
 خواهند کرد که بدرگاه رب الغرة کسی را شفیع خود گردانم
 که خلاصی بخشد ما را ازین آفتها و بلاما فرمود و علیه الصلوة
 والسلام که پس اول رجوع خواهند کرد به آدم علیه السلام
 و بی خواهد فرمود لَنْسَ إِلَیْكَ ذَالِكَ یعنی شیت مرا این
 رتبه شفاعت عامه رجوع آرید ما بر اہم علیه السلام که
 وی خلیل است هر گاه بوی رجوع خواهند کرد او هم

من از سر تا پا سلطان و
 بنی انبیا استم و این کلمات
 جنبه فخر و تمسک و دفاع
 خدایت است

بکلی فخر و تمسک

همین خواهند نمود که **لَبَسَ لِي فِي ذَلِكَ** رجوع کنید
 بوسی که وی کلیم است وی هم همین خواهد نمود پس رجوع
 خواهند کرد بعضی که وی روح است وی نیز همین جواب
 خواهد داد و گفت که رجوع آرید محمد مصطفی صلی الله
 علیه وسلم پس همه خواهند آمد پیش ما پس خواهیم گفت که
 اینجا رشفاعت نیست پس اذن خواهیم طلبید از جناب
 حق تعالی برای رشفاعت پس اذن خواهد داد و بمن سپرد
 شما خواهیم گفت حق تعالی را که آن ثنائی بنومین خدا
 الهام خواهد کرد و خواهیم افتاد بر زمین سجده کنان
 حق تعالی را پس خواهند نمود مرا که بردار سر خود را
 از سجده و سوال کن و رشفاعت خواهی من قبول خواهیم کرد
 پس خواهیم گفت که **ذَبِ اُمَّتِي اُمَّتِي اِي بَارِئِ**
 این همه است من اندک بعد از اب رفتار اند بخت

آنها را پس گفته خواهد شد مرا که برو و خارج کن و بیرون آر از
 عذاب کسی را که بقدریکو باشد در دل او از ایمان پس خواهیم کرد
 و بیرون خواهیم آورد آنها را از عذاب باز شنای حق تعالی
 وَ اَمَّتِي اَمَّتِي خواهیم گفت پس گفته خواهد شد مرا که برو و بیرون
 کن از عذاب کسی را که بقدر ذره یا خرد در دل وی از ایمان
 باشد پس خواهیم کرد و بیرون خواهیم باز شنای حق تعالی
 خواهیم گفت و سجده خواهیم گفت پس گفته خواهد شد مرا که برو
 و بیرون کن از عذاب کسی را که بقدر ادنی و کمترین باشد از
 خرد در دل وی از ایمان پس خواهیم کرد و بیرون خواهیم
 آورد آنها را از عذاب پس مرتبه چهارم باز شنای خواهیم گفت
 و سجده خواهیم کرد و خواهیم خواست از حق تعالی که احبارت
 فرما مارا برای بیرون کردن از عذاب هر کسی که لا اله الا الله
 گفته باشد پس فرمود حق تعالی که نیست این مرتبه تو لیکن قسم است

بدست و جلال من که هرگز از خارج و بیرون خواهم کرد از غذا کسی را
 که گفت لا اله الا الله و از اینجا توانی در دست که این شفاعت آنحضرت
 در حق ائم انبیاء سابقین که نقل کرده شده چنانچه شفاعت عالم
 از بن ثابت میشود همچنان ثابت میشود که روز قیامت ائم سابق
 انبیاء است و می خواهد شد که هر مرتبه که آنحضرت صلی الله علیه
 سلم شفاعت کرده بلفظ اُمّتی اُمّتی گفته شفاعت خواهد
 و این شفاعت در ماده است مای انبیاء سابقین بوده نه برای
 ذات انبیاء که معصوم باشند برای خود و محتاج شفاعت نمیشوند
 مگر برای امت خود بنیه است متضمن فایده که روز قیامت
 حق تعالی همه انبیاء را خواه و نشاهد خواهد کرد و انید بر کنایان است
 آنها اینجا است عجیب است که بر انبیاء ظاهر و طاری خواهد شد با و
 ترحم انبیاء بر ائم خود برای خلاصی از عذاب خود و آنوقت
 توان این بکنایان است خود با حکم حق تعالی ادا خواهد کرد و عذاب

غریب پیش خواهد آمد روایت کرده ابی بن کعب که فرمود مرا
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که تو بخوان قرآن را پس گفتیم
 که نازل پس گفتیم که نازل شده است قرآن بر تو و ما امر میکنیم
 بخواندن آن چه سبب فرمود که بخوانیم که بشنوم قرآن از
 زبان دیگران پس شروع کردم سو و نارا تا رسیدم باین
 که فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ امَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ
 وَجَّهَاتٍ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدٍ یعنی کیفیت
 چه باشد آنوقت که آورده خواهد شد از هر قوم است گواهی دهم
 برکنان است و آن گواه نبی آن امت باشد و آورده خواهد
 گواهی محمد صلی الله علیه و سلم گواه کرده شد بر امت تو پس فرمود
 علیه السلام که پس کن پس کن اینقدر گفت میکند ترا پس دیدم
 من بطرف چشمهای منی صلی الله علیه و سلم که از اسب بر بود و
 ریزش میکرد و اینجاست بر ذات مقدس از یاد آمدن کیفیت

آن وقت بود که هرنی با وصف ترحم اوست کوه برکنان
 است خواهد شد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم را گواه بر است خود
 کرده خواهند آورد این حادثه و حالت نادر است **لَحْسِبُ**
الْمَكَانِ و **المحاسب الرفیع** ای المرتفع بحسب الدرجات
 و **الکلمات علی کل من فی العالم الملیح** و هو کما قال
اِنَّ یُوسُفَ عَلَیْهِ السَّلَامُ احْسَنُ وَاَنَا اَمْلَحُ
الْبَدِیع ای عجب الخلیفه و الخلق و الکریم **التذکر**
 خوف و اندیشه از عذاب آخرت و دنیا **السطوف**
 صاحب اللطف و الکریم علی الامة **الحکیم لجواد**
 معنی حکیم از معنی حکمت که سابق گفته شد توان دریافت که
 عبارت است از علوم شریعیه حقّه و جواد آنکه صاحب ملکه جود
 و سخاوت است در امور دینی و دنیاوی **الکریم الطیب**
الزّوّف الّرحیم معنی طیب است که منزّه باشد

خفیه این علم شریف را دارد
 و من حسن تکلیف

جوابدار است

صاحب خشن و امانت
 می باشد و از آن است

از جمیع ذرات ظاهر و باطن معانی هر سه لفظ دیگر متعارف است هر یک
مبغنی تلطف مستعملت الْمُبَارَكُ الْمَكِينُ صاحب برکت
در همه حسنات و صاحب همه خیرات است و نیز حسب قرار و مکتب
نه عجل کما فی الحدیث الثانی مِنَ الرَّحْمَنِ وَالْإِسْتِعْجَالِ
مِنَ الشَّيْطَانِ الصَّادِقِ الصِّدْقِ الْمَصْدُوقِ
هر یک معنی مستعملت الْأَمِينِ الدَّاعِي إِلَيْكَ
بِإِذْنِكَ امین است در همه امور دینی و دنیوی و دعوت
کننده است است را بطرف تو حکم تو برای ایمان آوردن
السِّرَاجُ الْمُنِيرُ الَّذِي أَذْرَكَ الْحَقَّاقِينَ جَمَلَتَهَا
یعنی مثل روشنی چراغ روشن است از باطن و ظاهر خود و خود
نور دهنده است همه شیای را و در کائنات و مکاشف نموده است از
همه حقایق عالم تمام عالم را چنانچه گذشت که وصی علیه السلام
جامع است جمیع حقایق را وجوداً و همچنین جامع است جمیع حقیقت را

علماء و كُتُفًا وَ قَاتِلَ الْإِثْمِ بِرَمْنِهَا وَ فَوْقَهُ وَ تَرَفِي
 كرده است برخدا این همه اخلاقی بنامها حکما قال علیه السلام
 اَنَا كُؤْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ جَعَلَهُ حَبِيبًا
 و کردا بندی تو ویرا حبیب خود و سابقی گذشت که حبیب آن
 باشد که صفت محبوبی بخجلی کرد و و سرائت کند
 وَ نَاجِيَهُ قَرِيبًا وَ هَمَزَانِي كَرْدِي وَ اسرار باو بی گفتی در
 حالیکه قریب تر کردی ویرا نزد یک خود و این اشاره بکنیه
 مُحَمَّدٌ دَنِي فَتَدَلِّي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى
 إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى چنانچه سابق بیان گذشته است و همین
 اشارت صریح باشد در فقره آئیده که اَدْنَى تَه قَرِيبًا
 و در قریب آنرا گویند که محافظ اسرار باشد وَ خَمَّتْ
 بِه الرِّسَالَةُ وَ الدَّلَالَةُ وَ الْبَشَارَةُ وَ النَّذَارَةُ
 وَ النُّوَّةُ

بنی یوسف بنی یعقوب بنی محمد بنی علی بنی اسماعیل بنی ابراهیم بنی آدم

و ختم کردی بذات مقدس وی رسالت را تمام کردی بوی نیت
 و دادن بجز راه حق و خبر خوش دادن بدخول جنت و خوف نمودن
 از عذاب جهنم و ختم کردی با و نبوت را و نصرته بالو^ع
 و یاری کردی و مدد کردی با آواز عرب و دهنست که همه
 کوفه غلبه و استیلا داشت و خوفناک بودند چنانچه حدیث
 که در نهاده بود بقی نقل کرده شد و
 ظَلَمْتَهُ بِالسُّحُبِ و سایه کردی و پرا از اسب
 غلیظ این از معجزات آنحضرت بود که در کرمی آفتاب
 بر سر مبارک ابر سایه میکرد چنانچه در قصه بجزا است
 مذکور است وَ رَزَقَتْ لَهُ الشَّمْسُ و باز کرد آینه
 برای وی آفتاب را چنانچه منقول است که یکروز آفتاب
 خوب غروب آمده وقت عصر مکرده میشد و حضرت علی
 کرم الله وجهه که نماز عصر مکرده بود وی صلی الله علیه و سلم سر مبارک بر

زانوی علی گذاشته در خواب بود بعد بیداری دعا فرمود
 تا آفتاب برکت و علی از نماز فراغت گرفت و شَقَقَتْ
 لَهُ الْقَمَرَ و شکافته کردی برای وی قمر را چنانچه روایت
 کرده اند از ابن مسعود رضی الله عنه که انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى
 عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَقَتَيْنِ
 فَرَقَهُ فَوْقَ الْحَبْلِ وَفَرَقَهُ دُونَهُ فَقَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشْهَدُوا اِنِّی
 بَارَهُ سَدَ قَمَرٍ در عهد وی صلی الله علیه وسلم بدو باره باره
 بالای کوه بود و باره زیر کوه و فرمود علیه الصلوة والسلام
 به بینید یعنی ای قریش این معجزه را در قرآن نیز این آیه
 بهین اشاره است اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ
 وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و انْطَقَتْ لَهُ الضَّبُّ و
 گویا کردی تو برای صدق نبوت وی صلی الله علیه وسلم

در شب چاه است
 شکافته شد ماه و کوه

سوسمار را و قصه آن چنانست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
با جماعه صحابه حلقه زده نشسته بود یکی از اعرابی سوسماری
صد کرده بآن راه میکند پشت دید جماعه نشسته اند پرسید
اینها کیا نذ گفتند بن عبد الله است دعوی نبوت کرده
مردم بروی گرد آید پس آن صابو نزد یک آنحضرت رسید
گفت سوگندست مرا ببلات و غزی که ایمان نیابم تو تا که
این سوسمار تو ایمان ناورد و باندخت سوسمار را پیش
آنحضرت پس فرمودند و اگر او آن سوسمار را گفت بیک
سعدیک یعنی استاده ام بفراوان تو پس فرمود که تو کو اچی
پرسید گفت خدا را که در آسمان و زمین است و در
زمین غلبه و سلطان است پس فرمود من کیستم گفت
تو رسول خدا ای عالمیان و خاتم پیغمبران هستی رسنکاری
با بد کسی که تصدیق کند ترا و زیانکار کرد کسی که ترا رد کند

پس آن صیاد متحیر شده ایمان آورد و الظبی
 یعنی گویا گردانیدی تو برای آنحضرت آهورا و آنجا رفت
 که ام سلمه روایت کرده که وی صلی الله علیه و سلم بصحرا
 میگذشت که آواز آهوی شنید که بزبان فصیح میگوید یا رسول الله
 پس نزد ملک وی آمد و پرسید حاجتی داری گفت
 ای درین کوه دو بچه دارم و این اعراب که بخوابش
 مرا سگزار کرده بند نموده مرا خلاص کن که بچه مرا نشود داده
 باز آیم آنحضرت فرمود خواهی آمد گفت آری آنحضرت
 خلاص کردند آن آهوسخیر داده باز آمد تا که وی بیدار
 و کیفیت حال در یافت و ایمان آورد و علی قاری
 نوشته است که آن موضع مشهور است مسجد غزاله که در آن
 روحا در دامن کوه بجانب دست چپ از رونده
 مدینه منوره بکله معظمه کسی کرده از مدینه است

وَالذَّنْبُ وَكُوَايَا كِرْدَانِي بَرَايِ وَيِ كِرَك رَا و
 آنجا است که روایت کردی بوسعید خدری رضی الله عنه
 که شبانه بود میچرا ایند غم را در چراگاه تاگاه که کی جهید
 یک بزرا ازان غمها برود پس حایل شد آن راعی و
 یکشید بزرا ازدهان کرک پس نشست آن کرک بر دم خود
 و میگفت آیا منی ترسی از خدا که حایل گشتی و مانع شدی
 مرا اذرتی که حق تعالی فرستاده بود برای من راعی
 تعجب است از کرکی که تکلم میکند بکلام آدمیان آن کرک
 گفت خبر بدم من ترا از عجب ترا ازین ابن رسول
 خداست که خبر دهد آدمیان را با جبار پشیمان پس گفت
 آن راعی آن بر را و آمد بوی نبی صلی الله علیه و سلم
 و خبر داد از همه این حال پس فرمود که دست است از
 آنهارا قیامت است این کلام که بگویند درنده ها

وَالْجَذْعُ دُكُوياً يَبِي وَنَطَقَ دَادِي بَرَايِ وَي جَذْعُ
 که چوبی بود از نمودنای سجده وی صلی الله علیه وسلم
 و آنجا است که آنحضرت قوت و عطا کردن بآن جذعه
 کرده و عطا میفرمود هرگاه بنبر در مسجد قایم شد آنحضرت
 آنجذع را گذاشته بر بنبر شروع و عطا کرد آنوقت از
 وقت وی صلی الله علیه وسلم آنجذع بکسیت و آواز
 میکرد همچو آواز صبی که قوت گریه میکند وَالذِّبْرَاعُ
 دُکُوياً يَدَادِي دَسْتِ بَزْرَا بَرَايِ وَي و آنجا نقل
 کرده عابری رضی الله عنه که زنی بود یهودیه از خیبر زهر
 بگوشت بز کرده و بریان کرده بآنحضرت دزاع بزا
 که بخورد و بخورد قدری ازان و جماعتی از صحابه ازان
 گوشت بز پس فرمود علیه الصلوة والسلام که بردارید و ستهای
 خود ازین بز و طلب کرد آن یهودیه را فرمود که زهر آلوده کرد

درین کوشش بزرگفت یهودیه که خبر داد ترا باین آلودگی زهر فرمود
 خبر داد مرا همین ذراع که در دست ماست گفت آری زهر بود
 کرده ام به نیت آنکه اگر بنی نوح بخت خواهی بود بر تو اثر نخواهد
 کرد و اگر نه مرا راحت خواهد شد از ربی که از جانب تو با من میسر
 پس عفو کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم و برای لیکن بعد از آنکه
 چند کس مردند از آن زهر حکم تقبل آن یهودیه فرمود و **وَالْحَمْدُ**
 و گویای دادی بشترا برای وی و آنچنان قصه روایت کرده
 شده است که اعرابی آمد بر ناقه سرخ و نشاندا از ابر دروازه مسجد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و داخل مسجد شد و سلام گفت بر بنی
 علیه السلام و نشست پس گفتند جماعتی یا رسول الله این ناقه که
 در زیر سواری اعرابی است از سرقه است پرسید آیا کوهان
 دارد گفتند داریم فرمود علیه السلام که ای علی اخذ کن حتی ضار
 از آن اعرابی اگر قایم شوند کوهان بر سرقه و اگر نه پیش ما بیار

ان اعرابی نورشنیایا کرده پس سرود علیه السلام که برویم
 برای حکم خدا و الا حجتی و دلایل بسیار ناکاه مستکلم شد آن ناکه از
 پس دروازه سپید کسی که مبعوث بر نبوت کرده است ترا با کرامت
 با رسول الله نزدیده است مرا این اعرابی و نه مالک بوده پیش
 ازین مرا کسی دیگر سواي این اعرابی و الجبل و کوهیا کردی
 جبل و کوه را برای وی داین چنانچه نقل فرموده است حضرت
 علی کرم الله وجهه که بودم همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم در مکه
 و بیرون آمدیم از مکه در بعضی نواحی آن پس پیش آمد بهیچ حلی
 و کوهی و بهیچ سخنی یا می گفت السلام علیک یا رسول الله و آیه
 کرده است این را ترغی و دارمی و نیز و قیقه حالت یافت
 و فقر خود حضرت فاطمه علیها السلام بعرض جناب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم رسانید آنحضرت جبل احد را اشاره فرمود ناگفته
 کرد بر آن کوه رزنده حاضر بجناب حضرت شده که بکیر مرجه خواسته است

آنحضرت علیه الصلوة والسلام قبول فرموده و الحمد لله
 و گویا کردی سنگها را بروی صلی الله علیه و سلم رویت کرده
 انس رضی الله عنه که بودیم مانند یک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 پس نکرمت سنگیزه را در کف مبارک بر تسبیح گفتد یعنی
 سُبْحَانَ اللَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتد آن سنگها در دست
 در دست مبارک وی بعد از آن بپایان آن سنگها را در دست ابی بکر
 و عمر و عثمان و در دست مایان بیک تسبیح میگفتد آن سنگها
 وَالشَّجَرُ و گویائی دادی درخت را برای وی صلی الله علیه
 و سلم و این چنانست که روایت کرده ابن عمر رضی الله عنه که
 بودم همراه بنی صلی الله علیه و سلم در سفر پیش آمد اعراض
 هرگاه نزدیک رسید بر سید آنحضرت که بجای اراده دارا
 گفت ما بمل خود اراده دارم فرمود علیه السلام آیا ترا نیکی
 از من گفت که چیست آن فرمود که گویا ای دهمی با سبک

بکست خنجر و شمشیر
 معبود بر خنجر و شمشیر
 نوات بکست خنجر و شمشیر

سَلَامٌ عَلَى اللَّهِ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ إِنَّ أَعْرَابِي
 كَفَتْ أَبَا ترشاده ی برین هست فرمود آری این درخت و طلب نمود
 رسول الله صلی الله علیه وسلم آن درخت را که برکنار صحرا بود پیش آمد
 آن شگاف کنن زمین را و قایم شد پیش آنحضرت و گواهی داد
 نبوت وی صلی الله علیه وسلم و باز رفت بجایی که روئیده بود آنجا
 وَابْتَعَتْ مِنْ أَصَابِعِهِ الْمَاءَ الزَّلَّالَ و روان کردی
 انگشتان نبی صلی الله علیه وسلم ماء خالص و شیرین را و این
 چنانست که روایت کرد انس رضی الله عنه که آورد رسول الله صلی الله علیه وسلم
 علیه وسلم پیاله آبگینه را که در وی آب قلیل و اندک بود و بود
 نزد یک مسجد قبا که بکنار مدینه است پس بگذاشت دست خود را
 و داخل نکرد و ران پس درخواست که داخل کند چهار انگشت را
 و قادر نشد بر اینکه داخل کند ابهام را و فرمود مردم را بیا سید
 بوی این شراب انس میگوید میدیدم که جاری میشد آب از

میان انکشان آنحضرت و میخوردند مردمان نیتادهاستند
 بودند و همه سیراب شدند و آنزلت من المزن بدعو^{له}
 فی عام المجلد و الجذب یعنی نازل کردی در سال خشکی و
 قطر بدعای بنوی و ابل الغیث و المطر باین شدید
 از ابر و نیز آب باران و اینجا تعمیم بعد تخصیص واقع شد
 فاعثو شرب منه القفر پس کجاء دارند از آن قفر
 که زمین خالی از آب و کجاء بود و الصخر و زمین سنگین
 و الوعر نیز کجاء دارند از آن زمینی که بسیار سخت غلیظ بود
 و السهل و هم هموار و نیک و الرمل و الحرج و زمین کثیف
 و نیز زمینی که در آن سنگها بود یعنی از اثر این باران که بدعای
 حضرت بنوی حق تعالی نازل فرمود همه اراضی کاره و ناکاره
 تر و تازه گردید و انبات نبات و غیره کجاء کرده و قصه آن
 چنانست که روایت کرده بخاری و سلم از انس رضی الله عنه که رسید

دوم راسال خشکی و قحط در زمان رسول الله صلی الله علیه و
 سلم پس در میان آنکه خطبه میخواند بنی السد روز جمعه استاده
 اعرابی و گفت یا رسول الله ملک شد مال و کرسنه
 خیال و اطفال دعا کن بحضرت حق تعالی برای ما پس برداشت
 رسول الله و دست خود و بنود در آسمان باره از
 از ابرانش یکوید قسم است کسی که نفس من در دست
 دی است که دستها باز نکند تا آنکه جمع اند از هر طرف
 بر مثل کوهها و زیر بنر نامد تا آنکه دیدیم بارانرا که میچکید
 در ریش میکرد بر ریش مبارک و بارید باران آنروز
 دعا و فردای آن و بعد فردای آن تا جمعه دیگر و استاده
 شد آن اعرابی یکس دیگر و گفت یا رسول الله افتادند
 فغانها و غرق شد مال دعا کن بخدای برای ما پس باز
 برداشت هر دو دست را و فرمود یا الله بیا و دیگر و گشت

و بنابر مدینه و انوارت نمیکرد بوی یکپاره ابرمرا که شکسته
 و جدا میشد و نکات میگرفت آن باره ابر یعنی برکت آن
 ابر محیط مدینه و جدا کرد بد از مدینه و بر کوهها و پشته ها و دیگر جاها
 می بارید و استنباب به کثرت از مسجد الحرام
 اِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى و بسیر کنند ی رسول خود
 صلی الله علیه و سلم از مسجد حرام که مسجدی که معظمه است تا مسجد
 یعنی مسجد بیت المقدس که آن مسجد انبیا نبی اسرائیل بود
 و قطعه آن امینت که روایت کرده سلم از انس رضی الله عنه
 فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که آورده شد برای من
 براق و آن چار پایه بهت سفید و طویل فوق از خرو و کمتر از
 استر بود و اربع سمت سمهای وی تا جای که منتهی میشدیم
 وی پس سوار شدیم بران دابه که آمد من در بیت
 المقدس و ستم آن دابه را بحلقه که می بستند بان انبیا و بنین

دو اهل شدم در مسجد و دو کعبت نماز گذاردم و خارج شدم
 از مسجد بس آورد جبرئیل علیه السلام آوندی از غر و آوندی
 از لبن من لبن را اختیار کردم بس گفت جبرئیل که اختیار
 کردی طریقه دین اسلام را باز از بیت المقدس سماع کنی نند
 و قصه آن در بیان معراج خواهد آمد و نیز روایتی که مسلم
 از ابی هریره رضی الله عنه که فرمود رسول الله صلی الله علیه
 وسلم که بودم در حجر که در مکه سب و قریش آمده سوال
 میکردند از سیر من که تا بیت المقدس کردم و این سوال آنها
 برای امتحان صدق آنحضرت بود که اگر این سیر را
 میکند در بیان احوال بیت المقدس خطا خواهد کرد پس
 سوال کردند از من از چیزهای بیت المقدس که یادند استم
 و عکین شدم بغم عظیم که گاهی چنان غم نشده بود من
 بس مرفوع کرد حق تعالی بیت المقدس را بغم پیش من

جواب کبر و در کعبه
 از جانب شمال از راه
 خیمه

حاضر گردانید آنرا تا که هر چه می پرسیدند از آن جواب
میدادم و حال واقع را بیان میکردم و نیز روایت کرده
عابر رضی الله عنه که شنید رسول الله صلی الله علیه و سلم را
که بمفرمود هرگاه دروغ گو میگفتند ما را قریش مکه قائم شد
در حجر مکه پس روشن گردانید ما را حتی تعالی بیت مقدس
و خبر میدادم آنجا از آنجا است و نشانهای آنجا و من آن
نظر میکردم و میدیدم بیت مقدس را و این را هر
طریق جائز است که در واقع بیت مقدس را بر رسول خدا
حی تعالی آورده حاضر فرمود یا بطور کاشفه باشد که از
مکه بیت مقدس را معاینه میکرد و در حدیث یثربیه
که گذاشته است آنجا سیر احتمال حقیقی باید تنها مکاشفه
نبود که تصریح بسیر و لوازم سیر که دایره و جزآن باشد
بر همین سیر دلالت میکند نه بر کشف و این سیر احتمال

که سیرسمانی یا مثل روحانی تجدد مثالی باشد هر دو
 طریق در اولیا جاریست پس در ذات مقدس و بی
 بطربنی اولی هر دو طریق ممکن است و بیان آن غریب
 بعد از حدیث معراج ان شاء الله تعالی خواهد آمد
 اِلَى السَّمَوَاتِ الْعُلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى
 و نیز سیرکنایند بی آنحضرت را از انجا با آسمانهای که بزرند
 تا سیر در مشرق و در آن درختیست بالای آسمانها که نزوح
 شده از فلک نهم تا بفلك نهم رسیده و معلوم نیست
 که تا کی است نهایت بالای و ارتفاع آن درخت و قصه
 سیرسموات که آن معراج نبیست صلی الله علیه و سلم
 این است که روایت کرده بخاری و مسلم از قتاده بن ربعی
 عنه که خبر داد بنی صلی الله علیه و سلم از قصه سیرشینه خود
 که بودم من در حطیم بر بعلو خفته و آن مکانیست که اقل کعبه

و الحال خارج گردیده است از بیت کعبه که ای می گفت که بودم در
 حجر و نزد یک بعضی حطم و حجر یک معنی است و نزد یک بعضی
 غیر است پس ناگاه آمد آئیده و شکافت از کلو تا سینه من و
 خارج کرده قلب مرا آورده شد شتی از زر که بر بود از ایمان
 و ثنیده قلب من و پر کرده از ایمان باز بردند قلب را در
 مکان وی که سینه حضرت بود و در روایت دیگر آنست که
 ثنیده شد قلب وی صلی الله علیه و سلم با سینه من و پر کرده
 از ایمان و علم فریعت پس آورده شد جابریه که کلان بود
 از خرو کم بود از استرو زک سفید داشت که آنرا ابراق می گفتند
 قدم وی می افتاد تا منتهای بنیای چشمش پس سوار کرده شد
 من بران دابه و برد مرا جبرئیل علیه السلام تا بسما و دنیا که
 آسمان اول است و طلب کرد کثافتی در آن آسمان جواب
 آمد که کسبت این گفت که جبرئیل پس گفته شد کسبت با تو

گفتند

گفت محمد است باز گفته شد فرستاده شده بودی تو بوی گفت
 آری پس گفته شد که حاجی سرخ باد ویرا پس بهتر آمدنی است که
 آمد و آن و کنشاده شد در آسمان چون در آمدم براه آسمان
 اول ناکاه بود آنجا آدم علیه السلام گفت جبرئیل که این آدم بدست
 سلام کن بروی سلام گفتیم او را و وی رد جواب کرد بر ما گفت
 آدم که فراخی باد و در مکان مرز بهر صالح را و بنی صالح را باز بالا برد
 مرا بوی سلام دوم و سبب کناری در کرده گفته شد که کیت
 این گفت که جبرئیل ام گفته شد که کیت با تو گفت محمد گفته شد
 که فرستاده شدی بوی گفت آری گفت فراخی باد او را
 پس بهتر آمدنیت که آمد و ی با آن و در کنشاده شد چون راه یافتیم
 با آنجا ناکاه بجای و عیسی علیهما السلام بودند آنجا گفتند فراخی باد
 مر براد صالح و بنی صالح را پس بالا برد مرا با آسمان سوم
 کنشادگی در خواست گفته شد که کیت آن گفت جبرئیل پس

گفته شد که گیت با تو گفت محمد گفته شد که فرستاده شدی تو
بوی گفت آری گفته شد که فراخی باد ما بوس بهتر آمدن
که آمدوی بآن پس گشاده شد در هرگاه راه یافتیم بآن دیدیم
یوسف را علیه السلام گفت جبرئیل یوسف است این سلام کن
بروی سلام کردم بروی جواب سلام داد مرا و گفت فراخی باد
مر برادر صالح را و بنی صالح را و بالا برد مرا بر آسمان جبارم و
گشاده و یک در خواست گفته شد که گیت این گفت جبرئیل
گفته شد که فرستاده شدی تو ما و گفت آری گفت بهتر آمدن
که آمد بآن و گشاده شد در آن هرگاه راه یافتیم تا بنی ناکاه ادریس
علیه السلام بود گفت جبرئیل که این ادریس است سلام کن
بروی سلام کردم بروی او جواب سلام داد مرا و گفت کن یک
باد مر برادر صالح و بنی صالح را و بالا برد مرا بر آسمان جبارم و
گشاده و یک در خواست گفته شد که گیت این گفت جبرئیل گفته

که گیت با تو گفت محمد گفته شد که فرستاده شدی تو بوی گفت
 آری گفته شد که فراخی باد ما و بهتر آمدن است که آمدن کنان
 شد در پس هرگاه راه یافتیم ناکاه مارون بود آنجا گفت جبرئیل
 که این مارون است سلام کن بروی سلام کردم جواب سلام داد
 او پس گفت که فراخی باد مربر و در صالح را و بنی صالح را پس بالابر
 مرا بر استمان شنستم و کناد کی در خواست و گفته شد که گیت
 این گفت جبرئیل است گفته شد که گیت با تو گفت محمد است
 گفته شد که فرستاده شدی تو بوی گفت آری گفته شد که فرا
 و بهتر آمدن است که آمدن هرگاه یافتیم ناکاه که موسی علیه السلام
 بود گفت جبرئیل که این موسی است سلام کن بروی سلام کردم
 جواب سلام داد مرا و گفت که فراخی باد مربر و در صالح را و بنی صالح را
 و هرگاه تجاوز کردم و بالار فتم گریه کرد او گفته شد او را چه سبب گریه کردی
 تو گفت گریه میکنم برای آنکه مبعوث شدی همچنان بعد از من که

که داخل شوند در جنب از امت او بیشتر از آنکه داخل شوند
 جنب از امت من پس بالا برد مرا بطن هفتم و کشادگی
 خواست گفته شد که کیت این گفت جبرئیل گفته شد که کیت
 ما تو گفت محمد گفته شد که فرستاده شدی ما و گفت آری
 گفته شد که فراخی باد ما و بهتر آمدن است که آمدن هرگاه
 راه یافتیم تا بجای ناگاه ابراهیم بود علیه السلام گفت جبرئیل
 که بدست سلام کن بروی سلام کردم رد جواب کرد و
 گفت که فراخی باد مرسل صالح را و بنی صالح را پس بالا رفتند
 شدم من به سدره منتهی و گفت که این سدره منتهی است ناگاه
 دیدم که چهار نهشت و دهن پوشیده و دهن ظاهر گفتم که
 آن گفت جبرئیل که نه نامی باطن است و نه نامی ظاهر
 است نه مصر و دیگر فزات است نه کوفه و نه ده شد برای
 من بیت معوره و آورده شد برای من آوندی از نمر و آوند

از بین و آوندی از غسل پس گرفتم من بین را گفت جبرئیل
 این دین اسلام است که حق تعالی بنده را بر همین محمول کرده
 و برای همین پیدا کرده تو برین خواهی بود و امت تو نیز
 بعد از آن فرض کرده شد پنجاه نماز برین در هر روز پس رجوع
 کردم از آن مقام و گذشتم بر موسی علیه السلام گفت بچه خبر
 بفرماید می گفتم مامور شدم به پنجاه نماز هر روز گفت موسی
 برستی که من تجربه کردم آدمیان را پیش از تو و مهارت کردم
 رجوع کن بر ب خود و سوال کن آسانی را بر امت خود پس
 رجوع کردم و معاف شد و موقوف کرده نماز را باز اندم
 موسی گفت مثل آنکه گفته بود باز رجوع کردم و معاف شد
 ده نماز دیگر باز آدم موسی گفت مثل آنکلام که گفته بود باز
 رجوع کردم بختی تعالی و معاف شده نماز دیگر باز آدم موسی
 گفته مثل آنکه گفته بود باز رجوع کردم بختی تعالی و معاف شده نماز

دیگر و مامور شدم بده نماز هر روزه پس رجوع کردم بموسی
 باز گفت مثل آنکه گفته بود پس رجوع کردم بجهت و مامور شدم
 به پنج نماز هر روزه و باز اتم بموسی گفت بجهت مامور شدی
 گفتم که به پنج نماز هر روزه گفت موسی بدرستی هست تو طاعت
 نخواهند داشت به پنج نماز هر روزه و من تجربه کرده ام آدمیان را
 بیش از تو و ممارست کرده ام بنی اسرائیل را بسجده نماز
 باز رجوع کن تخفیف بخواه برای است خود فرمود علیه السلام
 والصلوة سوال کردم از رب خود تا که حیا آمد بمن پس
 راضی ام بخدا و تسلیم کردم با آنچه فرمود و گذاشتم از این
 آواز کرد آواز کننده جاری و نافذ کردم فرضیه خود را تخفیف
 و اوم خدای خود را و این معنی معراج علیه الصلوة والسلام
 دیگر کتاب بجهت طریقی روایت کرده است به جهت طریقی
 واضح تر بود منتها کردم در روایت دیگر آمده است که فرمود

هرگاه بر آسمان و نیار فتم دیدم که شخصی است و از طرف
راست او مردم جماعت هستند و طرف چپ نیز جماعت
هستند و قبیله نظر میکند بسوی راست می خندد و قبیله
نظر میکند چپ میگرداند اهل جانب راست اهل جانب اند
را اهل چپ اهل دوزخ اند پرسیدم کیست این گفت
جبرئیل که آدم است و این جماعت که در عین و بسیار است
اولاد و بنای وی هستند که هرگاه نظر میکند جانب
راست با اهل جنت میخندد و هرگاه نظر میکند چپ با اهل
دوزخ میگرداند و در روایتی آمده که ناگاه دیدم ابراهیم
علیه السلام را که نکیه کرده است به بیت المعمور داخل میشوند و آن
بیت المعمور روز مفقود هزار فرشته که باز عود میکنند
و هر روز مفقود هزار دیگر می آمدند جای خیه فرموده است
حق تعالی لا یعلم جنود ربك الا هو یفعل

حق تعالی که ملکه باشند اند احوال آنرا که حق تعالی
پس بر جبرئیل مارا بوی سدره المنتهی که اوراق آن
مثل آن کوشنای پهل و فرمای آن مثل بندی کوه است
پس هرگاه پوشیده کرده آنرا بکلمه خدا آنچه پوشیده کرد
حال آن متغیر شد و کسی از خلق را قدرت نیست که بیان
کند از حسن آن و وحی کرد حق تعالی بوی من آنچه وحی
کرد که از حیطه بیان بیرون است و آن اسرار الهی بوده
که بغیر وی تعالی و رسول وی احدی از انبیاء و خبر آن
نمیدانند بآبران پوشیده گذاشت و بعضی گفته که آن
پوشیدن سدره منتهی از سیم بوده و بعضی دیگر گفته که از
نور جناب ملکه بود و بعضی دیگر گفته که آن شمه انوار الهی
بود که محیط گشته تمام سدره منتهی الی قاب قوسین او
ادنی پس از رتبه سیر آسمانها و دیدن سدره منتهی بردند

مرا بمقام و گیر که آنرا قاف تو سین تعبیر کرده و لفظ قاف
 بعضی بعد می آید یعنی بمنزلی که در میان وی صلی الله علیه و سلم
 و در میان حق تعالی بعد و کمان بود یا کمتر از آن هم و عادت
 عرب آن بوده که هرگاه دو کس با هم عهد و میثاق میکردند
 بر بعد و کمان یا کمتر از آن می نشستند و عهد با هم میکردند و
 در آن وقت که وحی الهی آمد و آن از حیطه بیان بیرون بود
 و آنرا بی بیان گذاشت چنانچه حق تعالی فرموده که
 فَأَوْحِيَ إِلَى عَبْدِي مَا أَوْحَى ^{این وحی که به بنوی بنده خود آنچه وحی کرد} _{که حق تعالی بابی علیه الصلوة والسلام فرمود که آن کنم که رضا}
 تو در آن باشد و آنحضرت فرمود آن خواهم که در آن رضا
 تو باشد و الله اعلم بالسرائر و آتیه الهیة الکبری
 و نمودار کردی بروی علیه السلام نشانهای وحدانیت و قدرت
 که بسیار کلان و بزرگ بوده و آن نشانی بزرگ همان بود که

که از عجایب و غرایب صنایع الهی در سربیت المقدس و سیرت
 وقت معراج و در آنوقت که واقعه بعد قلاب قوسین واقع
 شده دیده و وحی حق تعالی آنوقت با سرار غیبی لا محقق نازل
 شده بود که از حیطه شرح و بیان بیرونست چنانچه نقل میکند
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شب معراج می دید که شتران
 به شمار بار کرده قطار بقطار فوج فوج از عبا بی می آیند و جانب
 دیگر میروند بر سرید این چیست جبرئیل و ملک که گفت از زبان
 حق تعالی ما را پیدا کرده است همین قسم می بینم که شتران بار
 کرده از طرفی می آیند و طرف دیگر و طرف دیگر میروند
 نمیدانیم که از کجا می آیند و کی میروند و نمیدانم که چه بار کرده
 این سربیت از اسرار غیبی کسی نمیداند و از جمله کرامات
 وی صلی الله علیه و سلم آن بود که میر میگرد جماعت کثیر را از
 طعام قلیل چنانچه روایت کرده بخاری و مسلم از اخبار بر رضی الله عنه

که بروز خزه از آب خذف میکند یدم پس پیش آمد قطعه زمین
 سخت که از کسی نگافه و کندیده میشد همه ما بعرض آنحضرت
 علیه السلام رساندند که عارض شده است و ز خذف سختی که
 از کسی کندیده میثود فرمود که نازل میثوم برای اینکار من
 خود پس استاده شد بکندیدن آن و شکم آنحضرت بسته بود
 به سنگها سبب گرسنگی و کندشته بود سه روز بر ما هم
 که نخورده بودیم چیزی و گرفت آنحضرت علیه السلام کندیده
 و نزد بران زمین سخت که مثل ریک ریزه ریزه کرد بدین
 رفتیم من بسوی روجه خود و گفتم که چیزی داری بدرستی
 و بده ام رسول الله صلی الله علیه و سلم را در سخت گرسنگی
 بیرون آورد ابناء که در آن مکه صاع بود از جو و بود مارا
 یک بزی فوج کردم آنرا و آورد کرد ز مکه آن جو را تا آنکه
 کردم من گوشت را در یک و آدم بسوی وی صلی الله علیه

سلم و پوسیده در کوش وی گفتیم بارسول الله فرج کرده ام
 بزنی وارد کرده ام صاعی از جود ابیا انی تو و چند کس دیگر با تو
 پس آواز بلند کرده آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ای اهل خندق
 بدرستی که تیار کرده عابر برای ما طعام را بیایید شما همه ما
 فرمود که دیک را از دیکان فرو نارید و بختن و نرم کردن
 آرد شده و بکیند تا که من نیایم هرگاه آمد وی صلی الله علیه
 سلم پیش آوردم آرد را پس آب و من انداخت در
 و دعای برکت کرد و فرمود که بطلب نان بزر را یا زوجه تو
 و غنم غنم وی از دیک خود و از دیکان فرو میار و
 حال آنکه هزار بودند از اهل خندق قسم میخورم بخدا که همه ما
 خوردند و باقی گذاشته رفتند با آنکه دیک هنوز چوشت میزد
 از بختن آن گوشت و آرد بختی شد چنانچه بود آن و
 نیز روایت کرده شد از انس رضی الله عنه که مادر انس

جس را در یک آونذ خود تیار کرده با آنحضرت نوشتا و پس طلب کرد
 آنحضرت جماعت قریبته مدکس را و بخواهاند بران طرف
 آنچه خواسته بود حق تعالی پس میخوردند از آن آونذ همه ما
 نوبت نبوت و آن آونذ بحال خود مانده و از همین قبل است
 که روایت کرده امام جعفر صادق از امام محمد باقر علیهما السلام
 که پیامبر شده رسول الله صلی الله علیه و آله که پیامبر شده
 رسول الله صلی الله علیه و سلم پس آورد جبرئیل طبعی بر از انار
 و انکور که تسبیح میگفت آن انار و انکور و طبع و فیکه میخورد و بی
 علیه السلام عباس را رضی الله تعالی عنه که ای ابافضل لازم
 که منزل خود را فردا تو و بر تو مهیستی که ما را باشما حاجت
 پس وقت صبح رفت علیه السلام و فرمود که نزدیک باشید شما
 از یکدیگر و پوشید همه را به پوشید یا که پوشید بشدند
 بان و فرمود که با الله ابن عم جز و پر من است و اینهمه اهل بیت

اند پوشش اینهارا از دوزخ چنانچه پوشیده کردم آنها را
 پس گفت استناد درش و دیوارهای خانه اش آتین آتین
 یعنی این دعا را قبول کن یا رب العالمین و ازین قبلیست که
 روایت کرده ابن عباس رضی الله عنه که یک اعرابی آمد پیش وی
 صلی الله علیه وسلم و گفت چگونه دایم که تو بنی بخت هستی فرمود
 علیه السلام خبر ده ما را که اگر بطلبیم این خوشه درخت خرما که بیاید
 اینجا آبا کواهی و ای بابایان ما که من رسول خدا یم گفت آری
 پس دعوت کرد وی را و آمد آن خوشه و فرمود که باز رو باز
 رفت آن خوشه بعد آمدن و ایمان آورد آن اعرابی
 و نیز روایت کرده بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه که بود رسول
 صلی الله علیه وسلم مناکحت کننده بازینب تیار کرد مادر من ام سلیم
 حبس را خود نور کرد و آن او ندی باشد که آب میخورد آن
 و گفت مرا که ای انس بر این حبس را پیش آنحضرت و بگو که

نوشته است این را بوی تو ما درین و سلام گفته است و گفته که
 این اندک است از ما بتو یا رسول الله پس رفتیم و گفتیم فرمود علیهم السلام
 که بگذار آنرا و طلب کن فلان و فلان و فلان را مردی بخند که
 نام آنها برد و نیز طلب کن هر کسی را که با تو ملاقات کند پس آوردیم
 من آنها را که نام فرموده بود و با هر که ملاقات کردم هرگاه
 رجوع کردم دیدم که خانه بر بود از اهل خانه پس گفته شد این را
 که چند بودند از مردم گفت که برابرست صد کس پس دیدم من بگذار
 رسول الله صلی الله علیه و سلم دست خود را بران حبس و بخوابد
 آنچه خدا خواست و طلب کرده و ده کس را می آمدند و می خوردند
 از آن و فرمود یا دیگرید نام خدا و بخورد هر یک از پیش خود و نزدیک
 خود تا آنکه سیر شدند همه با و میروند می شد یک کرده و داخل
 می شد که ده دیگر و خوردند و سیر شدند و بعد از آن فرمود
 که ای بنس بردار این نوز را پس برداشتم و می دانم آنوقت

که گذاشته بودم آن نور زیاده بوحس دروی یا و فیکه برداشتم .
و نیز روایت کرده بخاری از ابی هریره رضی الله تعالی عنه
که دیدیم ما همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم جنگ خنین را
پس فرمود آنحضرت مردی را که همراه بود و دعوی سلمانی
میکرد که این مرد از دوزخیان است چون بجنگ مقابل شد
جنگ کرد آنمرد سخت تر از همه و زیاده آمد بروی زحماتین
جنگ پس آمد مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و گفت که جزده مرا آگوش که فرمودی در حق او که دوزخیت
بر اینجنگ و قتال کرده براه خدا سخت قتال و زحمات رسید
بوی زیاده تر فرمود آگاه باش که وی دوزخی است پس فریاد
بود که بعضی شک میکردند درین سخن آنحضرت در همین حال
هرگاه رسید بامزدالم و در دوزخها قصد کرده ترکش و تیری
بر آورده خود را ذبح کرد پس تیز رسیدند مردمان بر رسول الله

صلی الله علیه وسلم گفتند یا رسول الله راست کرد خدا سخن ترا
 بدستیکه ذبح کرد فلانی خود را و قتل کرد نفس خود را و
 فرمود علیه السلام الله اکبر که من بنده خدایم و رسول
 و یم ای بلال استاده شو و اذان کن که داخل خواهد شد در
 جنت مکرّمون و حق تعالی قوت خواهد داد این دین را
 بر دفاجر و کفار و نیز روایت کرد مسلم از سلمه بن اکوع که
 غزوه و جنگ کردیم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین
 روایت دادند اصحاب وی علیه وسلم هرگاه نزدیک میشد
 ایکنه کرد کنند رسول الله صلی الله علیه وسلم را کفّره پس فرود
 از استر که سوار بود بران و میقبضه از خاک زمین میگرفت و آن
 کرد آخر امقابل روی کفّره و فرمود که شَهِتِ الْوُجُوهِ
 یعنی هلاک باد رویهای اینها پس با بیگداشت بک آدم را
 از آنجا عت مکرّمه برگشت هر دو چشم او از آن خاک که در

قبضه گرفته و بران کرده بود پس کز بران شدند کافران بحکم
حق تعالی قسمت کردی صلی الله علیه وسلم مالی که نعمت امداد
آنها در میان مسلمان و نیز روایت کرد ترمذی از ابی هریره
رضی الله عنه که آدم من پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم
با چند خرما و گفتم یا رسول الله دعا کن درین خرما برکت
دران و فرمود که بگیر این را و نگاهدار در انبان خود هرگاه
اراده کنی داخل کن دست خود را دران و بگیر آنرا و صفیان
آنرا نشانند با خود داشتیم آنرا و بر سید شتم از ان چندین
و چندین از وسق در راه خدا و بودیم ماکه میخوردیم از ان
و میخورانیدیم و مفارقت نمیکرد از کمر من تا اینکه رسید روز
قتل عثمان و منقطع شد پس غم کردم بران غم بسیاری
و نیز روایت کرده بهیچ از اینه دختر زید بن ارقم از پدر خود
بر رستی که داخل شد بنی صلی الله علیه وسلم بر زید برای

عبادت مرضی که لاحق شده بود با و فرمود که نیست ازین
 مرض ترا پاک لیکن چه خواهد شد حال تو و قیقه زنده ما
 بعد از من و نابینا گردی تو گفت آن زمان برای خدا صبر
 کنم و تحمل کنم و اجر آن از خدا خواهم فرمود که خشن کنی
 داخل شوی در حشت گفت این پس نابینا شد زید بعد
 از وفات آنحضرت باز رو کرد خدا بنیای او را بعد از آن
 مرد و نیز روایت کرده یحیی و ابوداؤد از عاصم بن کلثوم
 از پدر خود مردی از انصار گفت که خارج شدیم مایه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم همراه جنازه پس دیدم من
 آنحضرت را که استاده شده بر فرج صبه میکرد و حاضر قبر را
 که وصعت کند در قبر از جانب قدمهای مرده و سر آن کمر
 برکشت از آنجا در انشای راه روضه امنونی بطلب آنحضرت
 کسی را نداشتاد و قبول کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم

رفت بخانه وی و آورده شد طعام پس بکذاشت رسول الله
صلی الله علیه و سلم دست خود بر آن طعام و بکذاشتند همه صحابه
دستهای خود را و خوردند از آن و نظر کردند و میم مایه وی
صلی الله علیه و سلم که لقمه طعام را در دهن میکرد و ایند و میخورد
و فرمود که می بایم این گوشت را گرفته شده است
اجازت مالک بر پس گفته فرستاد زوجه آمنه بنی بکر
فرستادم من بطرف بقیع و آمنه وضع است که آنجا بر ما
میفرستند و یافته نشد باز فرستادم بسوی نخعی عسایه
خود که بفرستد آنجا هم نیافتم پس فرستادم بسوی زوجه
آن هم به آن زن بزرگوار من فرستادم پس فرمود صلی
علیه و سلم که بخور این طعام با سیران و نیز روایت کرد
و ارمی که آمد جبرئیل بسوی نبی صلی الله علیه و سلم و وی
غناک نشسته بود از سبب خون آلودگی بر خمدندان که

روز احد شده بود از قریش مکه و گفت الجبرئیل که یا رسول الله
 آیا میخواهی که بنمایم توبتانی از قدرت حق تعالی فرمود
 آری پس نظر کرد بسوی درختی که از بسوی بود گفت
 که بطلب آنرا و طلب فرمود آنحضرت آنرا بس آمد آنحضرت
 و استاده شد پیش آنحضرت گفت حکم فرما که بروم آنحضرت
 پس حکم فرمود علیه الصلوة والسلام باز رجوع کرد بکافران
 خود و فرمود علیه الصلوة والسلام کفایت میکند مرا این
 که نمودی بمن و نیز رواست کردنجاری از اسید بن
 حنظل و عباد بن بشر که خبر میدادند که آمدند هر دو نزد یک
 رسول الله صلی الله علیه و سلم پس سخنها گفتند برای کاریکه بود
 اینها را تا که بگذشت قدری از شب که بسیار تاریک بوده است
 پس رفتند از نزد یک و بی علیه السلام که رجوع کنند بکافران
 خود در دست هر یکی عصای بود روشن کردید عصای یکی که

بروشنی آن هر دو میرفتند هرگاه متفرق و جدا شدند که هر یک
 خانه خود برود روشن کنند عصای دیگری بهم که هر یک از ایشان
 عصای خود میرفت تا خانه خود با چندی معجزات برای تمیز
 و تبرک دیگر نقل کرده شد و اگر احصای آن کرامات و
 معجزات نمایی هرگز نتوانی بنویسی از ان جلال الدین سبط
 در کتاب خضای کبری نوشته و کتب سیر و احادیث
 مذکور است اگر میلی داشته باشی از اینجا طلب کن و آیت
 الْآیَةُ الْكُبْرَى و نمودار کردی بر ذات مقدس و
 صلی الله علیه و سلم نشانهای و دلائل قدرت و عبادت خود
 که بسیار بزرگ بوده و این اشاره بآنست که در قول
 حَقِّ تَعَالَى وَاَقْعُ شَجَارِ الْذِّیْ اَشْرَعِ
 بَعْدَ لَيْلٍ مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ
 الْاَقْصَى الَّذِیْ بَايَ كَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ مَّائِكَ

ترجمه این کلام مذکور
 بخبر آمده است

۷۸
یعنی پاکست کسی که به جنب سیر کند بنده خود را به سجد طهارت
که مبارک کرده ایم کرد بگردوی تا که بنایم و پرا از آیات خود و این
آیات همان معجزات است که محلی از ان در ضمن حدیث معراج و
جرات از معجزات نقل یافته و تفضیل آن طول طول دارد
و اِنَّهُ الْغَايَةُ الْفُصُولُ و بخشش کردی نو و پرا علیه السلام
در سائیدی بغایت مقصدی که بعد بود از طالب و آن مقصد
بعد الحصول باشد آنرا افضی میگویند و مراد از نبل غایت
فصولی طی مراتب عرفان و ولایت باطنی و سیر کردن به
مراتب تشریع ظاهر است چنانچه میفرماید و ی علیه السلام
وَضَعَ بَكَ عَلَى صَدْرِي فَوَجَدْتُ بَرْدًا
مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ فَعَلِمْتُ عِلْمَ الْاَوَّلِينَ وَ الْاٰخِرِينَ
یعنی گذاشت حق تعالی دست خود را بر سینه من پس یافتم
سردی بر گشتان من تعالی در میان مرد و پستان

خود پس استم و عالم شدم بر تمامی معلومات انبیا و اولیا و
ملکه سابقین و لاحقین و روایت کرد و ارجی از جا برضی الله
که سرمود علیه الصلوة والسلام انا قائد المرسلین
ولا فخر و انا خاتم النبیین ولا فخر و
انا اول شافع و مشفع ولا فخر و
همه رسولان استم روز قیامت و این سخن واقعی است
فخر و بزرگی خود نمیکویم و خاتم انبیا استم و واقعت از راه بزرگی
نمیکویم و من شفاعت کننده همه است لام و شفیع گردانیده شد
از جناب حق تعالی برای همه است و نیت این کلام از راه بزرگی
بلک واقعت و نیز روایت کرد ترمذی از انس رضی الله عنه
فرمود علیه السلام و الصلوة انا اول الناس رجاء
اذا ابغثوا و انا قائد هم اذا اوفدوا و انا خطیبهم
اذا انضوا و انا مستشفعهم اذا احبسوا و انا

مستشفعهم

مُبَشِّرٌ هُمْ إِذَا ابْلُسُوا الْكَرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ يَوْمَئِذٍ
 بِيَدِي وَلَوْ أَنَّهُ لِحَدِّ يَوْمٍ بِيَدِي قَاتِلًا
 أَكْرَمُ وَلَدِ آدَمَ عَلَى رَجُلٍ يَعْنِي مِنْ أَوَّلِ آدَمِيَّانِ
 باشم و قتيکه برانگيخته شوند آدميان از قبرها و من گشده
 و پيروي مردمان باشم و قتيکه بروند برگاه حق تعالي و من
 سخن گويم و شفاعت آنها خواهم و قتي که از غم غذا بها سگت
 و خاموش باشند همه ما و من شفاعت طلب کننده باشم هر آنها را
 و قتيکه حسن کرده شوند اينان براي حساب اعمال و گناهان خود
 و من خوش خبر دهنده باشم آنها را و قتي که ناميريد باشند از
 کرم الهي و کليدهاي بهشت و ابواب رحمت آن روز بدست من
 باشد و نيزه نثاي حق تعالي آن روز بدست من باشد و من
 بزرگزين اولاد آدم هستم نزديک حق تعالي پس از پنج بزرگ
 دي عليه السلام بر تمامی ابياء از راه علم و از راه شفاعت

روز آخرت ثابت می شود و رسیدن وی علیه السلام
بغایت مقصودی و رتبه علیا نیز متحقق شد که کدام درجه فوق تر از این
تواند بود که بر سایر عالم اولین و آخرین بسبب دست گذشتن
حق تعالی بر سینه مبارک وی مکاشف و مظهر گشته و بر روز
قیامت انبیا و امتهای انبیا بتوجه و دعای وی علیه السلام
نفاعت یافته نجات از ضعفه و حساب و عذاب جهنم یابند
چنانچه در حدیث نفاعت مذکور است که قسیمی که همه او می دانند
کفایت برای حساب و عذاب روز قیامت خواهند شد جمع
شده با هم فخط کرده برای نفاعت اول رجوع
بآدم خواهند آوردی جواب خواهد داد که نیست مرا این
رتبه که نفاعت کنم همه او می دانند و ابراهیم بر آدم
همین جواب خواهد داد پس موسی و عیسی نیز همین
خواهند داد و خواهند گفت که رجوع آرید پیش محمد علیه السلام

پس وی علیه السلام دعا بفاعت تاجی آدمیان خواهد فرمود
 مستجاب خواهد شد و اندرین دعای عامه که خواهد فرمود خُصَّامُ
 ما است فاصلة الخفیرت نیست چرا که اعم سائر انبیاء هم نزدیک
 است دعای نفاعت بموجب بیان حدیث هستند بلکه
 غیر از شمول امتهای سائر انبیاء مفاد حدیث نیست و نخواهد شد
 و نیز سابق مذکور شد که همه انبیاء با بیان نبوت ذات مقدس
 اند چنانچه بیان گذشته است و ضمن بیان حدیث
 کُتِبَ نَبِیًّا وَادَمَ بَنِی الْوُجُحِ وَالْجَدُّ
 و همه انبیاء با امت مای خود روز قیامت زیر لوای آنحضرت
 مفرد مکان خواهند گرفت و داخل امت وی علیه السلام
 خواهند شد و مَا ارسلناک الا رحمةً للعالمین و
 ارسلناک الا کافَّةً لِلنَّاسِ نِزْلًا مِّنْ رَّبِّهِمْ
 پس بعضی از حدیثها که ناظر است بآنکه نفاعت است

نفس ختم ترا با جگر فرستاد
 عامت ملایم در

علیه السلام خواهد کرد و دیگر امام سابقه انجا مذکور نیست تخصیص
بامت وی ازان لازم نمی آید چرا که نفی امت دیگر انبیا انجا
مکرر و در حدیث شفاعت عامه هر جا که بیان آمده بلفظ عام
که کما ینزل اقله شده بلفظ مومنین وارد است و این هر دو بمناسبت
همه امتها را میجو ابد و اینهم ظاهر است که رجوع آوردن آیه
مومنان را بنیاد پیشین و عذر کردن هر کس که ایثار از امت
و کار محمد علیه السلام است و نیست برای آنکه امتهای انبیا
سابقین در انجا عام باشد که استشفاع میگردند و اگر
تخصیص بامت نبوی می بود اینها هرگز با وجود امت مقدس
علیه السلام رجوع با انبیا و دیگر نمی آوردند و رجوع آوردن
همه امتهای انبیا بر سر سایه لوای اعظم محمد
همه انبیا هم زیر لوای وی علیه السلام دلالت بر
عام میکند و حضرت امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام میفرماید

که شما میگوئید که امیدوارترین آیات که دلالت کند بر مغفرت
 عامه ناس است یا عبادِی الذین اسرفوا علی انفسهم
 لا یطوون رجمة الله یغفر الذنوب جمیعاً
 انه هو الغفور الرحیم که دلالت دارد بر
 شمول رجای مغفرت همه بندمای مرفوع و عاصیانرا که
 حق تعالی بجمال رحمت خود امید داده و رجای بخشیده و امریکه
 حق تعالی بنده خود را و ران امید داده باشد رجای و ائق
 آنجا و ران امر همین است که آن امید بر آید که شان حق تعالی
 نقضی آن نمیکند که خود بنده خود را امیدوار کند باز غائب
 و فاسد گردد انیده محرم از امید وی گرواند لیکن نزد یک ما
 بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم استیم ارجی و
 ازترین از آیات این آیه باشد و لَوْ
 لَعَلَّکُمْ رَبُّکُمْ فَتَضَعُوا کُلَّ شَیْءٍ
 که حق تعالی هرگاه رسول خود

این بنده را نشانه است
 که او از این بنده است
 درگاه الهی و امیدوار است
 خدا را با جزو اناس تمام
 دوست آمرزنده الهی

عزیز و بنده عطا و هدایت
 بر همه نجات عام

صلوات الله علیه وسلم را وعده کرده که بخشش خواهد کرد تا که راضی خواهم شد
 این وعده با علیه السلام البته واجب الوفاست و وی علیه السلام
 زینهار راضی نخواهد شد تا که خلاصی از نجات بجای و رجوع
 جمیع الناس نخواهد کرد و شفاعت عامه نخواهد فرمود و نیز
 رحمت عالمیان بودن وی علیه السلام و رسالت عامه
 وی دلیل است بر عمول و شمول شفاعت وی صلی الله علیه و آله
 و اَکْمَلَهُ بِالْخِطَابَةِ و بزرگی دادی آنحضرت علیه السلام
 بخطاب از کلام خود و مراد از این مخی طبعه با همه کلام الهی و وحی
 الهی باشد که در کتاب الهی و احادیث مذکور قدس است
 با آنکه مراد از این خطابات خاصه است که با آنحضرت علیه السلام
 وقت نزول با خطابات شفای نازل شده مثل
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ و يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ
 و يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ یا از این مراد خطابهها باشد که در وقت عروج نبی

بگو ای مدینه ای مدینه
 ای مدینه ای مدینه
 ای مدینه ای مدینه
 ای مدینه ای مدینه

قارون

قَابِ قَوْسَيْنِ است و در آنوقت حق تعالی بنادت طه
 و عهد فرموده با علیه السلام که من روز قیامت هر چه خواهم کرد
 حسب رضای تو خواهم کرد و وی علیه السلام نیز فرموده که هر چه
 خواهم خواست حسب مرضی تو خواهم خواست چنانچه سابق در
 بیان مقام قَابِ قَوْسَيْنِ محلی ازان ذکر کرده شد
 وَالْمُرَاقِبَةُ و بزرگب دادی و بر علیه السلام بعطای قسبه
 که آن حضوری حق است بروی علیه السلام بحضور باطن و
 رجوع تام که از همه جوانب و خطرات قلب کنایه گرفته مستغرق
 و مهیم در ذات الهی باشد و این مرتبه اولی از ذکری تعالی
 است و اگر طالب درین ذکر مراقبه از جمیع جوانب خود
 بگوشیده و قلب در سمان و یاد الهی استقامت گیرد
 بر مرتبه گاه باشد که تجلیات نوری و صور بر رنج
 مناسبت کرده و بذوق و شوق طالب میفراید چنانچه

احدى گفته شعر برزخ ذات وصفات و شد و مد و
 تحت و فوق بی نماید طالبان زمان صد شوق و ذوق
 و این معنی موجب کثرت اشتغال طالب و از یاد میسوزد او
 بجناب الهی میشود و این نوع از ذکر الهی فایده تمام دارد
 که وسیله ترقیهای وی میگردد و از همین ذکر انشأ شد
 چنانچه در حدیث کریم واقع است که اَنَا عِنْدَ بَاطِنِ
 عَبْدِي بِمَنْ ذَكَرْتَهُ فِي نَفْسِي وَمَنْ ذَكَرْتَهُ
 فِي عِلَاقَةٍ ذَكَرْتَهُ فِي مَلَأَ خَيْرٍ مِنْهُ وَدُر
 حدیث دیگر واقع شده مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي بِشَيْءٍ تَقَرَّبَ
 ذِرَاعًا وَمَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبَتْ مِنْهُ
 نَاعٌ وَمَنْ آتَانِي بِمِثْقَلِ أُتْبَةٍ عَمَلُهُ وَمَنْ
 تَقَرَّبَ إِلَى خُصِيَّةٍ لَا يَشْرِكُ لِي لِقَبْتُهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةٌ

یعنی نزد یک فن بنده خود ام که با من دارد و کسی که یاکند
 ما را در دل خود و کسی که یاکند ما را در جماعت یا و کنم من او را
 در جماعتی که بهتر است از جماعت یاکنده یعنی در جماعت ملکه
 که بهتر از او میان و مراد از ذکر اول همان ذکر مراقبه باشد
 و کسی که نزدیک شود من بقدر یک نیست یعنی از باطن رجوع نکرد
 من کند و قطع خطرات و خیالات دیگر کند نزدیک نوم من باو
 بقدر یک ذراع که یک دست باشد یعنی رجوع و تفصل زیاده ترک کنم
 و کسی که نزدیک شود من بقدر ذراع نزدیک نوم من بقدر
 طول و دست کسی که باید بمن و رجوع آورد من مبشری
 معصا و ایم من باو بویان و کسی که ملاقات کند از من یعنی
 به دست و بقدر بری زمین با خود کنان داشته باشد
 که نزدیک نمیداند کسی را با من ملاقات کنم من باو
 معرفت بمقدار کنان او و در معنی این لفظ حدیث که

اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِبَعْضِ كَلِمَةٍ
 مَعْنَى أَنَّهُ كَمَنْ جَانِبُ مَنْ بِنَدْوٍ مَنِ كَمَا كُنْدُ رَحْمَتِي مِنْ بَابِ
 مَنْ دَانَاوِ عَالَمِ اَزْ حَالِ بِنْدُو خُودِ وَفَتِي كَمَا مَيَكُنْدُ رَجُوعِي كَمَا
 مَيَقْنَدُ وَايَا مَنِ مِي آرد وَاظْهَرُ مَعْنَى اِيْنِ لَفْظِ نَوْعِ دِيكِرِ هَسْمِ
 كَمَا مَنِ زَوْدِ بِيكِ ظَنِّ وَكَمَا بِنْدُو خُودِ مَعْنَى هَالِيكِهِ كَمَا وَ
 ظَنِّ بِنْدُو وَي تَعَالَى وَرَحْمَتِ حَقِّ تَعَالَى مِي بَاشْدُ مَنِ دَرِ هَامَانِ
 حَاضِرِ وَمَوْجُودِ وَظَنِّ وَكَمَا دَرِ قَلْبِ بِيْدَا مَيُودِ وَحَقِّقِي
 خَبَرِ دَارِ مَيَكُنْدُ كَمَا مَنِ دَرِ مَقَامِ قَلْبِ كَمَا جَايِ ظَنِّ وَكَمَا بِنْدُو
 حَاضِرِ وَمَوْجُودِ مِي بَاشْمِ پَسِ بَايْدِ كَمَا دَرِ مَنِ كَمَا
 فَاسِدِ وَظَنِّ بَاطِلِ دَرِ دَلِ خُودِ رَاهِ نَهْ مَسْنَدِ وَابْتِهَاجِ
 سَبِّ اَعَادِيثِ دِيكِرِ اَكْهَ اِنَّ اِلَهَ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ
 وَفِي زَوْرِ حَدِيثِ قَدِي وَافِعِ سَبِّ لَا يَسْعَى اِلَهِي اِلَّا فِي
 سَمَائِي لَكِنْ يَسْعَى قَلْبُ عَبْدِي اِلَى اَمْوَالِ

سَبِّ اَعَادِيثِ دِيكِرِ اَكْهَ اِنَّ اِلَهَ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ
 وَفِي زَوْرِ حَدِيثِ قَدِي وَافِعِ سَبِّ لَا يَسْعَى اِلَهِي اِلَّا فِي
 سَمَائِي لَكِنْ يَسْعَى قَلْبُ عَبْدِي اِلَى اَمْوَالِ

دَرِ زَوْرِ

نیز واقع است قلب المؤمن عرش الله تعالى
 پس بهتر در شرح حدیث همین معنی بنماید و اینوع ذکر مراقبه
 از مبادی ذکرهاست و طالب راجی باید هرگاه تجلی نوری یا
 برزخی یا صور روحانیات و ملکه در مراقبه مشاهده کند این
 تذکره نیز برود و قناعت بکند که این در حقیقت هیچ نیست مگر
 مگر اینقدر که وسیله مزید ذوق و شوق طالب و باعث اذیت
 مغربی او بحق تعالی است و اگر در همین تذکره گرفت از اصل
 مقصود که کیفیت فنا و بقا است و حالت طریان مشاهده و
 معاینه تجلیات ذات و صفات است باز بنماید اینهمه ملاک
 طالب حق است و تشریح این کلمات زیاده طول اینجا نباید
کَلَامُ الْتَائِبَةِ یعنی بزرگی دادی جدا یا ویرا علیه السلام
 است فریب گردانیدن لب باشد بلب و بگری
 و مراد این است و مرتبه این مواجهه از مرتبه مراقبه است

هرگاه طالب را در مراقبه استغراق کمال باشد آن زمان در
 مواجهه و مشاهده تجلیات حق تعالی بهره ورمی تواند شد
 بلکه انمواجهه در حقیقت لازم و ملزوم مشاهده است
 وَالْمُتَّاهِدِينَ وَالْمُعَانِينَ ^{للفظ} مشاهده و معاینه یکی است
 در عرف و استعمال شرع تفاوت نیست و مراد اینجا
 تجلیات حق تعالی است ذاتیه باشد یا صفاتی و اسمیه
 بالبصر یعنی بزرگی دادی خدا یا و پرا علیه السلام رتبه
 مشاهده و رویت عبادی خود به بصیر و بینائی چشم و بی درین
 مشاهده مبت بسیار است بعضی میگویند که رویت حقیقا
 محال است نه در دار دنیا کسی را خواهد بود نه در دار عقبه
 چرا که رویت موقوف است بر آنکه مرئی قابل اشارت باشد
 و غیر و مکان و جهت داشته باشد و حق تعالی از همه اینها
 منزله و پاک است چنانچه خود فرموده لَا تَكُنْ كَالْعَبْدِ الْأَعْمَى

نیز از این جهت است که
در این کتاب

وَهُوَ بِدَرْكِ الْأَبْصَارِ وَبَعْضِي مَسْكُونٍ كَمَا دَرَدَارِ
دنیای نخواهد شد اما در دروغی خواهد شد و کما نیکه قابل
بروین شده اند اختلاف کرده که باین بصر خواهد شد
همین قوت که احوال در بصر حق تعالی داده است یا بقوت
دیگر پس این فرقی نانی میگویند که حق تعالی صفای دیگر
همین بصر را عطا خواهد کرد در داریا یا در بعضی که بقوت آن
صفا توان دید پس برین مذهب مراد از لَدَرْكُ
الْأَبْصَارِ آنست که ازین بصر که امروز در انسان موجود
نمیباشد دید و آیات مشعره بر وین بسیارست چنانچه
وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِقَةٌ
و اینست معجزه اسم در نماده بسیارست چنانچه مذکور خواهد
شد و آیه میکند از ابی ذر رضی الله عنه که پرسید
رسول الله علیه وسلم را هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ

در این کتاب
نیز از این جهت است که
در این کتاب

فرمود رایتہ نوراً یعنی دیدم من اور البصیرت نور و
 روایت کرد مسلم از ابن عباس رضی اللہ عنہ و رایتہ ما
 کذب الفواد ما رآی و لقد رآہ نزلة اخر
 گفت کہ دید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خدا متعالی
 بہ قلب خود دوبار و ملاقات کرد ابن عباس از کعب
 اخبار کہ تابعی بود در غزوة بدر گفت کعب ان الله
 قسم رؤیتہ و کلہ ما بین محمد بن موسی
 فکل مؤمنی مرین و رآہ محمد بن
 و سب کو بدسروق کہ تابعی بود آدم من بعائشہ رضی اللہ عنہ
 بس کفتم کہ هل رآی محمد ربه بس گفت عائشہ
 کہ پرسیدی از من خبریکہ استاده شد هر موی بر او
 سوال تو بس خواندم من بر عائشہ کہ لقد رآی
 آیات ربه الکبریٰ یعنی دید محمد آیات و زناهای

لم یزل یرو

در دفع نزالت قلبی بکعب
 دید آن قلب و در پیچ کہ رفت
 صلی اللہ علیہ وسلم دیدہ شد
 رب جف یکبار و دیگر

بر سبک حق کا فتنہ کہ در وقت خود
 و کلیم خود در میان محمد و در
 میان موسیٰ علی السلام و موسیٰ
 و در نزد و در سبب خود
 و در نزد خدا علی السلام و در نزد

در سبب خود
 در سبب خود

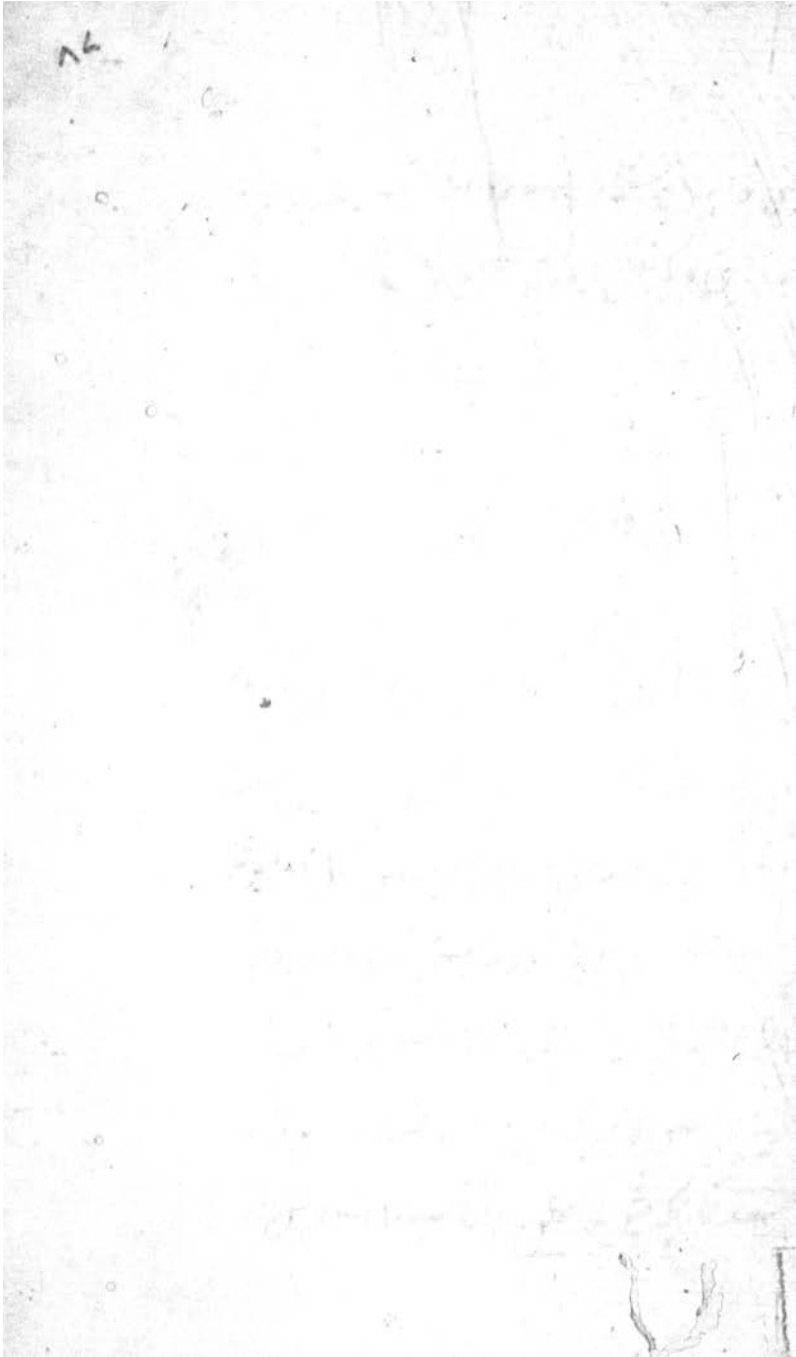
که بزرگ بود پس گفت عایشه که چه می توانی بنمود آن مگر جبرئیل
 علیه السلام کسی که خبر دهد ترا که محمد دیده است رب خود را
 یا پوشیده داشت چنانکه حکم کرد خدا و او را پس او افترا و
 دروغ بسیار گفته باشد لیکن دیده است علیه السلام جبرئیل
 و ندیده او را در صورت اصلی وی مکرر و بار و بار نزدیک شده
 منتهی و یکبار در لباسی که او را شصت جناح بود که بند کرد
 تمامی افق عالم را پس گفتم من عایشه را که چه معنی این
 آیت است ثُمَّ دَنَى فَنَدَدَنِي فَكَانَ قَابَ
 قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَى پس گفت عایشه آن جبرئیل
 بود که بر صورت اصلی خود آمده پس احاطه کرد تمامی افق را
 و باید دانست که درین مسئله اختلاف بسیار واقع شده
 و یک عایشه و ابن مسعود نفی روتیه است و نزدیک
 ابن عباس و غیره روتیه ثابته است و اکثر صحابه موافق

این حدیث در کتاب
 عایشه و جبرئیل
 بسیار آمده است
 و در بعضی نسخ
 است

ابن عباس اندکیں اختلاف است که آن رُبوب قلب
 وفواد بود یا چشم سر بوده خواه بهمن قوت بصری که در
 عالم عنصری ثابت است خواه بصغای دیگر که حق تعالی
 عطا کرده و نزد یک صوفیه که قائل بر ویت اند کلام محقق
 آنست که تا که این حواس ظاهر مثل بصر و سمع بکسر معطل
 نکرد و حقایق دیگر قوتی در قلب و روح انسان از
 پرده کمون به منصفه بر دوزن آورد و اثری از آنها عالم
 غیب مرئی نمیشود حتی که عالم مثال و ملکوت و جبروت
 هم بی تعطیل حواس مرئی نیست پس بر تبه ذات
 مطلق چگونه بواسطه حواس ظاهر ویت تواند شد
 وَهُوَ أَعْلَىٰ وَأَحْلَمُ مِنْ بَلَدٍ فِيهِ حَقُّ الْخَيْرِ
 مِنَ الْجِسْمَانِيَّاتِ وَخَوَاصِّهِ أَبْسَلُ لَفْظُهُ

حال آنکه اولی مرتب و
 بزرگ تر است از این و حق
 مبرا و مترا بود تا از عالم
 اجسام و خواص و صفات آن
 ۱۲

ظاهر



یعنی خواهید دید شما ما رب خود را بظاهر که نمودار خواهید
 و بر دایمی دیگر نقل کرده که کما جُلُو سَاعِنْدَ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَظَهَرَ لَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ
 فَقَالَ إِنَّمَا سَتَرُونَ دِيْنَكُمْ كَمَا تَرُونَ هَذَا الْقَمَرَ
 لَا تَصَامُونَ فِي رُؤُوسِهِ فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا
 تُغْلِبُوا عَلَى صَلَاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ
 غُرُوبِهَا فَاذْعَبُوا الشَّمْسَ قَرَأْتُمْ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ
 طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا يَعْنِي بَدِئِمْ مَا بَانَ نَشْأَةً
 نَزْدِيكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَسْ نَظَرَ كَرْدِ بَوْبِ
 قَرْنِشِ چهاردهم پس فرمود بدیستی که شما خواهید دید
 خود را چنانچه می بیند این ماه را و کسی مرا حجت در
 رویت ما کسی نخواهد کرد پس اگر طاقت دارید ترک
 نکنید نمازیکه پیش از طلوع آفتاب است و پیش از

غروب است پس بخواند این آیه را که معنی آن اینست
 به پاکی و ثنایا و کنید پروردگار خود را پیش از طلوع آفتاب
 و پیش از غروب آن و نیز روایت کرده مسلم از ابن عباس
 رضی الله عنه که ما کذب الفوائد ما رأی و لقد
 نزلنا آخری قال رأی بقاءه مَرَّتَینِ وَفِی رَأَی
 رَأَی مُحَمَّدٌ رَبَّهُ قَالَ عَلَّمَهُ قَلْبُ اِلَیْسَ اللّٰهُ
 یَقُولُ لَا تُدْبِرْ کُهُ اِلَّا بَصَارُ وَهُوَ اَبَدٌ اَبَدٌ
 اِلَّا بَصَارُ قَالَ وَنَجَلْتَ ذَاکَ اِذَا تَحَلَّی بِوُجْهِ
 الَّذِی هُوَ اَنْوَرُ وَفَدَّ رَأَی رَبِّهِ مَرَّتَینِ
 یعنی دروغ نمود از قلب آنچه دید آن قلب و بدینجه که
 دیده است رسول علیه السلام رب خود را یکبار دیگر یعنی
 دید حق را بقلب دوبار و در روایت دیگر آمده
 که دید محمد رب خود را پس گفت عکرمه که کفتم من آبا

نیست که گفته است حق تعالی درک میکند او را بصرها و او در
 میکند بصرها را پس گفت ابن عباس که سرزنش باد ترا آن
 در وقت که متجلی شود و نمودار گردد و بی تعالی بخود که
 نور او است بدستی که دیده است محمد رب خود را و بار و نیز
 رواست کرده و در شرح ستمه که سوال کرده شد مالک بن انس
 رضی الله عنه از قول حق تعالی اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرٌ پس گفته شد که
 قومی میگویند که مراد ثواب حق تعالی است پس گفت مالک که
 دروغ گفتند اینها و نفیید اند اینها از معنی قول حق تعالی
 كَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّحُجُونَ و
 گفت مالک که آدمیان نظر خواهند کرد بوی حق تعالی
 روز قیامت پشهای خود و اگر مومنان نمید بیند روز قیامت
 رب خود را سرزنش نمفیه بود حق تعالی بر کافران عذاب
 و منی گفت كَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّحُجُونَ

خدا که از آن بیخبر است و درنگان
 از دیوار آفرینش با خوف از درجاست
 محبوب و مودع و منسجع است

و نیز روایت کرد جابر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم
 که فرمود و قتی که اهل بهشت و نعمتهای بهشت ناکاه حق تعالی
 نزدیک بآنها از جانب بالا نمود خواهد شد و خواهد فرمود
 السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ و فرمود علیه السلام
 که همین مراد است از قول حق تعالی سَلَامٌ قَوْلًا
 مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ پس نظر خواهد کرد حق تعالی بایشان
 و نظر خواهند کرد اهل بهشت بسوی وی تعالی پس انعام
 خواهند کرد اهل بهشت به نعمتهای بهشت تا که نظر خواهند کرد
 بسوی حق تعالی و احادیث که بروایت عایشه مخالف
 این روایات است بخوف تطویل ذکر نگزیده شد
 وَخَصَّصَتْهُ بِالْوَسِيلَةِ الْعَظْمَى و عطا کردی
 و پرا بسید بزرگ و آن وسیله درجه عظیم است و بهشت
 که مخصوص است بذات مقدس وی صلی الله علیه و سلم چنانچه

قسم ما بر شما
 ای اهل بهشت

ردای بزرگوار



معانی کثیره داشت مراد بر طریق بدیهه یکی از آن معانی
 که از لفظ فهمیده میشود معاً همه ما مراد باشد نزد یک بعضی
 علماء بلکه اکثرین این طریق جایز است و نزدیک بعضی دیگر
 که منع آن میکنند میگویند که همه معانی اراده نتوان کرد لیکن
 آن لفظ که احتمال معانی کثیره داشت مراد بر طریق بدیهه
 یکی از آن باشد لیکن هر یکی از اهل اجتهاد که بحسب ظن و
 قرآن موافق استعداد خود بفهمد آنرا حکم محتمل است
 و موافق فمیده خود بر همان معانی حمل کرده عمل نماید
 پس در بنصورت حکم بحسب اختلاف فهمید هر یک موافق
 اختلاف مجتهدان آن مختلف میگردد و خواه مرد و حکم صواب
 باشد چنانچه مذکور بعضی علماء همین است با آنکه یکی صواب
 باشد و دیگر خطا لیکن بر صاحب آن اجتهاد همان حسب
 کوکه در واقع خطا باشد و اینصورت محمل آن حدیث است

که فرمود علیه السلام اِخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ رَحْمَةً وَمَصَادِقُ
 صَحبت این قول که التَّحْتَدُ نَحْطِي وَبُصِيتُ وَ
 جَوَاهِرُ الْحِكْمِ وجمع کردی و بخشیدی بر او و علیه السلام
 جواهر حکمتها را و جواهر حکمت عبارتست از علوم شرعی حق
 چنانچه سابق کذب وَجَعَلْتَ اَمْنَهُ خَيْرَ اَلْاَمْنِ
 و کرد انیدی تو است فاضله ویرا بهترین از همه امنهای
 انبیا و سابقین و این اساره باین آیه کریمه است که
 جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِنُكَوِّنَ لِلَّذِينَ
 عَلَي النَّاسِ و روایت کرد داری و بهی انبرد
 رَضِيَ اللهُ عَنْهُ که سرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اَهْلُ الْجَنَّةِ عَشْرٌ و لا اَوْ مِائَتٍ اَوْ اَلْفٌ
 مِنْهَا مِنْ هَذِهِ الْاُمَّةِ وَاَزْجَعُونَ مِنْ سَائِرِ
 الْاُمَمِ یعنی داخل شوند در بهشت صد و بیست و بیست و بیست

و بیت کرده باشند و کرده ازین است باشند و چهل کرده
 از سایر اتمهای انبیاء پیشین و غَفَرْتُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ
 مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا آخَرَ و بخشیدی و بر اصلی السلام
 آنچه کنایان سابق بوده از وی و آنچه لاحق بوده و اینجا و
 همی پیدا میشود که هرگاه حق تعالی رسول الله صلی الله علیه و
 سلم را از همه معاصی معصوم داشته و کنایای از ضعیف و
 کبایر باده مساکن نکرد پس حاجت مغفرت چیست که غفران
 بعد از وقوع و صدور معصیت میشود و همچنین این سخن در بعض
 در پیش دیگر کرده شده است چنانچه فرمود علیه السلام
 وَاللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْغَفْلِ وَالْخَلَلِ وَالْكَسْرِ وَالْخَفَرِ
 اللَّهُ فِي الْيَوْمِ بَعِثَ رَسُولًا يَعْنِي پُرده می افتد
 بر قلب من چنانچه پُرده میشود و می افتد از ابر بر آسمان
 و مراد از عین ابر غلیظ است و غین آمدن و حجاب شدن بر

قلب مغر از معصیت می باشد و حال آنکه آنحضرت علیه السلام
 منزله از معصیت و معصوم بوده پس حاجت استغفار ندارد
 برای توجیه آن محدثان گفته اند که در عصمت وی علیه السلام
 شک و شبه نیست لیکن مراد اینجا آنست که غلظتها و قصورها
 که در ذکر الهی در بعضی اوقات پیش آید حال آنکه تقاضای
 شان نبوت آن بود که علی الدوام مستغرق و مستدیم
 در ذکر الهی باشد و انعقلت بعضی او آن را بمجمله عصیان
 نموده اند حق تعالی بخوان میخواست یعنی پرده غفلت
 بمحض او آن که طاری میشد محو کرده و اکثری از
 آنان را آن نماند و این قسم مغفرت سبقت معصیت را نمیخواهد
 لیکن از راه ادب آنرا معصیت نموده استغفار کرده تا
 علی الدوام در حضور حق باشد و آن حجاب رفع کرد
 و بعضی گفته اند که استغفال وی صلی الله علیه و سلم در

صالح است و معاشرت و اختلاط زوجات و استعانت قوی
 از ماکل و مشارب سبب آن بود که حجاب میداد و پیرا
 علیه السلام از خطره تقدیس که حضوری بحجاب حق باشد
 در هر آن و هر زمان پس آنحضرت استغفار میکرد و بعضی
 چنان میگویند که غفران عبارتست از ستر و پوشیدن
 کردن و مراد اینجا پوشیدن کی ذات ویست علیه السلام
 در ذات حق تعالی که مرتبه فنا فی الله است و بمقتضای
 بستریت در بعضی اوقات بخود رجوع میکرد از درجه عالی
 که آن رتبه فنا بود نزول کرده بسوی بستریت می آمد برای
 آن استغفار میفرمود تا باز رجوع فرماید بحالت فنا در
 دولت حقیقی و از همین معانی در حدیث دیگر اشارت
 واقع شد که اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ
 وَلَا أَقْلٍ مِنْ فِیكَ یعنی خدا یا ما را سبزدکن و رجوع

مگردان نفس و ذوات من بقدر زمان چشم زد و نه کمتر از آن
 تا که علی الدوام در فنا بحق باشم و بسوی دیگر توجه ناید پس
 حق تعالی که علیه السلام را بنات دوده بغض ان نام مقصود
 همین است که وی علی الدوام مرتبه فنا فی الله دارد و نیز آیه
 کریمه که رَجَالٌ لَا تُلَهِیْهُمْ عِبَادَةُ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ
 مشعر ازین معانی است یعنی مردان هستند که در راه و غفلت
 نمی اندازد و آنها را تجارت کردن و بیع و شری نمودن یعنی
 در هر علی و فعلی که باشند از ذکر الهی و حضوری حق و فنا بحق
 غافل نیستند و هیچ علی از اعمال دیگر که از آنها صادر شود مانع
 از ان مرتبه حضوری حق نباشند هرگاه این مرتبه بفضیلت
 مقدس وی نصیب اولیای است میشود وی علیه السلام
 البته است که در معنی سابق و پیشوای سایر است خود است همیشه
 در همه مشاغل مستغرق در ذوات حق و مناهده حق باشند و بعضی

میگویند که نسبت غین بخود کردن و از حق مغفرت خواستن
 برای تعلیم است است که بطریقه ما بوده در هر زمان توبه و استغفار
 کرده باشند الَّذِي بَلَغَ الرِّسَالَةَ یعنی وی علیه السلام
 است که تبلیغ فرمود پیغام الهی و شریع الهی را بموی است
 که این تبلیغ بروی واجب بود چنانچه فرمود حق تعالی و بر آنکه
 بَلَغَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ
 فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ یعنی ای نبی برسان آنچه
 که نازل شده بموی تو بر است که اگر نرسانی بآنها پس
 نرسانیدی تو پیغام حق تعالی را که آن واجب است بر تو
 وَأَذَى لِمَا نَزَّلَهُ یعنی وی علیه السلام کسی است که ادا کرده
 امانت حق تعالی را مراد از امانت حق تعالی همین شریع
 ظاهر و باطن باشد که با و ای آن و رسالت آن بر است
 مامور شده بود و بیکم الهی بجا آورد با مراد از آن کسب عموم و شمول

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
۱۹۲

آیه کریمه بکیر باشد که ان الله يامرُكم ان تؤدوا
الامانات الى اهلها و چون ذات مقدس در که
امانت مارا بوی اهل آن امانتها
شرفیه پیش از بعثت بصدق حال و عدم خیانت مشهور
معروف بود مردم که امانات خود را بوی تفویض و سپرد
میکردند و بفقور و مستور بازمی بایستد مردم که محمد این
لقب کرده بودند و نصیح الامامة و نصیحت کرده است را
که بواجبات شریعه امر میکرد و از منہیات منع میفرمود
و کشف الغمّة و محو زایل کرده غمهای است و این
غمها که است پیش می آمد کاهی از خوف غلبه کفار بود که از
سبب نصرت و معونت الهی دفع میشد و هرگاه در غرض است
سخنی پیش می آمد آخر کار هر مرتبه با عانت الهی دفع میشد
و کاهی سبب حوادث و عوائق امور دنیا بوده آنرا هم و بیا
علیه السلام زایل میفرمود و کاهی سبب عصیان غمناک می

بسم

میشد از خوف غلاب عقی و از خوف شداید دنیا که
 هر یکی را از کمال قوت شفاعت خود باز او عییه مستجاب خود
 محو ز اهل میکرد و قصص و حکایات در معنی که در کتب حدیث
 و سیر منقول است در بیان آن تطویل بسیار بود به شرح
 آن نبرد است و حَلَّی الظُّلَمَةَ و آن رسول است که روشن
 کرد تاریکی را از امت مرحومه خود و مراد از ظلمت و تاریکی
 اینجا تاریکی کفر است و مراد از جلاء آن نور ایمان است
 چنانچه فرموده است در کلام مجید که نُفِّرُ عَنْهُمْ سَبْعَ أَبْنَانٍ
 آید نهم یعنی نور ایمان مومنان روان میشود پیش پیش
 ایشان و نیز روایت کرده است ترمذی از ابی سعید
 رضی الله عنه که من موعظه صلی الله علیه و آله انَّ اَوَّلَ زُمْرَةٍ
 يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ضَوْءٌ وَجْهُهُمْ
 عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَالزُّمَرُ

الثَّانِيَّةُ عَلَى مِثْلِ احْسَبْ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ
 فِي السَّمَاءِ بِعَنِي فَرَمُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَوَّلُ كَرَوِي هِيَ كِه دَاخِلِ
 نَوَاهِدْ شُدُو بِهَشْت رُوزِ قِيَامَتِ رُوشَنِي جِهَرُهُ اَنَهَا مِثْلِ رُوشَنِي
 مَاهِ بَاشَدُ وَرَشَبِ چِهَارِ دَهَمِ وَ كَرُوهُ دِيكَرِ كِه دَاخِلِ شُودُ وَرَشَبِ
 جِهَرُهُ اَنَهَا مِثْلِ رُوشَنِي سِتَّارَهُ بَاشَدُ كِه بَسِيَارِ رُوشَنِ وَ
 دَر خَشَنده تَرَسَتْ دَر آسَمَانِ وَ اِيْنِهْمَه نَصِيْبِ مُؤْمِنِ اَز
 اِيْمَانِ وَ يَسْتِ كِه دَاخِلِ جَنَّتِ شُدْنِ نَصِيْبِهِ اَوْسَتْ
 وَ تَبِيْرِ رَوَايَةِ كَرُوهُ تَرْمِذِي اَز سَعْدِ بْنِ اَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ
 عَنْهُ اَز بَنِي صَالِي السَّلَامِ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ كِه فَرَمُودَ لَوْ اَنَّ مَا بَقِيَ ظَهَرَ
 مِمَّا فِي الْجَنَّةِ بَدَاءَ لَتَزْخَرُ مِنْهُ فَتَ لَهُ مَا بَيْنَ
 خَوَافِ السَّمَوَاتِ وَ اَيُّضًا لَوْ اَنَّ رَجُلًا
 مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَطْلَعَ فَبَدَاءَ اُسَاوِرَةً
 لَطَمَسَ ضَوْءُهَا ضَوْءَ الشَّمْسِ كَمَا تَطْمَسُ الشَّمْسُ

ضَوْءُهَا

خَوْفُ الْجُحُومِ یعنی اگر جزئی قلیل و اندک که بر ناخن می تواند آمد
از بهشت ظاهر و نمودار شود سوار ثای دمی که برای زینت
در دست می پوشند هر آینه محو کند روشنی آن سوار روشنی
آفتاب را چنانچه محو میکند روشنی آفتاب روشنی ستاره ها را
و بِحَافِظَةِ سَبِيلِ اللَّهِ و آن بی که جهاد کرده در راه
حق تعالی روا نموده بخاری و مسلم از سهل بن سعد رضی الله عنه
که فرمود علیه الصلوة والسلام رَیَا طُيُومَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا یعنی جهاد کردن یکروز
در راه خدا بهتر باشد از دنیا و هر چه بر آن باشد و نیز روا شده
کرده شده که اِنْ كُلِّ مَيِّتٍ خَتِمَ عَلَى عَمَلِهِ اِلَّا الرَّابِطُ
فَاِنَّهُ يُنْفَخُ لَهُ عَمَلُهُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ یعنی هر میت که
مست ختم میشود و نام میکرد و عمل او بسبب موت مکرر مجاهد که از دنیا
میکرد و عمل او تا روز قیامت و در آیه کریمه و اقمت که

الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهَبَهُمُ اللَّهُ

وَنَزَعْنَا مِنْ فِرَاقِهِمْ أَرْوَاحَهُمْ

وَنَزَعْنَا مِنْ فِرَاقِهِمْ أَرْوَاحَهُمْ

وَنَزَعْنَا مِنْ فِرَاقِهِمْ أَرْوَاحَهُمْ

وَنَزَعْنَا مِنْ فِرَاقِهِمْ أَرْوَاحَهُمْ

وَنَزَعْنَا مِنْ فِرَاقِهِمْ أَرْوَاحَهُمْ

وَنَزَعْنَا مِنْ فِرَاقِهِمْ أَرْوَاحَهُمْ

وَنَزَعْنَا مِنْ فِرَاقِهِمْ أَرْوَاحَهُمْ

وَنَزَعْنَا مِنْ فِرَاقِهِمْ أَرْوَاحَهُمْ

وَنَزَعْنَا مِنْ فِرَاقِهِمْ أَرْوَاحَهُمْ

وَنَزَعْنَا مِنْ فِرَاقِهِمْ أَرْوَاحَهُمْ

وَنَزَعْنَا مِنْ فِرَاقِهِمْ أَرْوَاحَهُمْ

وَنَزَعْنَا مِنْ فِرَاقِهِمْ أَرْوَاحَهُمْ

که هیچ او آن سقوط و اجبات و تحریکات از دمه بنده صورت
پذیر نمی شود پس مراد ارشاد است تعلیم و جواب اتباع شرایع
تا آخر عمر و بعضی ارباب باطن گفته اند که مراد از یقین درین آیه
کریمه معاینه عین ذات حق تعالی است که از مرتبه علم یقین
گذشته و بعین یقین رسیده باز از مرتبه حق یقین بفضیلت
در نمودن باید دانست که علم یقین عبارت است از علم بر مایه
استدلالی بوحدانیه حق تعالی چنانچه در حکما و متکلمین می باشد
یا چنانچه در غیر اینها باشد که از آیات و امارات و حدانیه
که حسب استعداد خود با مطالعه کردن بقوت ان امارات
نقص بنی عاجز بوحدانیه او می آرند اینهم نوعی طریقه است
است اگر چه قوت ترتیب معانیست بر قواعد منطقی گذشته
باشند حق تعالی میفرماید که سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ
وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَلْبِثَ لَهْزَانَةٌ لِّلْحَقِّ

و در حدیث که می آید از
شیخ طوسی که می آید از
شیخ طوسی که می آید از
شیخ طوسی که می آید از

مراد اینجا همین است که بقوت مطالعه و مشاهده امارات و معجزات
ایمان آرد که هر چه مهارت از علم و طریق ترتیب مقدمات منطقی
نداشته باشد چه آنقدر که برای اذعان و اقبال مساوی
و ترتیب آن ضروری است از بدیهیات است بنابراین
عوام و خواص در مناظرات بشرط فهم اگر چه عالم نباشند
برابر میروند و عین البقین عبارت است از آنکه حالت اقبال
و اذغانی ترقی کند و کمال تمام رسد کویا که مجزوم و متیقن
خود را مشاهده و معاینه میکند و این نسبت کثرت مطالعه
آمار و آیات و مزید مشاهدات امارات و معجزات آن
مجزوم و متیقن پیدا میشود تا که خیال می آید که مجزوم مشاهده است
از حاجت استعانت بآیات غنی است و بعد از آنکه
ترقی کند و می بیند که آن مجزوم مستحضر است و اینهمه آثار
و معجزات و اسباب و علامات آن که دریافته بود همه را

براب مجزوم خود مشاهده کرد این را مرتبه حق البقین نامند
 که نصیب انبیا و خاصه اولیا و ائمه است و در تمشیل این سه
 مراتب برای ایضاح آن آورده اند که مثلاً شخصی بتواند از
 عوام و خواص دریافت که مکه شهریست و ایقان
 و ادغان کرد که مقامی چنین و چنان هست این مثال علم
 البقین است و بعد از آنکه کیفیت و ترتیب آن شهرکرات
 مرات و خواص شهریت آن و آثار آن از مردم مختلف شنید
 و در این همه اخبارات و اسباب و علامات و آثار توافق
 و اتفاق یافته و کلام هر خبر موافق کلام مخر دیگر در همه اسباب
 و آثار اتفاق دامن بعد آن علم که شریفه بمنزله مشاهده و معاینه
 میکرد و هیچ کجا بشیر و هیچ حوزیب نمی ماند چنانچه ما همه که
 که شریفه را ندیده ایم در اعتقاد من از مکه و اعتقاد کسانیکه در
 امره اند تفاوت نمی باشد و این ظاهرست و این مرتبه بمثال

عین الیقین آورده اند من بعد آنکه خود رفته مکہ را بچشم
 خود معاینه کرد و همه اسباب و امارات که دریافت بود موافق
 و مطابق افتاد آنرا مرتبه حق الیقین مینویسد و حق تعالی
 بیان این مرتبه مراتب در کلام مجید فرموده است **فَإِنْ مِنْكُمْ**
كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوْنَ الْجَنَّةَ نَظَرًا
وَنُهَا عَيْنَ الْيَقِينِ تَرَى لَهَا لَوْنًا يَوْمَئِذٍ عَنِ
النَّعِيمِ یعنی اول که بعلم یقینی بدانید صدق نبی را گوید
 باشد احوال و فرخ را من بعد آنکه باز تکرار مطالعه احوال
 کنید و کجای نبی در یابید گوید و در شدید از مشاهده آن متیقن
 اول اشارت بعلم الیقین بود و دوم اشارت بعین الیقین
 بعد از آنکه حالت سوال اگر بنیم **فَتَرَى** مشاهده روز قیامت
 که آن یوم المجازاة است بر اهل یقین پیش می آید احوالات
 مسعوده و متیقن شده امر مجزوم همه با جمیع آثار و علامات معاین

او مشاهد خواهد شد این مرتبه اشارت بر مرتبه حق البقی است اللهم
 ابعثه مقام محموداً یغبط فیہ الاولون و الاخرین
 خدا یا پرکز به کن برای او مقامی که ثنا کرده شده است و رنگ
 می برند و آرزو حرص میکنند با مقام کسانی که سابق بودند
 فلانسانیکه لاحق اند با آن سابقان و این مقام محمود در عرف
 شرع نام مقامی گردیده است که خاص و متعین برای
 آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و حق تعالی وعده کرده
 بوی علیه السلام بعطای آن مقام روز قیامت و امر فرمود
 علیه السلام است را که برای ما بعد هر اذان از حق تعالی
 سوال کرده باشند بنابر آن مقام محمود داخل اند عای
 ما توره شده که بعد از اذان بخوانند و از خواص آن مقام
 است که مناسب آن مقام از شفاعت عامه شامله نصیب بود
 و این کرامت معزز کرد و در حقیقت این مقام هم مخصوص

بذات مقدس دست صلی الله علیه وسلم چنانچه سابق گذشت
 و آرزو کردن شخصی بحصول نعمتی و کمالی که حق تعالی یکسری دیگر
 داده است آنرا غبطه میگویند و آرزو کردن با سبب آن نعمت
 و کمال از آن دیگر زایل کرده و بمن حاصل نشود آنرا غبطه
 بنا بر آن حسد از صفات ذمیمه شده نه که غبطه
 عَظَمَةُ فِي الدُّنْيَا بِاعْلَاءِ ذِكْرِهِ وَ اِظْهَارِ دِينِهِ
 وَ اَبْقَاءِ شَرِيعَتِهِ يَا اَللهِ بزرگ دار و پراصلی الله علیه
 و سلم در دین و دنیا به برتر کردن ذکر و بی و ظاهراً کردن و
 قوت دادن دین و پراو باقی داشتن شریعت و بی
 و مراد از اعلا ذکر آن باشد که وقت نام بردن و بی تعظیم
 بگوید چنانچه حق تعالی در حدیث محمد اورا با الفاظ مدحیه یاد
 میکند که مَبَشِّرٌ وَ نَذِيرٌ وَ وَاعِظٌ وَ نَاصِحٌ وَ اَمِيٌّ
 عَالَمٌ وَ صَاحِبُ حِكْمَةٍ وَ صَاحِبُ خَلْقٍ عَظِيمٍ

وَشَفِيعٍ وَمُنِيرٍ وَهَادِيٍّ وَمِثَالِ أَنْ وَبَرٍّ مِي
واجب و لازم آمد که وقت نام بردن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بدرود و سلام یا و باید آورد و حال قوت دین و
نیاست که ثابت شده و کلام مجید اندرین آیه کریمه هو
الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ
لِيُظْهِرَ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكُفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا
و ی تعالی شاهد است از فرستاده است رسول خود را که محمد باشد با و
هدایت که خود مقتدی و ما و است و با دین حق درست تا که غایب
کرد اندر دین و برابر سایر ادیان که گذشته اند و کافی است
حق تعالی کواه و حال ابقای شیعیان و ی آنست که ظاهر
معلوم گردیده از کلام محمد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ
رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
یعنی نیست محمد پدر یکی از مردمان شما لیکن در رسول خداست

و ختم کننده نبوت است پس هرگاه وی علیه السلام خاتم انبیا
 که بعد وی نبی نخواهد شد البته که شریعت وی باقی خواهد ماند
 تا ابد الا با د که حق تعالی میسر است را در هیچ زمان بی تشریح
 و تکلیف مصلح نگذارد و نخواهد گذاشت و فی الاخره بشفا
 فی اُمته و بزرگ کردن ویرا علیه السلام در آخرت که بعد
 قیام قیامت خواهد شد شفاعت وی درست وی و چون بنا
 رتبه شفاعت عامه و خاصه وی علیه السلام سابق نوعی درین
 آمده است بکار نبرد اخته مکر حدیثی نظر بمقام شفاعت ذکر کرده
 می آید روایت کرده می آید از مسلم از عرو بن غاص ضعیف
 اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَذَرُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى
 فِي آيَةِ اِهْتِمِمْ رَبِّ اِنَّهُمْ اَصْلَمَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ
 فَمَنْ تَعَنَّى فَإِنَّهُ مَتَّى وَقَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
 فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ فَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ اُمْنِي اُمْنِي

وَبَكَى فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا جِبْرِئِيلُ أَذْهَبَ إِلَى مُحَمَّدٍ
وَرَبُّكَ أَغْلَمُ فَسَلِّهُ مَا يَكُونُ فَإِنَّا كُجِبْرِيلُ
فَسَلِّهُ فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
سَلَّمَ قَالَ فَقَالَ اللَّهُ لَجِبْرِئِيلُ أَذْهَبَ إِلَى مُحَمَّدٍ
فَقُلْ إِنَّا سَنَرْضِيكَ فَنِي أَمْتِكَ وَلَا نَسُوكَ

یعنی بخواند بنی صلی الله علیه وسلم آیتی از قرآن که در ماده ابراهیم
که گفت ابراهیم در حق است خود ای رب اینها که کرده اند کمتر
آدمیان را پس کسی که تابع شد مرا و حکم من بجا آورد او از من است
و نیز بخواند آیتی که در ماده عیسی است که گفت عیسی در ماده است خود
که اگر عذاب کنی اینها را پس بنده تو بندگویی که مرد و بنی از حال
است خود ما را برای داشته که ره کرد ز پس فرمود علیه السلام
که امتی امتی عیسی ای حق تعالی با است من چه خواجی کرد و کرد
آنحضرت از یاد احوال است خود و خوف تعذیب آنها پس

فرمود حق تعالی جبرئیل را که برو بسوی محمد و خداداد انا ترست از
 حال پس پرس او را چه چیز و چه سبب که می کنی پس آفرین
 و سوال کرد از محمد پس خبر داد او را آنحضرت از سبب که پس
 فرمود حق تعالی جبرئیل را که برو بسوی محمد و بگو او را بدستی که
 راضی خواهیم کرد ترا و راست تو بدینخواهیم کرد با تو سبب
 است تو یعنی خلاف رضای تو با اینها نخواهیم کرد
 وَاجْزَالِ الْخَبْرِ وَمَثْوَبِهِ وَبِزَكِّ دَارِی خُدا و یرا صلی
 علیه و سلم باز دیاد و کثرت ثواب او و اجر وی در عقی و در حد
 کریم در صفت بهشت واقع است که فهمانما لا عین را
 وَلَا أَدْنٰی سَمِی وَ لَا حَظَرَ عَلَى قَلْبِ شَرِ
 یعنی در بهشت چیزی با است از سبب این ظاهری و ترقیات
 باطنی که چشم کسی ندیده و گوش کسی نشنیده
 و خطره کسی نامده و این حکم اجمالی از حال بهشت است

طوبی طویل دارد و اینهمه است نغمای بهشت از برکت ذات
 مقدس وی نصیب است اوست پس از حال ترغیب و رجاء
 وی کسی چه بیان کند که از در بهشت عقل و فهم بیرون است
 و بعضی مرام است که در احادیث مذکور است بنده از این
 در ضمن معجزات و معراج ایما کرده شد و آید فَضْلُهُ
 عَلَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ بِالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ عِنْدَ
 مَوْلَاكَ مَنْ وَهَبَ لَكَ مَا عَلَيْكَ مِنْ رَحْمَةٍ
 بِرَحْمَةِ رَبِّكَ الْكَرِيمِ
 بر همه پیشینان که خواص انبیا باشند با جزآن و بر همه پس
 آیندگان که اولیای امت باشند با جزآن با عطا مقام
 محمود که مخصوص است آن مقام و مرتبه بذات مقدس وی علیه الصلوة
 والسلام و شرح آن مقام محمود حق ذکر کرده که آن مقامی است
 که شفاعت سایر امتهای انبیا سابقین بسبب آن مقام درو
 مقدر خواهد شد و بسبب این خلاصی امم انبیا و که شفاعت

و بی علیه السلام صورت میگیرد و بزرگی وی علیه السلام بر انبیا
 هم ثابت میشود و انبیا که اقبله و منی برای خلاص و
 نجات امتهای خود میشدند بعد نفاعت عاده آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که حکم مقام محمود است را حتی با آنها نیز
 و تقدیمه علی کافه المقربین بالشهود
 و نیز مکنند همیشه بزرگی او را به بالا داشتن وی علیه السلام
 بر سایر مقربین و نزدیکان درگاه حق که سبب مشاهده ذات
 و صفات حق تقرب یافته یعنی بمقام مشاهده که بحث تقرب
 جناب حق تعالی است او را صلی الله علیه و سلم بالا تر دار
 که همه مقربان درگاه الهی را بنیوا و مقدم وی علیه السلام
 باشد و سابق بیان آن است که هر بنی و وای
 بنیوا او است چنانچه فرموده است
 لَنَأْتِيَنَّكَ الْمُزْسِلِينَ وَكَأَنَّكَ

یعنی من پیشوای همه رسولان هستم و این سخن راست است
 برای فخر و بزرگی خود نمیکویم و نیز سبب فیض باطن که همه
 انبیا و اولیا میرسد که آن فیض وسیله شهود و مشاهده
 میگرد و ذات مقدس اوست علیه السلام چنانچه بیان
 آن گذشته است **اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ الْكَثْرَةَ**
 یعنی ای خداوند قبول کن و پذیرا گردان شفاعت وی علیه
 السلام که بسیار بزرگست و مراد ازین شفاعت کبری آنها
 شفاعت است که بآن شفاعت همه امتها راجعات حاصل خواهد
 و معاصی صغایر و کبایر دایمی و غیر دایمی اصراری و غیر اصراری
 همه از بزرگ شفاعت وی علیه السلام مغفور و مغفور خواهد شد
 و از رفیع درجته **الْحَمْدُ** بلند کردن خدا با درجه وی
 علیه السلام که برتر است یعنی ترقیات درجه غالیه و بر ابرتریه
 کمال رخت و بلندی برسان و بر هر مرتبه از مرتب انبیا و اولیا

مرتبہ دی علیہ السلام بالا کردان کہ از ہر درجہ انبیا و خیران درجہ
دی فائز تر باشد و اعطیہ سؤلہ فی الآخرۃ و الاولی
کما اعطیت ابراہیم و موسی و خیش ویرا
و اجابت کن سوالہای دی علیہ السلام را در دار آخرت
و از دنیا خارجہ بخشش کردی و اجابت نمودی سوالہای
و دعای ابراہیم و موسی اللہم جعلہ من الکرم
عبادک علیک یعنی ای بارخدا یا ویرا از کریم ترین
بندہای خود بر تو یعنی انا کہ بارخدا یا نزدیک تو کریمانند
ویرا بر ہمہ بزرگتر کردان و در کرامت و در کرم کردن بزرگوار
خانیہ فرمود سلام کہ انا اکرمکم الاولین
و الآخرین و لا بحرر آفغہ عندک
دترجہ یعنی مکن ویرا علیہ السلام از ربع
کہ نزد تو از راه درجہ باشند یعنی درجہ ویرا بالا تر و نور

در عبادت همه اهل درجات بکن چنانچه بیان آن گذشت
 وَأَعْظَمُهُمْ خَطَرًا و بگردان او را از بزرگترین بندای خود
 از راه بزرگی و نفوذ و اَمَلِهِمْ عِنْدَكَ شَفَاعَةً
 و بکن او را از قادرترین بندای خود نزد یک تود را مر شفا
 یعنی قدرت شفاعت بیشتر عطا کن بوی علیه السلام از
 همه شافعان اللَّهُمَّ عَظِّمْ بَرَهَانَهُ وَأَبْلِجْ حُجَّتَهُ
 الهی بزرگ و معزز کن برهان او را و روشن کن حجت ویرا
 و مراد از برهان و حجت که بیگ معنی است ادله و امارات
 صدق نبوت و بیست صلی الله علیه و سلم یعنی دلایل
 و نشانه های نبوت و بیست و یک کردار آن تا کسی را
 جایی شبهه و شک نماند و در بیان طریقه حقه و بی گزینی
 شون و بیان آن که باعث نجات و فلاح عالی مردم شود
 و در بیان معاصی مملکه پاک کردند چنانچه فرمود وی

که ایمان بقدّم ما کان قبله یعنی ایمان آوردن بر
 سول الله صلی الله علیه وسلم مادم و محو کننده است هر کس ای
 که پشت کرده باشد و ابلغ ما مؤله فی اهل بیت
 الهی برسان رجاء امید بنی راضی الله علیه وسلم که در حق
 اهل بیت خود بآن چیزها تمنا و آرزو داشته است و حق تعالی
 بآن وعده ما با علیه السلام فرموده است چنانچه اشارت
 میکند بآن حق تعالی که انما یزید الله لیدهب
 عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
 و آن وعده همین اجابت دعای آنحضرت است که در حق
 اهل بیت خود فرموده و غفریب ذکر کرده خواهد شد بر آنکه
 احادیثی که در ماده اهل بیت رسالت بسیار است بعضی از آن
 بطریق تمین ذکر کرده می آید بعد از آن در بیان از اهل بیت
 که آنها کدام اند شرح کرده خواهد شد روایتی کرده است مسلم از زید بن

از من گفت که قام رسول الله صلی علیه و سلم يوماً
 فینا خطینا بقاء یدعی حمایین مکه والمدینة
 فحمد الله واثنی علیه ووعظ و ذکر ثم قال
 أما بعد ألا ایها الناس انما انا بشر یوشک
 ان یتغی رسول ربی فاجبت وانا تارک
 فیکم الثقلین او هما کتاب الله فیه النور
 والهدی فخذوا بکتاب الله واستمسکوا
 به فحث علی کتاب الله ورغب فیه ثم قال
 واهل بیتی اذ کروکم الله و فی رواية کتاب
 الله هو حبل الله مرته عه کان علی الهدی
 ومن ترک له کما کان لای یغنی زکفت که
 قائم در بی اسد علیه سلم در حالیکه خطبه میخواند
 در میان مکه و مدینه پس حمد خدا کرد

و خدا حق تعالی گفت نصیحت و پند کرده پستتر فرمود ای آدمیان
آگاه باشید که منیم من مکر آدمی فریب است که خواهد بین فریب
خدا یعنی ملک الموت پس اجابت و قبول حکم حق تعالی خواهم
و بدستیکه من میکند ارم در میان شما ثقلین که آنرا جن و انس
اطلاق میکنند و در اینجا عبارت است از دو چیز که ذکر کرده می باشد
اول از آن هر دو کتاب است که در روی هدایت و نور است
پس بگیرد آنرا و ملک و قوت بگیرد بآن که عمل مطابق آن کرد
باشند پس در غلایند کمال تبعیت کتاب الله و ترغیب
کردن و دیگر اهل بیت من است پند میدهم شما را از حکم خدا
با اهل بیت خود پند میدهم شما را از حکم خدا با اهل بیت خود
و در روایت دیگر آمده که کتاب هدایت در آنست که
تا مع شد آنرا اقام شد بر هدایت و کسیکه ترک کرد در اقام شد
بر ضلالت و نیز روایتی که در ترمذی از جابر رضی الله عنه

رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حُجَّتِهِ يَوْمَ
 عَرَفَةَ وَعَلَى نَاقَةِ الْفُضُولِ يَخْطُبُ فَبَسْمَعْتُهُ
 يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي ظَلَمْتُكُمْ فَاانْتِ
 اخِذُوا مِنِّي لَنْ تَصْلُوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي
 أَهْلَ بَيْتِي يَعْنِي كَفْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَاضِيًا عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ وَرَجَعَ دَوَاعٍ رَوْزِ عَرَفَةَ وَهَلْ أَكَلْتُ رَوْيَ بَرْنَاقَةَ خُودِ كَفْتُ
 نَامُ دَأَشْتُ سَوَارِ بُوْدُ وَخُطْبَةُ مَخْوَانْدِ بَسْ شَنِدَمُ مِنْ دِيرِ الْكَفِيِّ
 اِبْنِ أَوْمِيَانِ بَدْرَسْتِكِهْ كَذَاشْتَمُ مِنْ دَرْمِيَانِ شَمَاخَرِكِهْ اَكْرَبِيرِ
 أَنْوَ الْكَمَاهِ نَفُودِ كِتَابِ فَدَايَتَعَالِي رَاوَعَرْتُ خُودَا كَهْ اَهْلَ بَيْتِ
 مِنْ اَنْدُونِزِ رَوَايَةِ كَرْدَتَرَنْدِي اَزْ زَبْدِ بَنِ اَرْقَمِ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ كَقَفْتُ قَالَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَسَلَّمَ
 اِنْزِ مَا اِنْ مَسَلْتُمْ بِهِ لَنْ تَصْلُوا الْعَبْدَ
 عَمَّا اعْظَمُ مِنْ اَخْرِ كِتَابِ اللَّهِ حَبْلُ

مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَغَيْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَلَنْ
 يَنْفَرَا حَتَّى يَرُدَّ عَلَى الْحَوْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُوا
 فِيهَا يَعْنِي فَرَمَد رسول الله صلى الله عليه وسلم بدستی که من ترک
 کننده ام و گذاشت کننده ام در میان شما چیزی که اگر قوت گیرید و
 عمل کنید بآن مرکز گمراه نشوید بعد من هر کس که کلان است از دیگران
 کتاب خداست که رسن دراز است از آسمان تا زمین و قدرت
 من اهل بیت من و محفلت نخواهند کرد با هم این هر دو تا که
 برسند بوضو کوفت پس نظر کرده باشند چگونه بعد از من عمل خواهند
 کرد با این هر دو و نیز روایت کرد ترمذی از ابی سعید که قال
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِيَّاكُمْ أَوْ بِيَّ
 أَوْ بِيَّ الْأَهْلِ بَيْتِي يَعْنِي فَرَمَد رسول الله صلى الله عليه وسلم که نگاه بشود
 بدستی که محل را از من آنان هستند که آرام میگیرم با آنها این
 من اند و حدیث دیگر یعنی مثل اهل بیتی که مثل

این گفته فرموده جالبه
 چون در آنست که اهل بیت
 است و آنها را در امور
 بابت بکنند از قلب و صدق

سَفِينَةٍ تَوَجُّ مِنْ رَكْبِهَا نَجَى وَمَنْ خَلَّفَ عَنْهَا
 هَلَكَتْ مَعْرُوفٌ بُوَدَّ حَاجَتِ بَيَانِ نَدْبَتِ الْكُنُونِ بَيَانِ
 بَكْنَمِ اَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ يَنْدُو لَفْظَ
 اِطْلَاقِ يَكْنُسُ وَكَيْفَ تَنْدُو دَرَمَادُهُ اَنَّهُ اِنْ اَيَّةُ
 نَازِلٍ شَدِيدَةٍ اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
 الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كَفَرًا تَطْهِيرًا
 رَوَايَةُ كَرْدِ ابْنِ حَاتِمٍ وَجَزَّ اَنْ اِذَا ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 فِي قَوْلِهِ اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ الْاِثْمَ قَالَ
 نَزَلَتْ فِي نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ خَاصَّةً وَقَالَ عِكْرَمَةُ مِنْ شَاءَ بَاطِلُهُ
 اِنَّمَا نَزَلَتْ فِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 يَعْنِي كَقَوْلِهِ ابْنِ عَبَّاسٍ كَيْفَ اَيَّةُ اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ نَازِلُهُ
 بَعْدَ دَرَمَادِهِ خَاصَّ زَنَانَ بْنِ عَلِيٍّ السَّامِيِّ وَبِسْ وَكَيْفَ عَكْرَمَةُ

۱۰۰
 نند اهل بیت بنی نعل
 سنج نوج بنی نعل
 از نجا نخت و نعل
 کرد از آن نعل

که هر که بخواد مباہله کند با او که نازل شده است در ماده زنان
 آنحضرت علیه السلام و مباہله تضرع و ملائمت را گویند که طریقه
 آن در عرب معروف است و نیز روایت کرد ابن مردودیه
 ابن عباس قال نزلت فی نساء النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم یعنی گفت ابن عباس که نازل شد در
 نسا بنی علیہ السلام و نیز روایت کرد جبرئیل از عکرمه قی قوله
 اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ قَالَ لَيْسَ الَّذِي تَدْعُونَ
 إِلَيْهِ اِنَّمَا هُوَ نِسَاءُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 یعنی گفت عکرمه در قول حق تعالی اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
 نیست آنچه شما میروید بسوی آن و کمان میبردند و
 نیستند مراد از اهل بیت سر کشته بنی صلی اللہ علیہ وسلم
 و روایت کرد ابن سعد از عروه رضی اللہ عنہم لِيَذْهَبَ
 عَنْكُمْ الرَّجُلُ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ يَعْنِي إِزْوَاجَ النَّبِيِّ صَلَّى

علیه وسلم نزلت فی بَقِیتِ عَائِشَةَ یعنی گفت عروه
 در آیه لَمْ یَذْهَبْ عَنْکُمُ الرِّجْسُ مراد زوجات بنی هستند
 علیه السلام و نازل شده این آیه در خانه عایشه و این احادیث
 مذکور شد دلالت میکند بر آنکه مراد از اهل بیت زوجات
 مطهرات و بی صلی الله علیه و سلم اند و سیاق سیاق آیه
 اِنَّمَا بُرِنِدَ اللَّهُ تَبِیْعِیْنِ اَقْضَا می کند که در ماده زوجه و
 و احادیث دیگر فی لفظ احادیث سابقه مذکور که زیاده
 از این احادیث مذکور هستند اَقْضَا می کنند که مراد از بنی
 علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام هستند و زوجات مطهره و دخل
 نص آیه نیست چنانچه گفته اند که در طبرانی و ابن حریز و ابن
 ازالم سلمه ضعیف است و بی صلی الله علیه و سلم
 اِنَّ سُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کَانَ فِیْ بَیْتِهَا
 عَلٰی مَنَامَةٍ لَهُ عَلَیْهِ کِیْسًا خَبِرَ بِنِیْ فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ

بِرُؤْمَةٍ فَمِنْ ثَرِيدٍ قَالِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ ادْعِي زَوْجَكَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَدَعَتْهُ
 وَدَعَتْهُمْ فَبَيْنَمَا هُمْ يَأْكُلُونَ إِذْ نَزَلَتْ عَلَى
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْتُمْ بَرِيدُ اللَّهِ عَلَيْهِ
 فَاخْتِذِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِفَضْلِهِ
 فَعَسَاهُمْ أَبَاهَا ثُمَّ أَخْرَجَ يَدُ مِنَ الْكِتَابِ
 وَالْوَيْ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ هُوَ سَلَامٌ
 أَهْلُ بَيْتِي وَحَامِيَتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْ
 هُمْ تَطْهِيرًا قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَمْ سَلَمَةَ
 فَادْخُلْتُ رَأْسِي بِأَنْفِكَ عَلَى خَيْرِ مَرَّتَيْنِ هَذَا يَعْنِي
 نقل کرده شد از ام سلمه زوجه نبی صلی الله علیه و آله که بود وی علیه
 علیه السلام در خانه ام سلمه بر فراش خواب وی که بر وی کسبی
 یعنی چادری بود از صوف پس اند فاطمه با یک او ندی که بودی

ثرید بود و آن صحابی است در عرب که معروفست پس فرمود
 علیه السلام که بیا ز زوج خود را حسن و حسین را پس بیاور
 و این مرد و را پس وقتی که طعام بخوردند آنها ناکاه نازل شد
 بر بنی علیه السلام آیه که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ بُرْهَانًا
 لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْكُمْ فَأَمَّا لِمِثْلِ النَّسَاءِ الَّاتِيَاتِ
 بِالْبُرْهَانِ فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ مِنْ شَيْءٍ مِمَّا
 كَفَرْنَ مِنْ قَبْلُ ذَلِكَ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ
 فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
 اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 آن کس و بر آورد دست خود را از کساد و متوجه کرد دست
 بسوی آسمان فرمود که الهی اینها اهل بیت ما نیستند و قریب
 نمایند تمام و سه بار این دعا در حق ایشان فرمود پس گفت
 ام سلمه که داخل کردم من سر خود را در آن پرده که جاد
 کد بود پس گفتم یا رسول الله من بشما یم پس فرمود
 علیه السلام که ایستاده و بغیر و یکی دو بار فرمود و نیز روایت کرد
 طبرانی از ام سلمه رضی الله عنهما ان رسول الله
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِفَاطِمَةَ اِئْتِي

بَرَزَ وَجْهَكَ وَابْنَيْهِ فَمَجَّاءَتْ بِهِمْ فَالْقَى رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَتَبَتْ لَهُ فِدَا كَيْتَا شَمِ
 وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ
 أَهْلُ مُحَمَّدٍ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى آلِ
 مُحَمَّدٍ كَمَا جَعَلْتَهَا عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ
 حَمِيدٌ مُجِيدٌ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَرَفَعْتُ
 إِلَيْكَ لَا دَخَلَ مَعَهُمْ فَبَدَّ بِهِ مِنْ يَدِي وَقَالَ
 إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ مَعْنِي كَفَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَرَمُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 كَهْ بِيَارِ زَوْجِ خُودِ رَاوِ مَرْدُو بِسَرِ آوَرْدِ فَاطِمَةَ أَنَّهُمَا رَابِسِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ كَسَاوِ فِدَا كِي رَابِرِ أَنَّهُمَا بِسِ دَسْتُ خُودِ بَرِ أَنَّهُمَا كَذَا
 وَفَرَمُودَ كَهْ اِي خَفِ تَعَالَى اِيْنَهَا آلِ مُحَمَّدٍ اِيْنِ نَازِلِ نَرَمَاهَا
 بَرَكْتِهَايِ خُودِ رَابِرِ أَنَّهُمَا آلِ مُحَمَّدٍ اِنْدِ جَنَابِ نَازِلِ كَرْدِي
 آلِ اِبْرَاهِيمَ بِرِسْتِي كَه تَوَسَّاتِشِ وَبَرَكَتِشِ كَرْدِه شُدِه وَكَفَتْ

ام سلمه که برداشتم من کس را که داخل شوم با آنها بکشد
 علیه السلام کس را از دست من و فرمود که تو بخیز و بکیستی
 نیز روایت کرده ابن مردویه از ام سلمه قالت نزلت
 هَذِهِ الْآيَةُ فِي بَيْتِي إِنَّمَا بُرِنِدُ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ
 وَفِي الْبَيْتِ سَبْعَةٌ جِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ
 وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَحُسَيْنٌ وَحَسَنٌ وَأَنَا عَلَى
 بَابِ الْبَيْتِ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَيْسَ مِنْ
 أَهْلِ الْبَيْتِ فَقَالَ أَنْتَ عَلَى خَيْرِ أَهْلِ مَنْ
 أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 یعنی گفت ام سلمه که نازل شد این آیه در خانه من
 إِنَّمَا بُرِنِدُ اللَّهُ و در بیت هفت کس بودند جبرئیل
 و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین و من بر در خانه
 بودم پس گفت که یا رسول الله آیا نیستم من از اهل بیت پس

فرمود که تو بر خیر هستی و تویی از زوجات بنی علیه السلام
 و نیز روایت کرده ترفی از عمر بن ابی سلمه ربیب بنی سلمی علیه السلام
 قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّمَا بَرِيدُ اللَّهِ فِي بَيْتِ امِّ سَلَمَةَ
 فَدَعَا حَسَنًا وَحُسَيْنًا فَجَلَّسَهُمَا بَيْنَهُ وَعَلَى خَلْفِ
 ظَهْرِهِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ هُوَ لَا أَهْلَ بَيْتِي فَادْهَبْ
 عَنْهُمْ الرَّحْبَ وَظَهْرُهُمْ تَطْهِيرٌ فَقَالَتْ امُّ
 سَلَمَةَ اَنَا مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ اَنْتِ عَلَى
 مَكَانِكَ وَاَنْتِ عَلَى حَيْثُ يَعْنِي رَوَايَةِ كَرْدِ تَرْفِي اِنْ
 عمر بن ابی سلمه که ربیب و پرورده بنی بود که گفت نازل شد این آیه
 اِنَّمَا بَرِيدُ اللَّهِ وَرَفَعَهُ امُّ سَلَمَةَ بَيْنَ طَلَبِ كَرْدِ حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ
 و بپوش بند آنها را کساء و علی پشت آنحضرت بود پس فرمود
 اینها اهل بیت من اند زایل گردان ریس و نجاست از آنها و

۱۱۱
پاک کن اینها را پاک کردنی و گفت ام سلمه که من با اینانم یا رسول
فرمود که تو بر مکان خود باش و تو بر خبر و نیکی هستی و نیز روایت
کرد ترمذی و تصحیح کرد آنرا حاکم و بیهقی و رسن خود از ام سلمه
قَالَتْ فِي بَيْتِي نَزَلَتْ أَنْبَاءُ رِئْدِ اللَّهِ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ
الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً وَفِي الْبَيْتِ
فَاطِمَةُ وَعَلِيٌّ وَالحُسَيْنُ وَالحَسَنُ فَخَلَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكِسَاءٍ كَانَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ
هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ
طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً يَعْنِي كَفَتْ ام سلمه که در خانه من نازل شد
انما یرئد الله و در خانه من فاطمه و علی و حسن و حسین
بودند پس پوشانید آنها را به کسایی که بود بروی علیه السلام
و فرمود که با حق تعالی اینها اهل بیت ما اند ز اهل کن چرخ را
از اینها و پاک کن اینها را پاک کردنی و نیز روایت کرد حاکم و سلم

از عایشه رضی الله عنهما قَالَتْ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِطْرٌ مِنْ بَشَرٍ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ وَ
 الْحُسَيْنَ فَادْخَلَهُمَا فِيهِ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَادْخَلَهَا
 فِيهِ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَادْخَلَهُ مَعَهُمْ فَقَالَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
 لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
 تَطْهِيرًا یعنی گفت عایشه که بیرون آمدن بنی علیه الصلوة
 والسلام اول روز دبر و کسائی بود نقش دار از موسی سید
 پس آمد حسن پس داخل کرد هر دو دران کساء بعد از آن
 فاطمه داخل کرد و پیراهن دران کساء پس آمد علی و پیراهن داخل کرد
 دران کساء و فرمود بر سستی که میخواهد حق تعالی که زایل کند رجس را
 از شما میان و پاک کند پاک کرد بن و نیز روایت عالم از سعد رضی الله عنه
 قَالَ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْوَسْخِيُّ
 فَادْخَلَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَابْنَيْهَا حَتَّى تَوْبَهُ ثُمَّ

[illegible]

رَسُولُ اللَّهِ أَنَا مِنْ أَهْلِهَا قَالَ وَأَنْتَ مِنْ أَهْلِهَا قَالَ
وَأَنْتَ إِنَّهُ لَا رَجِيءَ مَا أَرْجُوُ يَعْنِي أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِنُورٍ فَاطِمَةُ وَبِأَبِي عَلِيٍّ بُوْدُوسُ حُسَيْنٍ نَاكِهِ وَخَلِيشَتِهِ
بِخَانَةِ أَدِيسٍ قَرِيبٍ كَرْدَانِيَّةٍ عَلِيٍّ رَاوِ فَاطِمَةَ رَا بَاهِمِ وَبَنِي
رَوِ بَرَوِيٍّ خُودُوشِ نِيَدِ حُسَيْنٍ هَرِكِيٍّ رَا بَرَوَانِ خُودُوشِ
بُوشَانِيَّةٍ بَارِجِهِ خُودِ رَا بَرَوَانِ مَنِ اَزْ بَسِ اِيْنِهَا بُوْدُوسِ ثَلَاثُ
فَرَمُودِ اِيْنِ اِيْتِهَ رَا اِنْشَا يُرِيدُ اللَّهُ سَلَامَةً وَكُفْتُ خُذَا
اِيْنِهَا اَهْلُ بَيْتِ مَا هَسْتَنْدُ دُورِ كِبَرِ حُسَيْنِ اَزْ اِيْنِهَا وَبَاكِ كُنْ
اِيْنِهَا زَا بَاكِ كَرْدَنِ بَسِ كُفْتُمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنِ اِيْنِ اَهْلُ بَيْتِ
تُوَامِ فَرَمُودُ كِهْ تُوَامِ اَزْ اَهْلُ بَيْتِ مَا هَسْتِي بَسِ كُفْتُ وَأَنْتَ
كِهْ اَمِيْدِ مِيْدَارِ مَنِ اِيْنِجِهْ اَمِيْدِ مِيْدَارِ اِيْنِهَا كِهْ دَاخِلِ نُوْبِ
بُوْدُوسِ فَرَمُودِ رَوَايَةِ كَرْدَنِ سَعْدِ اَزْ حُسَيْنِ بِنِ عَلِيٍّ قَالَ حُجْرُ
اَهْلُ بَيْتِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ فِيمَا اِنْشَا يُرِيدُ اللَّهُ

ابن خلدون

لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّحْبُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يَعْنِي فَرَمُودِ اِهْمَنِ
بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَمَا أَهْلُ بَيْتِ هَسْتِمُ كَمَا فَرَمُودِ حَقِّ تَقَا
وَرَمَادُهُ مَا إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ وَنِزْرَ رَوَايَةِ كَرْدِ ابْنِ أَبِي نَبِيٍّ
أَحْمَدُ إِذَا نَسِيَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ كَانَ يَمُرُّ بِبَابِ فَاطِمَةَ إِذَا خَرَجَ إِلَى
صَلَاةِ الْفَجْرِ يَقُولُ الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ الصَّلَاةُ
يَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ ثَلَاثَةَ
يَعْنِي كَمَا بَدْرُ سَبْتِكُمْ رَسُولُ فَدَا صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَلَّمَ بَدْرُ كَمَا كَذَرُ مَكْرُورِ
دُرُودِ فَاطِمَةَ وَقَتِي كَمَا فَارِجِي بَدْرُ بَرَايَ نَمَازِ فَرَمُودِ نَمَازِ
كَمَا إِذَا أَهْلُ بَيْتِ بَدْرُ سَبْتِكُمْ كَمَا فَارِجِي بَدْرُ كَمَا كَذَرُ مَكْرُورِ
وَبَاكَ كَمَا كَذَرُ مَكْرُورِ كَرْدِ نِي وَنِزْرَ رَوَايَةِ كَرْدِ مَسْلَمُ أَرْزُورِ
أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَذَكْرُكُمْ
اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي فَقِيلَ لَزَيْدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ

اَلَيْسَ نِسَاءُهُ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاءُهُ مِنْ اَهْلِ
 بَيْتِهِ لَكِنْ اَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ الصَّدَقَةِ
 بَعْدَهُ اَلْ عَلِيُّ وَالْ عَقِيلُ وَالْ جَعْفَرُ وَالْ عَبَّاسُ
 یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که یاد میدايم و نمیدانيم
 شمار اهل بیت خود پس گفته شد مزید را که کیستند اهل بیت
 وی صلی الله علیه وسلم آیا نیستند نساء وی از اهل بیت
 وی گفت زیرا که نساء وی از اهل بیت وی اند لیکن اهل
 بیت وی آنها باشند که حرام کرده شد صدقه زکوة بر آنها
 بعد وی آن آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس باشند
 و نیز روایت کرد حکیم ترمذی و طبرانی و بیهقی و ابونعیم از ابن
 عباس رضی الله عنه که گفت قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ لِي ثَلَاثِينَ نَحْوًا مِنْ خَلْقِهِ
 خَيْرُهُمْ اَنْتَ ذَاكَ قَوْلُهُ اَصْحَابُ الْبَيْتِ

اصحاب الشمال فانما من اصحاب اليمين وانا من
 خيرا اصحاب اليمين ثم جعل القسمين ثلاثا فجعلنا
 في خيبرها ثلثا فذلك قوله تعالى اصحاب اليمين
 واصحاب اليمين والسابقون فانما من السابقين
 وانا خير السابقون ثم جعل ثلاث قبائل
 فجعلني في خيبرها قبيلة وذلك قوله تعالى
 جعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم
 عند الله اتقىكم فانما اتقى ولد ادم والكر
 على الله ولا فخر ثم جعل القبائل بيوتا فجعلنا
 في خيبرها بيوتا فذلك قوله تعالى انما يريد
 الله لي اية فاننا واقفون مطهرون من الذنوب
 يعني فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بدستی که بیدار
 حق تعالی خلق را بدو قسم پس کرد و ایند را از بهترین آن دو قسم

و رو اند ما از بهترین قبایل از راه پیوست و همین مراد است از
 قول حق تعالی اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
 اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً پس من و
 اهل بیت من منزله باشند از کنایان بستر با بدو است که احادیث
 مرویه و لالت بران دارد که مراد از اهل بیت درین آیه کریمه علی
 و حسنین و فاطمه هستند و از زواج و جز آن کسی داخل در مراد
 آیه نیست و احادیث منقولیه سابقه دلیل آنست که مراد از اهل
 البیت نسا و بنی اسد علیه السلام هستند که علی و حسنین و فاطمه
 هم داخل باشند پس در بنصورت میان حدیثیهایی که سابق گذشت
 است در ماده از زواج مطهرات و در میان این حدیثیهایی
 که در ماده علی و فاطمه و حسنین نقل کرده شد تراغ و تغافل
 ظاهر میشود لیکن نظر بسباق و سباق آیه کریمه داخل شدن
 از زواج مطهرات لازم نمیآید که با وجود آیه مذکوره تمام آیه

بلک جزایہ است سابق این آیت و لاحق آن همه خطاب با نساء
بنی است صلی الله علیه وسلم و برای در پی سیاق و سباق این
آیه بعینها نقل کرده میشود قال الله تعالی یا ایها النبی
قل لا ذوا حق ان کنتن ترذون الخبیة الدنیا
و ریتها فتعالین امتعکون و اسیر حکم ساء
جمیلا و ان کنتن ترذون الله و رسوله و الذل
الآخر فان الله اعد للخیانت منکر اجل عظیم
یا نساء النبی من باب منکر بغاحشة مبینة
بضا عف لما العذاب ضعفین و کان ذلك
على الله یبلیروا و من یفیت منکر الله و رسوله
و تعمل صالما نوتها اجرها مری و اغند
لهلکرها کریم یا نساء النبی لستن لاحد من
النساء ان التقیین فلا تحضعن بالقول

فَيُطَمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْبٌ قَوَّامٌ مَعْرُوفًا
وَقَرْنٌ فِي مَوْتِكُمْ وَلَا يَرْجُو تَرْجُحَ لِحَاظِهِ
الْأُولَى وَالْمَنْ الصَّلَاةَ وَالْمَنْ الزَّكَاةَ وَأَطْعَنَ
لَهُ وَمَرْسُولُهُ أَخْبَارُ نَبِيِّ اللَّهِ لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ
الرَّجْسُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهَّرَ كَمَا تَطَهَّرُوا وَادْكُرُوا
مَا تَبَيَّنَ فِي مَوْتِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ
إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا

معنی آیه این است ای بنی بکوار ازواج خود را اگر میخواهید وارا
میدارید زندگانی و زینت دنیا را پس بپایند که متاع دنیا
بد هم شمارا و طلاق داده جداکنم شمارا از خود بجز ای نیک
و اگر خواسته باشید خدا و رسول خدا و دار آخرت را پس
بدرستی که خدا همیا کرده برای نیکوکاران که از شما اند اجر
بزرگ و ای بنی بکوار کسی که بکند از شما فعل فاحشه و شنیعه

ظاهر را پس بدستی که دو چند خواهد شد بروی عذاب دو چندان
و آسان است این بر خدا و کسی که بر این کار یکنواختی نماید
خدا و رسول خدا و عمل نیک کند و ما را هم داد و مرا را جزا و بار
و مهیا کرده ام من برای او رزق کریم یعنی نیک و حسن
ای زو جات بنی نیستید نمایان مانند زنان دیگر اگر بر هر کاری
کنید پس سخن نرم بگوئید تا طمع فاسد کند که کسی در قلوب
مرض است و بگوید سخن نیک و سکونت دارد در خانه های خود
و ظاهراً ننویسد و بیرون نرود مثل ظاهر شدن روزهای جاهلیه
پیشین و ادای نماز کند و زکوة بدهد و تعبیت بکند
خدا و رسول خدا را بدستیکه بخواند خدا تعالی که دور کرد از
سما ما بخاست را و پاک کرد از شما را پاک کرد و بیاورید
ای زو جات بنی انجیر که تلاوت کرده میشود در خانه های شما
که آن آیات حق تعالیست که نازل کرده میشود در خانه های

شمایان علم شریعت است و بر تکیه حق تعالی باین است و خبر دارد
 داناست بهمه امور پس اینجا تا مل باید کرد که سابق و لاحق این
 نصف آیه تمام کلام متعلق زوجات باشد و آنها خارج کردن
 و این نصف آیه را در ماده خاص علی و فاطمه و حسنین گفتن
 و دیگر آیات و همه کلام را که خطاب با نسایت جدا کرده در آیه
 است تفریق کردن بعید است و برای همین امام فخر الدین
 رازی میگوید که خارج کردن نساء از اینجا متعلق کلام را باین
 بر هم زدن است و مناسب باین و سابق نیست و شیخ
 عبدالحق دهلوی میگوید که تخصیص کردن در این آیه و اخراج
 کردن نساء از این آیه کریمه مکابره محض است و حسب بیضاوی
 و دیگر مفسرین هم بر آنند که تخصیص کردن این آیه را در ماده
 علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام و اخراج نساء کلام ضعیف
 و باخفت است و چندین احادیث که سابق ذکر کرده شد تصریح

بهین دارد که آیه در ماده زوجات مطهرات نازل شد.
پس کدام سند خارج کردن نساء درست باشد و شیخ
عبدالحق در ترجمه مشکوٰۃ میگوید که لفظ اهل بیت بخند
معنی می آید اهل بیت اهل قرابت را میگویند یعنی کسی که
بقرابت بنی علیه الصلوٰۃ والسلام زکوة بر آنها حرام شود
یعنی بنی هاشم و کاهن بمعنی عیال آنحضرت باشد که این نشان
مرا از واج مطهرات را و کاهن اولاد را میگوید که آن مخصوص
ست بفاطمه و حسن و حسین و نسبت مزید قرابت و کثرت کلام
علی را نیز نشان است لیکن اخراج کردن زوجات از آیه
که صریح در ماده آنهاست و تائیدات چندین حدیثها هم
که دلیل و شاهد بدخول آنها هستند مکاره محض است و در
قاموس در معنی اهل انچه آمده است عبارت فارسی نقل کرده
می آید از کلام وی در یافته میشود که لفظ اهل چندین اصناف

اهل الرجل اقربای وی و اهل الامر و الی آن امر و اهل البیت
 ساکنان خانه و اهل المذهب کسی است که بر طریقه آن مذهب
 شد و اهل الرجل زوجه وی و اهل البنی زوجات و بنات
 و باشند و نیز اهل امت بنی را گویند و وقتی که گفته آید اهل
 رسول مراد از بنی اولیای اینها باشند و هرگاه لفظ آل بچندین
 معانی آمده پس بقرینه مقام آیه مذکوره مناسب همین است
 و زوجات را داخل لفظ اهل بیت باید داشت که زوجات
 طهارات ساکنان بیت بودند و هم زوجه حضرت بودند که
 نمی آید از معانی مذکوره است و بمعنی دیگر که اطلاق اهل بر زوجات
 نبات می آید هم زوجات داخل اند و قرینه سیاق و
 سباق آیه شاهد قوی است بر خواستار زوجات او آنچه از
 مؤس گفته که مراد از آل اند و رسول اولیای وی باشند
 است هر بر کلام بعض عرفاست که مراد از لفظ آل اولیاء را میگویند

یعنی کاینکه ظاهر او باطناً بر طریقه نبوی باشند و آن زمره
اولیای حق تعالی است پس نظر باید کرد که با اینهمه کثرت
شواهد بر دخول زوجات مطهره در اهل بیت که احادیث
سابقه و سیاق و سباق آیات و هم اطلاق لغت که از
قاموس نقل کرده شد بالقطع دخول زوجات را میخواهد
شیخ عبدالحی صاحب مضامین و غیره مفسرین که راضی بانتراب
زوجات مطهره نبوده اند آنچه گفته اند بجا و منسبت
بجاء احادیث چند که مخالف آن حدیثها که در ماده زوجات
مطهرات واقع شده اکثرین را حکمان میشود که این آیه مخصوص
است بانحضرت و علی و فاطمه و حسن و زو جات خارج
اندیش این تعارض و توافقی شبیه و قیست فاما کاینکه
از دلج را داخل کرده اند بیان شافعی و شرح وافعی در جواب
انجاست که اخراج آنها به احادیث دیگر کرده یعنی آنکه

از و اج را خارج کرده و نظر بر سیاق و سباق آیه مکرره
احادیثی را که در ماده دخول زوجات مطهرات وارد است
و محاوره لغوی هم بر آن شاهد است جواب منقح و مفصل میشود
مناعت را باین گذاشته و جیست فی و کافی ناورند
که مناعت فریق اول و ثانیه بکبر زایل شود و مراد و فحوا بی
آیه مذکوره و مقصود احادیث که در ماده ای که مذکور است
واضح و لایح گردد بنا بر آنچه بخاطر ناقص می آید بیان کرده
میشود باید دانست لفظ اراده که در کلام مجید واضح است
نظراً تا مل با بید کرد که منسوب میشود گاهی بجن تقابل
و گاهی بپوی عبد لیکن بر هر تقدیر دو قسم است گاهی اراده
جائز و قصد میکنند که مراد تابع و لازم اراده باشد و
منفک نشود و گاهی از لفظ اراده اراده غیر جائز قصد
مکنند و در لغت اصل معنی اراده که ماده اصلی و

می بود و جائز که منسوب بشود اراده بسوی بنده اینجا هم غیر جازم
نیز می باشد چنانچه در آیه کریمه یُرِيدُونَ لَتُطِغَوْنَ
نُورَ اللَّهِ بَاقُوا هِيَ سَمْعُ اللَّهِ مَعَهُ نُورُهُ وَكُلُو
كَرَهُ الْكَافِرُونَ وَآيَا مِنْكُمْ مَرَّ يُرِيدُ
الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَرَّ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ^{و نیز اراده می کند} و نیز اراده می
فرب و مشایقت می آید چنانچه درین آیه واقع است یُرِيدُونَ
نَقِصَ فَأَقَامَهُ و کما می مراد از اراده اراده جازم می
چنانچه درین آیه واقع است که إِذَا ارَادَ
مَشِيًّا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و نیز درین قول که
إِذَا ارَادَ اللَّهُ شَيْئًا فَهِيَ آسَاءُ بِهِ و در
تفسیر مجمع البیان که نزد یک اهل التلوی که قایل باخراج
معتبر است نیز گفته که اراده بر و قسم می باشد یکی لکن مراد از
متخلف نشود و دیگری آنکه مراد متخلف نشود و بعد از تمهید

منجوا بند و اراده
می شود تا وقتیکه
خداوند بخواهد
تمام کرد اندیشه
سید بهیمنی قبل از
دارند کافران از
این نیز از وی
و صاحب همچون
موتی شده و رافقا
خبر این نیست که
خبر بر آنت که کوه
پس نبود و تفسیر
سخت نه از امر
این کلمه علی شریعت
که خبر حادث

کثرت و تعدد معانی اهل بیت و دلالت سیاق و سباق آیه
 و تأیید احادیثی که در ماده دخول و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 وارد شده می باید که این قرار و این دلالات قویه را بحال
 باید داشت و بدخول و بدخول فاطمه و حسین و دخول
 علی بن ابی طالب و کمالات و قربت با آنحضرت علیه و علیهم السلام
 اعتراف و التزام باید کرد و باید گفت مراد از لفظ
 اَتَمَّارِئِدُ اللّٰهُ اَلَا یَهْدِیهِمْ اِرَادَةُ مطلق و غیر جائز است
 که بعد از اتباع مواعد و نصایح مخصوصه که در مقام خطاب بانسان
 علی السلام حق تعالی فرموده آن تطهیر و ازاله رجز صورت خواهد
 گرفت و مقتضای ظاهر همین است که آن تطهیر موقوف است بر
 اطاعت و امتثال او امر الهی که در حق نساء دارد شده
 و بجا آوردن و امتثال بآن او امر و اجتناب از آن منهیست
 که در آن آیات مذکور شده امر غیب است که سبب و ای حق تعالی

دیگر باین علم العیب قدرت اطلاع نیست از همین جهت
 به حکم قطعی عصمت ازواج النبی در هیچ مذهب احدی قابل
 نشده و احادیث دیگر که در ماده عیال و فاطمه و حسنین وارد
 اکثری ازان مشتمل آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بلفظ دعا فرموده **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي أَذْهَبْ**
عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا و بی شک و
 به شبه امر قطعی است که وی علیه الصلوٰة و السلام سجده
 الدعوات بوده پس البته این دعای وی علیه السلام
 سجدات پس طهارت و عصمت ائمه مذکورین قطعی
 است میشود و این قسم دعا در حق دیگری وارد نشده
 عصمت ابراهیم به ثبوت رسد و حاصل کلام آنست طهارت
 فی تعالی در آیه مذکوره بلفظ **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ**
عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ يُطَهِّرْكُمْ كَمَا يُطَهِّرُ الْوُجْهَ

کرامت فرمود طهارت مبرم نبود بلکه موقوف و معلق بر اجماع
و امثال او امر مذکوره است گویند لا و ایما مذکورین همه
داخل درین آیت اند اما مثبت و سبب عصمت قطعی نیست
که مراد از لفظ اراده اراده مجازم نیست او که اراده مجازم
مقصودی بود تعلیق بمنفی نمود بلکه اراده مشروط و موقوف
بر اطاعت او امر است و عصمت و طهارت که در حق ائمه
مذکورین علیهم السلام ثابت شده و حکم قطعی بآن اتفاق
شده بنظر دعائی آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که وی صلی
علیه و سلم مستجاب الدعوات است نه که بنظر این آیه که اراده
مجازم آنجا مراد نیست پس در نیصورت رفع نزاع فرقی
و قطع منازعت میشود که در آیه هر دو فرقی داخل باشند
و اخراج منافق که مکابره است لازم نیاید و تنقی این آیه
مذکوره در خلل نافتد و طهارت و عصمت ائمه علیهم السلام

و قوت و اعانت دعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت
 شده است و این دعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخصوص
 در حق ائمه بوده لهذا حضرت ام سلمه هرگاه خواست که زیر کلمه
 یا بر حضرت علیه السلام و الصلوة از آنجو بگذرد و فرمود **اِنَّكَ**
بِنِ اَزْوَاجِ النَّبِيِّ وَاِنَّكَ عَلَىٰ خَيْرٍ وَّبَعْضُ
 کلام که آیه را مخصوص در حق ازواج صرفه میکنند آنهم درست
 نیست که چندین احادیث که در ماده ائمه طاهرين وارد است
 به را مخالفت میشود و انکار چندین احادیث کردن و باطل
 منکر و ضعیف داشتن بسیار بعید و قبیح است و تقریر و تحریر یک
 آن کرده شد نهایت با خلل و دافع نزاع و خصوص است
 و الله اعلم بما عندہ و ذکر شد و برسان امیدهای آنحضرت
 در حق ذریه خود دارد و این بمقتضای آنست که در حق سایر ذریه
 و نقل میکند که فرمود **الصَّالِحُونَ لِلَّهِ وَالطَّاهِرُونَ**

یعنی ذریات و اولاد صالح من بخداست که مغفرت و عفو خواهد کرد
 و کسی که بر غیر صلاح از اولاد من خواهد بود مغفرت و نجات آنها در
 بهشت که حق تعالی بشفاعت وی علیه السلام معذور خواهد فرمود
 اللَّهُمَّ اتَّبِعْهُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَآمِنْهُ مَا يَقْرَبُ
 عَيْنَهُ خدایا برسان پس آنحضرت علیه السلام از اولاد وی
 و امت وی خبری که روشن شود بآن چشمهای صلی الله
 علیه و سلم و سردی در است کید بآن چشم وی و این کلمه یا مغفول
 فعل اتباع است و من ابتدایه متعلق است با بعد مقصود آنکه ائمه
 و خصال اولاد است و بعد از وی حسب رضای وی هر
 سنت و واجبات بنوت باشند بلکه هر کتی بوقوع آید که از
 راه سنت و طریقت حقه بیرون افتد چنانچه در صحیح و اربع
 که روز قیامت که آنحضرت سیاق و مختار قسمت آب زلال حوض
 کوثر خواهد شد بعضی صحابه که بر آن حوض کوثر بطعم آب می آیند

۱۳۳
لیکن سدره آنها خواهند شد و بی صلی علیہ سلم از کمال ترحم بر
خود خواهد فرمود که أَصْحَابِی أَصْحَابِی یَعْنِیَ یا اَهِی یا اَهِی اصحاب و
امت هستند از چه راه از کوثر محروم میشوند ای خواهد آمد که
اِنَّكَ لَا تَذَرُنِي مِمَّا احَدْتُ وَاَبْعَدَكَ
یعنی آواز از جانب حق تعالی خواهد آمد که ای محمد منیدان
تو که چه کردی این اصحاب تو بعد از تو و چه بدعتها و معصیتها که
کرده اند پس از تو بسبب همان فعلهای خود از کوثر محروم میشوند
اَجْرُهُ عَنَّا خَيْرٌ مَّا جَزَيْتَ نَبِيًّا عَنْ اُمَّتِهِ و جزای
خدا یا بهترین جزایی که داده بکدام بنی از امت وی و جزایی
که بنی را از امت میرسد همین درود و صلوة و درود فرستادن
و دعای خبر کرده باشند در حق بنی خود و در حق امت آن
بنی همین جزای خیرست وَاَجْرِي الْاَنْبِيَاءَ كُلِّمُهُ
خیراً یعنی جزاده همه بسیار به نیکی از فضل خود

وهم از ادعیه و صلوات که از جانب امت باشد اللهم
صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ عَدَدَ مَا
شَهِدَتْهُ الْأَبْصَارُ وَسَمِعَتْهُ الْأُذُنُ
یعنی الی درود و سلام نازل کن بر کسی که بهترین مایه
آدمیان و مخلوقات است و احمد است نازل کن بعد
هر چیزیکه شنیده است آنرا گوش کسی بمعنی صلوات و سلام
سابق گذشته است وَصَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ عَدَدَ
مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ یعنی درود و سلام نازل کن بر
صلی الله علیه و سلم بعد کسی که صلوات فرستاده است بر
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وَصَلِّ وَسَلِّمْ
عَلَيْهِ عَدَدَ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِ درود و سلام
نازل کن بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد کسی که درود
نفرستاده است بر آنحضرت وَصَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ كَمَا

حُبِّ وَتَرْضَى أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ وَدُرُودِ وَسَلَامِ
 نازل کن خدا یا بروی علیه الصلوة والسلام چنانچه که تو خواهی
 میداری که درود فرستاده شود بروی و چنانچه تو را
 نیستی بآنکه درود فرستاده شود بروی وَصَلِّ
 وَسَلِّمْ عَلَيْهِ كَمَا أَمَرْنَا أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ
 و درود و سلام نازل کن بروی چنانچه که امر کردی و
 حکم فرمودی ما همه را که درود فرستیم بروی صلی الله
 علیه و سلم وَصَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ كَمَا يَنْبَغِي أَنْ يُصَلِّيَ
 عَلَيْهِ و درود و سلام نازل کن خدا یا بروی چنانچه
 سزاوارست که درود فرستاده شود بروی صلی الله علیه
 و سلم اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ عِدَّةَ
 نِعْمَاءِ اللَّهِ وَأَفْضَالِهِ إِلَهِي درود و سلام نازل بر تو
 علیه السلام و بر آل و پیغمبر و نعمتهای الهی و فضل الهی که بر

که بر بنده و در دنیا عاقبت بآن بخشش کرده است **اللهم**
صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيَّهِ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَأَوْلَادِهِ
وَآخْفَادِهِ الهی درود و سلام نازل کن بروی علیه الصلوة
 و السلام و بر آل وی و اصحاب وی و اولاد وی و خیریه
 وی و متبیین منعی آل سابق گذشته و ذکر اخفاد بعد اولاد
 تخصیص بعد تعمیم است و اولاد آنحضرت سه سبب بودند قاسم
 و عبد الله طیب و طاهر لقب است و چهار دختر زینب
 و رقیه و ام کلثوم و فاطمه و همه اولاد از خدیجه بود مگر ابراهیم
 از ماریه قبطیه که جاریه بوده از وی متولد شد و از وی
 و نازل کن درود و سلام را بر زوجات وی صلی الله
 علیه و سلم و از زوجات مطهرات اول خدیجه بود رضی الله
 عنها که پیش از بعثت در سن بیت و پنج سالگی که خدیجه
 چهل ساله بود نکاح کرده و پیش از هجرت سه سال فغان

یافته و نامی

یافته و نام وی زنده بود نکاح دیگر نموده بعد از وی سوده را
 نکاح کرده بعد از آن عایشه رض را مهر و در آن مکه معظمه بعد
 حقه را نکاح و نکاح کرده سال دوم بدین بعد هجرت بعد از آن
 زینب دختر خرمیه را در سال سیوم و مرد او در سال چهارم
 و ام سلمه را در سال چهارم و زینب دختر حش را نکاح کرد در
 سال پنجم بعد طلاق زید و برادر بعد از آن حویریه را که از سبایا
 بود آزاد کرد و نکاح کرد و ام جیبه دختر ابوسفیان را نکاح
 کرده بخاشی در حبشه چهارصد و بیار مهر در سال ششم و میمون
 بنت حارث را در سال هفتم و بی خاله ابن عباس بود
 و صفیه که از سبایای خیبر بود آزاد کرده نکاح کرد و این
 نه زوجهات زنده ماندند تا آخر حیات وی صلی الله علیه و سلم
 و زینب بنت جحش و نازل کن درود و سلام بر ذریه وی علیه السلام
 و مراد از اولاد که سابق مذکور است اولاد فاضل آنحضرت است

پس این تعمیم بعد تخصیص است که مراد از ذرّیه اینجا تمامی فرزندان
 نسل وی باشند و اسطه بلا و اسطه پیری باشند یا دختری
 و اهل بینه مراد از لفظ اهل بیت آنچه است بیان
 آن سابق گذشته است و عترت و عترت در لغت
 بمعنی نسل باشد پس اینهم تعمیم بعد تخصیص است و عترت
 مراد از عترت قوم و قبیله می باشد پس اینجا مراد از آن بنو
 هاشم اند که زکوة بر آنها حرام است و اصهار و
 یعنی حسرت های وی علیه السلام که حضرت ابی بکر و عمر رضی
 الله عنهما مراد از آن باشند و احباب مراد از احباب
 اینجا سایر محبوبین وی علیه السلام هستند خواه در زمان
 بودند یا بعد از وی باشند تا روز قیامت و احفاد
 و برداماد های وی علیه السلام که مراد حضرت علی و عثمان
 رضی الله عنهما هستند و اتباع و اشیاع

در اتباع هستند پس هر یکی از ان بیان دیگر است
 وَأَنْصَارِهِ وَنُصْرَتِهِ وَيَارِي كُنْدَكَانِ وَيُحْيِي عَلَيْهِ السَّلَام
 نَهْ اسْتِرَارِهِ وَفَا زَنَانِ اسرار روی علیه السلام
 ملوه یعنی کسانیکه با سرار و کمالات ظهیری و باطنی ذات
 مقدس مکاشف شده و موصوف بهمان صفات غلبه
 ظاهریه و باطنیه شده اند وَمَعَادِنِ أَنْوَارِهِ وَكُتُبِهِ
 حُجُجِ أَنْوَارِهِ وَيُحْيِي عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِشَنَدِ عِنْدِ كُتُبِهِ
 بذات آنها تجلیات انوار بنوی صورت گرفته و
 یض باطنی آنجانب مقدس با نشر اح قلبی رسید
 مجمع معارف و مکاشفات گردیده اند كُنُوزِ الْحَقَائِقِ
 یعنی اَمْعَدِنَاكَ نَبِيكَ كُنْجِ مَخْفِيٍّ وَمُحِيطِ عِلْمٍ وَعِرْفَانٍ بِرَحَائِقِ
 عوالم الهی از مجرد و مادیات شده اند وَهَدَاةِ الْخَلَائِقِ
 و راه نمایی بندها و سایر مخلوقات حضرت اله اند وَجُودِ هَدَاةِ

لَمَنْ أَقْتَدَى بِهِمْ وَتَشَارَكَانِ هَدَايَتَ وَسَبَبَ رَهْنَمَايَ أَنْ
 مَرَّ كَسِي رَاكِبُ رُوحِي كُنْدَ بَاهِنَا وَبِرْطَقَةِ الْيَنَانِ ظَاهِرًا وَبِاطِنًا نَفَقَتْ
 وَابْتِغَاءَ غَايِرٍ وَسَلَامٍ تَسْلِيحًا كَثِيرًا دَائِمًا أَبَدٍ
 سَلَامٌ نَازِلٌ كُنْ يَا إِلَهِي سَلَامِي كَرَامَتِي وَبَهْتَرِي سَلَامًا هَسْتِ
 بِرُوحِي صَلَوَاتِي عَلَيْكَ وَسَلَامٌ بَسِيرٌ مِنْ بَسِيرٍ وَمَعِيشَةٌ نَازِلَةٌ فَرَمَا كَرَامَتِي
 بَاشَدُ وَدَرْ سِيحِ آنِ وَدَرْ بَهْجِ قُوتِ كَمِ كَرْدَدِ وَأَرْضِ عَزَائِي
 الصَّحَابَةِ رِضَا سَتَرْتُمْ لِي وَرَاضِي كُنْ خُدا يَا وَيَّ إِلَهِي
 وَالسَّلَامُ رَا از جَمِيعِ صَحَابَةِ وَيَّ عَلِيهِ السَّلَامُ بِرِضَايِ دَائِمِي أَبَدِي كَرَامَتِي
 هَمِيشَةُ خَشَنُو دَاشَدُ وَيَّ عَلِيهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مِنْ أَهْلِهَا
 عَدَدُ خَلْقِكَ يَعْنِي دُرُودِ نَازِلِ كُنْ بِرُوحِي عَلِيهِ السَّلَامُ
 وَرَاضِي دَارِ اَوْرَا از جَمْلَةِ بِرِضَايِ كَرَامَتِي مَخْلُوقَاتِ تُو بَاشَدُ
 وَزَنَةِ عَرْمَتِي مِثْلَتِ وَهَمِ وَزَنِ وَبَرَابَرِ عَرْمَتِي تُو بَاشَدُ كَرَامَتِي
 بِجَدِّ وَنَهَايَتِ آنِ نَرَسِيدِهِ وَنَبِيرِ سَدِّ وَرِضَا نَفَقَتِ

و موافق رضای ذات تو باشد یعنی خدا یا ائمه زل کن درود
 و سلامی و رضای دی علیه السلام از صحابه وی و نبوی را
 فرماید موافق مرضیات تو باشد و میداد کلمات
 و برابر کلمات تو باشد و مراد از لفظ کلمات مخلوقات
 الهی باشند نظریا بکنه بر مخلوق از کلمه کن صادر میشود چنانچه فرمود
 حق تعالی اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا ارَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ
 كُنْ فَيَكُونُ پس هر مخلوق مثره کلمه کن است ازین
 هر مخلوق را کلمه میگویند و گاهی از لفظ کلمه ارواح مجرد و نفوس
 مجرد مراد میشود آن هم اینجا وجهی دارد که تعداد ارواح و
 نفوس مجرد بیرون از حد و حصر است چنانچه فرمود حق تعالی
 وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ فَاِنَّهٗ لَا يَعْلَمُ
 الْغَيْبَ اِلَّا هُوَ پس مراد از اینجا عالم مجردات است
 کَلَّمَكَ ذَاكَ وَكَلَّمَكَ عَنْ ذِكْرِكَ غَالِ

و خداوند است بچگونگی افواج
 که او سبحانه تعالی
 پس تحقیق شأن
 مخفیات عالم
 مگر او سبحانه
 ۱۲

یعنی در و نماز کن بروی علیه السلام در هر وقت و در هر آن
که یاد کند ترا کسی یاد کند و هر وقت که غافل و در سهو باشد
از ذکر تو کسی غافل و ساهی صلوة تَکُونُ لَكَ رِضًا
یعنی نماز کن صلوتی که باشد باعث رضای تو و لحظه آدا
و نماز کن صلوتی که باشد مرتضی بنی علیه الصلوة والسلام را
که بر امت ثابت است ادا کننده مراد اینجا از ادای حق بنی
ادای آن حقیقت که می صلی الله علیه و سلم را بر امت ثابت است
چنانچه بآن اشاره کرده شد و حق وی بر امت آنست که راه
هدایت ایمان و طریقه فلاح اولی و عقبی همه امت را از برکت
اوست و بجهل که مراد از حق بنی حقیقت که وی علیه السلام را
بر حق تعالی ثابت است و چنانچه که حق الله بر بنده است حق
بنده هم بر خدا میشود چنانچه واقع است در حدیث کریم که فرمود
علیه الصلوة والسلام یا معاذ هل تَدْرِی مَا خَلَقَ

۱۲۵
ای معارف با درویش
در حقیقت حق خداوند
اللهُ عَلَى الْعِبَادِ وَمَا حَقَّ الْعِبَادُ عَلَى اللَّهِ لَقَدْ مَعَا

که خدا و رسول خدا دانا تر است بآن پس فرمود علیه السلام
خَانَ حَقَّ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يَشْكُرُوهُ
شَتَابًا وَحَقَّ الْعِبَادُ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَعْذِبَ مَنْ
لَا يَشْرِكُ بِهِ شَيْئًا یعنی حق الله بر بنده آن است که
عبادت نکند بنده ای حق تعالی را و هیچ چیز را با او شریک
نکرد اند و ندانند و حق بنده بر خدا آنست که عذاب نکند بنده
که شریک برگزیده باشد و شریک نداشته باشد چیزی را
ما حق تعالی پس از اینجا معلوم میشود که حق بنده مطیع بر الله
هم ثابت است خصوص آنچه بنده که خاتم المرسلین و سید المرسلین
و در اطاعت و امتثال او امر الهی فوق از تمام عالم باشد
لازم است که حق وی بر حق تعالی ثابت باشد پس داعی باین
دعای صلوة از حق تعالی بخواند که نوعی صلوة بروی نازل

که بادای حق و بی علیہ السلام که برتست وافی و کافی باشد و
 و نجات و نفعات سایر امت موصل گردد و لنا صلاح
 و نازل کن صلواتی که باعث صلاح و خیرات ماکه است و عم
 باشد یعنی از دیا در نزول حمیت الهی بر ذوات مقدس نبوی
 بنوعی کرامت شود که آن باعث صلاح و نجات امت بلکه
 باعث نجات و فلاح سایر عالمین باشد چرا که حق تعالی
 ویرا صلی الله علیه و سلم بآیه کریمه ما ارسلناک
 للعالمین معز و مکرم فرموده پس فیض و بی علیہ السلام
 بجمعه عالم میرسد و نیز لازم است که رحمت هر شخص آنست که مرتبه
 آن شخص باشد و مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و سلم همین
 که فیض خیرات صلی الله علیه و سلم بجمعه عالم باشد چنانچه
 در تفسیر آیه کریمه و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى
 آنچه حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده اشاره بآن فیض عالم

ری است و در بیان عموم و شمول شفاعت علیه السلام بر
 سایر ائم که مذکور شد نیز اشاره بآن است که وی علیه السلام
 صاحب لواي اعظم است که سایر نوع انسان روز قیام
 بریز لودوی پناه خواهند گرفت و از انجا خلاص خواهند
 یافت و آن عمره مقام محمود است که مخصوص است برای ایشان
 مقدس بنوی علیه الصلوة والسلام وَاِنَّهُ الْوَسِيْلَةُ
 و بده آنحضرت علیه السلام را وسیله و اعزته مخصوص است
 بوی علیه السلام که روز قیامت حق تعالی و بر اعطاء خواهد
 و بیان آن حدیثی که درین ماده وارد است سابق گذشت
 وَالْفَضِيْلَةُ وَالذَّرَجَةُ الْعَالِيَةُ الرَّفِيعَةُ وَ
 بده آنحضرت را بزرگها بکمال و درجه عالی که بسیار رفیع
 است و این درجه هم در جنت مخصوص است بدان مقدس
 وی علیه السلام وَاَبَعَثَهُ الْمَقَامَ الْمُحْمَدِيَّ

و بر این برای حق تعالی برای وی علیه السلام مقام محمود را
که باعث شفاعت تمامی امم باشد وَاللّٰهُ الْمَعْلَمُ
و قایم کن برای وی علیه السلام نیزه که بسته و تیار گردیده
و در تحت وی تمامی امم انبیاء سایه و پناه خواهند گرفت
و قصه آن سابق مذکور شده وَلِخَوْضِ الْمَوْرُودِ
و تفویض کن بر واصلی علیه السلام حوض که وارد
خواهد شد بر آن حوض است وی بلبک سایر امتهای
انبیاء بوسیده ذات مقدس وی علیه السلام روز قیام
قباست چنانچه بیان آن حوض که مخصوص است
وی علیه السلام در احادیث مذکورست و نام آن کوثر
و معنی لفظ کوثر کثیر العطاس است روایت کرد بخاری از انس
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بَيْنَا أَنَا أُسِيرُ فِي الْحَبَشَةِ إِذَا أَنَا بِمَخَافَتَا

فَنَارٍ

قَبَابُ الدَّيْرِ الْمُخْفُوفِ قُلْتُ يَا جَبْرِئِيلُ
 قَالَ هَذَا الْكَوْثَرُ الَّذِي أُعْطِيَكَ مِنْكَ قَدْ أَتَى
 مِنْكَ أَذْفَرُ بَنِي فَرْمُودَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 يَأْنِ أَنْ تَمِيرَ بِكَ دُومَ دَرَجَتِ نَاكَاهُ يَأْتِمُ نَهْرِي كَمَا بَرَّ
 دُوحَابِ سَبْ وَيَكْنُزِي بُو دُزْمَرُ وَارِيْدُ مَجُوفُ كَمَا خَالِي بُو دُ
 اَنْدُرُونِ اَنْ دُ مَرُ وَارِيْدُ خُودِ بَابِيْنَ كَلَانِي بُو دُ كَمَا مَقْدَرُ كُنُزُ
 بِرَسِيْدِمُ مِنْ كَمَا جَبْرِئِيلُ اَيُّ جَبْرِئِيلُ اَيُّ كُنُزُ كَمَا كُنُزُ
 كَمَا دَادَهُ سَبْ حَقِّ تَعَالَى اَنْزَا اَيُّ بُو سَبْ نَاكَاهُ دُيَمُ مِنْ كُنُزُ
 اَنْ اَزْمَرُ كُ خُوشْبُو دُ وَرُو آيَةِ كُ دُ مَسْلَمُ اَزَابِي مَرِيْرُهُ
 كَمَا كُنُزُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 سَلَّمَ اِنْ حَوْضِي اَنْعَبْدُ مِنْ اَيْلَةٍ مِنْ عَدُوِّ
 لَمْ يُوْ اَشْدُّ بِيَاضًا مِنْ الشَّيْخِ وَاجَلُّ مِنَ الْعَمَلِ
 بِاللَّيْنِ وَالْأَيْتَةِ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ النُّجُومِ

وَإِنِّي لَأَصِدُّ النَّاسَ عَنْهُ كَمَا يَصِدُّ الرَّحَى
أَبِلَ النَّاسُ عَنْ حَوْضِهِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ
أَتَعْرِفُنَا بَوْمَيْدٍ قَالَ نَعَمْ لَكُمْ سِتْرٌ
مِنْ الْأَمِّمْ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عَنْ الْمُجَلِّينَ
مِنْ أَشْرَ الْوَضُوءِ يَعْنِي فَرَمُودَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

عليه وسلم بدستی که حوض من بعید تر یعنی زیاده ترست
از بعدی که در میان ایله تا بعدن است هر آینه آب آن
حوض سخت ترست در سفیدی از برف و شیرین تر
از شهد که با شیر مخلوط کرده شود و هر آینه او نه نای آن
زیاده تر اند از شمار ستارهای آسمان و بدستی که بند
خواهم کرد آدمیان را از آن حوض چنان چه بند میکنم
شتران مردم را از حوض خود پس گفتند صحابه که یا
رسول الله خواهی شناخت ما را آنروز فرمود که آری

شما را علامتهای خواهر بود که نیت دیگری از امتها را
 خواهید آمد برین روشن و سفید چهره و سفید دست و پا از
 اثر وضو و در روایتی دیگر آمده است که دیده خواهد شد
 در آنحضرت او را از زوایا و سیم بشمار ستارگان آسمان و
 در روایتی دیگر آمده است که سوال کرده شدوی علیه السلام
 از شراب آن پس سرمود که سخت ترست در سفیدی
 از شیر و شیرین ترست از شهد میریزد برادر آنحضرت
 میز آب که لاحق شدند از بهشت یکی ازان از ترست و
 دیگری از سیم و تیر روایت کرده بخاری و مسلم از سهل
 بن سعد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اني فتنكم على الخوض من ممر
 على شرب ومن شربكم يظلم ابدا ليردن
 على قوام اعرفهم ويعرفوني شحجال

بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَأَقُولُ إِنَّمَا مَنِّي فَيَقَالُ
أَنْتَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدٌ ثَوَابُكَ
فَأَقُولُ مُحَقَّقًا مُحَقَّقًا لِمَنْ عَنِ

یعنی فرمود رسول الله علیه السلام که من بینوایی شما
خواهم بود بر حوض کوثر کسی که بر من خواهد گذشت خواه
نوشید از آب آن کسی که خواهد نوشید تشنه نخواهد
ماند برای من و اگر خواهد شد بر من جماعتی که خواهم شناخت
آنها خواهند شناخت آنها ما را پس حجاب کرده
خواهد شد در میان من و آنها پس خواهم گفت که
اینها از من هستند پس گفته خواهد شد که بدرستی که تو
ممنند این آنچه اینها بدعتها و خلافتها کرده اند بعد از تو
پس خواهم گفت که دوری از رحمت باد و هلاکی باد
کسی را که بغیر داه است بعد از من در دین من و طریقه

بأنذار

و نیز روایت کرده است بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نحو مني
 شرب من زرع و اياه سوا ماء ابيض
 من اللبن و رجه اطيب من المسك و كثيرا
 انجوم السماء من يشرب منها فلا يظلم
 خدا یعنی فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که در از من
 من مدت یکماه است و هر چهار گوشه وی برابر اند یعنی در طول
 و عرض مساویست آب آن سفید ترست از شیر و بوی آن خوشتر
 است از مشک و کوزه های آن زیاده است از شمار ستارهای
 آسمان کسی که بنوشد از آن گاهی تشنه نشود و وصل
 یا رب علی اخوانه من الانبیاء والمرسلین
 و الاولیاء الصالحین و درود نازل کن ای رب
 عالین بر برادران وی علیه السلام که انبیاء و رسولان سابقانند

و او یار که نیکوکارانند و هلاکتات الْمُقْتَرِبِينَ
 و درود نازل کن بر فرشتگان خود که قریب و نزدیکی تمام
 نام میدارند از درگاه تو صَلَّوْا تِلْكَ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِينَ
 یعنی رَحْمَتِهای حق تعالی نازل باد بر آنها همما اَللّٰهُمَّ
 صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ السَّابِقِ لِلْخَلْقِ نُورُهُ
 یعنی الهی درود و سلام نازل کن بر بهترین ما همه که آن محمد است
 و آن سابق است از راه نور و علی علیه السلام سابق از همه عالم
 و از اولین مخلوقات الهی همین نور محمد است که همه انبیا
 و اولیا و ارواح و نفوس و ملکه و آسمانها و عناصر از
 نور و علی علیه السلام بعد از ظهور وی پیدا شده است و احتمال
 دارد که از لفظ السَّابِقِ لِلْخَلْقِ نُورُهُ مراد آن باشد که
 نور و علی علیه الصلوة و السلام سبقت میکند بخلایق یعنی تجلی
 باطن از نور و بی تمامی خلق میرسد و هر کسی که نوری دارد

ان شاء الله

آنهمه از سرایت نور ظاهری باطن وی است صلی الله علیه و سلم
 و در بیان قدم و سابقه نور نبوی احادیث چند وارد است
 اما بر یک حدیث اتفاق کرده می آید چون آن حدیث اندک طولی دارد
 بعینه عبارت عربی نقل نموده شد برای تسهیل طالب ترجمه
 در عبارت فارسی بیان کرده شد و ایت کرد جابر بن
 عبد الله رضی الله عنه که گفت من سوال کردم از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم از اول خبریکه بیدار کرد حق تعالی بیدار
 کرد نور نبی تو بودی ای جابر بیدار کرد آنرا حق تعالی پس
 بیدار کرد از آن همه خبر را و بیدار کرد از آن هر شی را و وقتی
 که بیدار کرد آنرا قائم کرد پیش خود مدت یک لکه دوازده هزار
 سال که تسبیح ملکوت آن نور حق را پس آنرا قسمت کرد
 به چهار قسم که در آن از یک قسم و کرسی را از یک قسم و جمله عرش
 و خزنه کرسی را از یک قسم و قائم داشت قسم چهارم را در مقام

محببت دوازده هزار سال پس قسمت کرد قسم رابع را چهارم
بید کرد همه خلایق را از یک قسم و قلم و لوح محفوظ را از یک قسم و
بهشت را از یک قسم و قایم داشت قسم رابع را دوازده هزار سال
در مقام خوف پس قسمت کرد آنرا چهار قسم بید کرد معینه را
از یک قسم شمس را از یک قسم و قمر و کواکب را از یک قسم
و قایم داشت قسم چهارم را در مقام رجا دوازده هزار سال پس
کرد آنرا چهار جزو پس بید کرد عقل را از یک جزو و علم و حلم
را از یک جزو و عصمت و توفیق را از یک جزو و قایم داشت قسم چهارم
دوازده هزار سال در مقام حیا پس نظر کرد حق تعالی بر آن
پس بکشد از آن نور عرق پس قطره بیداشت از آن نور یک
لک و بیست و چهار هزار قطرات بیداشت از آن نور یک
و بیست و چهار هزار قطره ای نور پس بیدارد تعالی از آن
هر قطره نور روح یک نبی و یک رسول پس تنفس کرد و دم زد

۱۳۰
ارواح انبیا پس پیدا کرد از آن نفس و لام زدن نور اولیا
و شهیدان و سعاد و مطیعین از مومنان تا روز قیامت
پس عرس و کرسی از نور منست و کروین و ملک و میمه مستقر
انی شهید و الجلال اند از نور من اند و عائن از نور من اند
و ملکه سموات و ارض از نور من اند و جنت و نعيم جنت از
نور منست و آفتاب و ماهتاب و ستارگان از نور من اند و
قلم و عقل و توفیق از نور منست و ارواح انبیا و رسل از
نور من اند و شهیدان و سعاد و مطیعین از نور من اند پس
بیدا کرد حق تعالی دوازده حجاب را پس قایم کرد نور را در
هر حجاب تا نهار سال و اینست مقام عبودیت که متعلق
باشد از حجاب و تابع آنست و می حجاب الکرامة و السعاده
والهبتیه و الرحمة و الرفعة و الحلم و العلم و الوقار و السکینه و الصبر
و الصدق و الیقین پس عبادت کرد آن نور حق تعالی را در هر حجاب

نور سال پس هرگاه خارج شد آن نور از حجاب و هویدا گردید
بر زمین روشن می شد زمین از مشرق تا مغرب مانند چراغ
در شب پس پدید آمد حق تعالی آدم را از زمین و داخل کرد آن
در پیشانی آدم پس آرزو کرد آدم که به بنیم من این نور را بخش نمود
کرد حق تعالی بر آنکشت سبأ آدم که به بنید آنرا پس سوال کرد آدم
از حق تعالی که چیست آن نور که بر من نمود کردی فرمان رسید که
این نور محمد است علیه الصلوة والسلام که فرزندت پس
نقل کرد آن نور از آدم تا به شیت علیه السلام و همچنین نقل
میکرد از طاهر بن محمد و طیب بن تاهت عبد الله بن
عبد المطلب و از عبد الله نقل کرد آن نور بر جم مادر من آمنه
پس پدید آمد حق تعالی از آن نور ما را در دنیا و کرد امید
ما را سید مرسلین و خاتم انبیاء و رحمت عالمین و پیوای
روش جهیه این بود پیدایش نبی توای جابر و نقل کرد

به خزنود بسجده آسمان بر زمین که در میان من آفتاب
 مهتاب و ستارگان هستند و انوار نورانی حق تعالی
 تابشیده و توازن خالی هستی پس هرگاه ظاهر شد نور محمد
 صلی الله علیه و آله بر زمین خزن کرد زمین بر آسمان که اگر آن
 را نداشت نور محمد علیه الصلوٰۃ ظاهر شده است برین و
 پشت او و نبوت او برینست و دعوت و جهادات او
 برینست و ظهور شریعت او و صلح و اقیان و اولیای بیت او
 برینست و قبر وی در عین سینه منست پس هرگاه مشدید
 حق تعالی خزن کردن زمین نور و ظهور محمد علیه الصلوٰۃ و السلام
 بود حق تعالی زمین را که مکرم دیشتم من ترا و معزز گردانید
 من ترا تا از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم خزن و مباهات خود گرفتی
 آن مبدا همه نور است و اصل همه خیرات و بزرگیهاست
 پس گردانیدم ترا سجده و سجده گاه از مشرق تا مغرب و گردانیدم

من خاک ترا طهارت هر مومن چنانچه آب مطهرات هر مومن میباشد
بس فرمود علیه الصلوة والسلام که غالب شد زمین بر آسمان
ازین مبایات و تفاخر خود که از نور من کرده و نیز منقول است
که هرگاه پیدا کرد حق تعالی عرش را بر آب لغزش میکرد و خبش
مینمود و ثابت و قایم نمیشد و قرار نمی گرفت پس هرگاه
نوشته شد بر عرش لا اله الا الله محمد الرسول
الله ساکن شد و قرار گرفت و در بعض روایات منقول است
که در تحت این کلمه طیبه بر عرش نوشته که آید
الرَّحْمَةُ لِلْعَالَمِينَ ظُفُورُهُ یعنی رحمت است در حق
عالمیان ظهور ذات مقدس وی صلی الله علیه و سلم مراد از ظهور
وی علیه السلام ظهور وجود اوست چنانچه اشارت میکند باین
لَوْ لَا أَنِّي مَخْلُوقٌ لَأَفْلَاكٌ و هرگاه خلق
افلاک و جزآن بواسطه ذات مقدس او صورت یافته

من ظهور وجود وی البته حجت به میان می آید بواسطه و تمام
 اتم پیدا کرده شده و احتمال است که مراد ظهور وی علیه السلام
 در وی نبوت و رسالت باشد که رسالت او در حق تمام
 میان عین حجت است چنانچه حق تعالی میفرماید وَمَا
 أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ
 و آنست که ذات مقدس وی بهر دو طریق حجت
 حاضر است که ظهور وجودی علیه السلام عیث ایجاد عالم
 و نبوت و رسالت وی موجب فلاح هر دو عالم است
 آنجا نظر باید کرد به بیانی که سابق گفته شد که حق تعالی
 ویر علیه السلام مخصوص گردانیده شفاعت عامه چنانچه
 در حدیث شفاعت مذکور است که روز قیامت سایر ائمه
 انبیاء پیشین اول رجوع بآدم علیه السلام و ابراهیم و
 موسی و عیسی علی نبیا و علیهم السلام برای شفاعت

خود ما خواهند کرد باز از آنها مایوس شده رجوع بذات مقدس
وی علیه الصلوة والسلام خواهند آورد و همه زیور لوی
حمد وی خواهند ماند و وی علیه الصلوة والسلام شفاعت
همه ما است دعا بدرگاه الهی خواهد کرد تا که هر یک حاجت
و خلاص از برکت فیض وی علیه السلام خواهند یافت
و نیز سابق مذکور شده که سایر انبیاء درگاه تابان وی
علیه السلام اند در حقیقت امتهای همه انبیاء است
وی شدند و شمول شفاعت وی علیه السلام بر است
خود از چند وجه سابق مبین شده است پس وی علیه
الصلوة والسلام بزرگ رحمت عالمیان است چه از
راه ظهور وجود وی و چه از راه ظهور عبودیت
وی عَدَدَ مَا مَضَى مِنْ خَلْقِكَ وَمَا بَقِيَ
یعنی ای حق تعالی درود نازل کن بر وی علیه السلام

بنما برتری

بشمار چندی که گذشت از مخلوقات تو چندی که باقی مانده است
 از مخلوقات تو که در زمان آینده مخلوق خواهد شد و
 مَنْ سَعِدَ مِنْهُمْ وَمَنْ شَقِيَ وَنَازِلُ كُنْ دُرِّ
 بروی علیه السلام بشمار کسی که سعید و شقیست و صالح است
 از مخلوقات تو و بشمار کسی که شقی و کم بخت و فاسق است
 از مخلوقات تو صَلَوَةٌ تَسْتَغْرِقُ الْعَدَّ وَحَاطَةٌ
 بِالْحَدِّ یعنی درود نازل کن که شامل باشد هر شمار
 عدوی را و محیط باشد هر حد و کناره درود ما را صَلَوَةٌ
 لَا غَايَةَ لَهَا وَلَا انْقِصَاءَ فِيهَا أَمَدٌ لَهَا
 یعنی نازل کن درودی که نیست کناره ویرا و نیست نهایت
 آنرا و نیست آنرا نامی و معنی آمد و غایت و انتها و یک
 وَلَا انْقِصَاءَ وَنَازِلُ كُنْ درودی که نباشد انقطاع
 و بر اَصْلُوكَ الَّتِي صَلَّيْتَ عَلَيْهِ مَعْرُوفَةً

عَلَيْهِ یعنی نازل کن درودی که نازل میکنی بروی درگاه
 عرض کرده است بر ذات مقدس وی علیه الصلوة والسلام
 و این اشاره است بحدیثی که روایت کرده ام از ابی هریره
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَنْ صَلَّى عَلَىَّ عِنْدَ قَبْرِي
 وَمَنْ صَلَّى عَلَىَّ نَائِبًا أَتَيْتُهُ وَتَرَجَمَ حَدِيثُ
 سابق گذشته و نیز روایت کرده ام از ابی هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 كَفَرَمُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ أَحَدٍ دَخَلَ عَلَيْهِ
 اللَّهُ رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ
 السَّلَامُ یعنی هر کس سلام فرستد بر من مگر آنکه
 رد میکند و باز سیر مدح تعالی روح من من تا که رو کنم
 سلام ویرا باد و روایت کرد نامی از ابی هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تُبَلِّغُنِي حَيْثُ كُنْتُ
 یعنی درود فرستید بر من بدستی که درود شما میرسد من

هر جا که باشید شما و سابق مذکور شده است که وی علیه
 علیه و سلم نزدیک اکثر محذران می است در قبر خود تا آنکه بگویند
 که نماز میکند و قرآن بخواند مَقْبُولَةً لَدَيْهِ و نازل کن بر
 درود را که مقبول باشد نزدیک وی علیه الصلوة و السلام
 و مقبول شدن درود نزدیک وی علیه السلام تعلق بکمال
 رجوع مومن دارد در وقت دعا بصلوة و آن متعلق و
 موقوف باشد بر کمال قوت ایمان و کمال محبت
 باری علیه السلام چنانچه سابق بیان آن گذشت
 و باید دانست محبتی که باری علیه السلام کسی را
 بنده را نصیب میزد و این است حق تعالی
 او را معزز و مکرم میفرماید بهترین کمالات و نیکترین
 خیرات از آن در حق بنده مومن نیست و نخواهد بود
 جز آنکه ظاهر است هرگاه محبت باری علیه السلام کسی را

از بنده نصیب میشود و باین کرامت حق تعالی او را مغفرت
و کرم میفرماید بهترین کمالات و نیکترین خیرات از آن
در حق بنده مومن نیست و نخواهد بود چرا که ظاهر است که هر
محبت با وی علیه السلام کسی را نصیب شد بی شک محض
حسنة الله خواهد بود و خیرتیه و بهترین این در وجه محبت با که
محض شد از حد و بیان بیرونست چنانچه روایت کرده
ابو داود از عمر رضی الله عنه قال رَوَى اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ مَنْ عِبَادَ اللَّهِ أَنَا سَأَلَ
مَا هُمْ بِأَنْبِيَاءٍ وَلَا شُهَدَاءَ يُعْطَوْنَهُمْ
نَبِيَّاءُ الشَّهَادَةِ بِرَأْفَةٍ بِمَا هُمْ
مِنْ اللَّهِ تَلَوَا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَتَّى كَانُوا
قَالُوا أَعْمَ قَوْمٍ خَافُوا بَرُوجَ اللَّهِ عَلَى سَائِرِ
بَنِيهِمْ وَلَا أَمَوَالَهُمْ كَوْنَهُمْ إِنَّا وَجَّوْهُمْ

لَنُورُوا أَنفُسَهُمْ لَعَلَّ يُؤْخَذُونَ إِذَا
 خَافَ النَّاسُ وَلَا يَخْزُونُ إِذَا خَرَجَ
 النَّاسُ شُمُورًا هَذَا آيَاتُ آلِ إِبْرَاهِيمَ
 لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

یعنی فرمود علیه الصلوة والسلام که از بندای حق تعالی
 آدمی مانند که نیستند آنها بنی نیستند آنها شهید لیکن
 رشک میکند از آنها و تمنی درجه آنها میکند همه اینها و
 همه شهدا پس رسیدند اصحاب دی علیه السلام
 که خبر ده مایانرا که کیستند آنها پس فرمود علیه السلام
 اینجا آمدند که با خود محبت دارند با روح خدا یعنی
 سب فرموده حق تعالی که در کتاب الهی باین خبرها
 دانه است و نیست در میان آنها بواسطه قرابت رحیمی
 که در دنیا می باشد و نیست در میان آنها سابقه مال که

یعنی در کلام محبت
 در کتاب الهی
 با هم خالصه خدای
 فرموده

که با هم دیگر بدینده و یکدیگر یعنی محبت و تعارف و الفت محض
برای حق تعالی است بدستی که ایشان از نور است و آنها
بالای نورند و خواهند رسید و فیکه خواهند رسید و میان
یعنی روز قیامت و عکس نخواهند شد و فیکه عکس خواهند شد
و میان پس نخواهند آنحضرت این آیه را که ترجمه اش اینست
اگاه باشید بدستیکه اولیای حق تعالی نیست خوف و
ترس بر آنها نیستند آنها که عکس شوند و نیز روایت کرد
مسلم از ابی هریره که گفت قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم انا احب عبد الله عا جبر
فقال اني احب الله فاجبه قال
فجبه جبرئيل ثم بنا دني في السماء
فيقول ان الله يحب فلانا فاجبوا
اهل السماء ثم يوضع له القبول في النار

وَإِذَا الْبَعْضُ عَسَدًا مَا يَبْرِئُهُ رِيحٌ
أَنْتَ الْبَعْضُ فَلَا نَا فَأَبْغَضَهُ قَدْ بَرَّاهُ جَبْرِئِيلُ
ثُمَّ يَنَادِي فِي السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ قُلَانَا
فَأَبْغَضُونَهُ قَالَ فَأَبْغَضُونَهُ ثُمَّ يُوَضَّعُ لَهُ
الْبَعْضَاءُ فِي الْأَرْضِ يَفْعُ فَرَمُودَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
بدرستی که وقتی که دوست میدارد حق تعالی بنده را طلب
میکند جبرئیل را و میگوید بدرستی که من دوست میدارم فلان
بنده را دوست دار تو هم آن بنده را پس دوست بگیر
جبرئیل او را و او از میکند در آسمان که بر سر خداوند
میدارد فلان را دوست دار و بر تمام عالم او را پس دوست میدارد
همه اهل آسمان او را که ملکه باشند بعد از آن داده میشود
او را مقبولیت در زمین که ملکه زمین و آدمیان او را قبول
دارند و اعزاز او میکنند و وقتی که بغض می آرد نیز میشود

حق تعالی از بنده خود طلب کند جبرئیل را و میگوید که بغض
میدارم از فلان پس دارد و برادر خود تو هم از وی پس بغض دارد
جبرئیل از و آواز میکند در آسمان بدرستی که حق تعالی
بغض دارد از فلان پس بغض دارد بر شما هم با و پس بغض
میکند بر همه اهل سما که بلکه باشند پس وضع کرده و
کرده شود داده شود او را بغض در زمین که در پس و خوار
باشد او نزدیک هر کس در زمین نزدیک بلکه اراضی
و نزدیک آدمیان و این محبت الهی باشد با لازم محبت
بنده است با حق تعالی تا که بنده را با حق تعالی محبت
پیدا شود محبت وی تعالی باشد به هم صورت نمیتوان
گرفت و نیز روایت کرده بخاری و مسلم از انس رضی الله
عنه **اَنَّ رَجُلًا قَالَ رَسُوْلُ اللهِ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ وَ**
وَيْلَكَ مَا اسْمَدُوْتَ لَهَا قَالَ مَا اسْمَدُوْتُ

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا أَحَبُّ إِلَهِكُمْ وَرَسُولُهُ قَالَ أَنْتَ مَعَ
 مَنْ أَحَبَّيْتَ قَالَ أَنَسُ فَمَا أَرَأَيْتَ الْمُسْلِمِينَ
 فَرَحُوا بِشَيْءٍ بَعْدَ الْإِسْلَامِ فَرَحَهُمْ بِهَا
 یعنی گفت مردی که ای رسول الله کی خواهم شد روز قیامت
 فرموده "سلام و میل و مالش باد ترا چه میا کرده تو برای
 من یعنی چه اسباب خلاصی و نجات خود تیار
 کردی که روز قیامت را می پرستی گفت که هیچ میا نکرده ام
 مگر اینکه خدا و رسول خدا را دوست میدارم پس فرمود علیه السلام
 تو با کسی باشی که آزادوست میداری پس گفت انس
 که ندیدم من مسلمانان را که فرحت و خوشی میکردند بعد از
 اسلام و آنند فرحتی که میکردند از سبب این کلمه که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرموده و نیز روایت کرده سلم از ابی
 هریره رضی الله عنه که گفت اِنَّ اللَّهَ يَقُولُ يَوْمَ

الْقَبِيلَةِ أَنْبَاءُ الْمُحَاجِّينَ بِجَلَالِي الْيَوْمِ أَظْلَمُ
 فِي ظِلِّي يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلِّي بِعَيْنِي فَرَمُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 که خواهد گفت حق تعالی روز قیامت کی هستند کسانی که محبت
 داشتند با من نظر بجلال من یعنی عظمت و بزرگی من نظر کرد
 با من محبت و دوست داشتند و فراوانی و مجاست میگرد
 امروز سایه بآنها گرامست خواهیم کرد در سایه خود روزیکه
 هیچ سایه مگر سایه من و نیز روایت کرد بهیچ از این عباس
 رضی الله عنه گفت قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ لَانِي يَمُرُّ بِأَذْيَمِ أَيْ عَمْرٍو لَا إِسْلَامَ
 أَفَوْقَ قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَعَلَّ عِلْمَ مَالِ السَّمَوَاتِ
 فِي اللَّهِ الْحُبُّ لِلَّهِ وَالْبُغْضُ لِلَّهِ عَمْرٍو
 علیه الصلوة والسلام ابی ذر که آیا در کدام رسن اسلام
 محکم تر است که باعث نجات باشد گفت آنچه بود که خدا و رسول

خدا و انا ترست که باعث نجات باشد گفت آن پس فرمود
 علیه السلام که دوستی کردن برای خدا یعنی دوستی برای خدا
 بکنند و بعضی هم با کسی اگر باشند برای خدا باشد و نیز روایت
 کرد احمد از ابی امامه رضی الله عنه که گفت قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَحَبَّ عَبْدٌ عَبْدًا
 اللَّهُ يَرْفَعُ لَكَ رَجُلًا وَجَلَّ عَنِّي دُوسْتٌ مِمَّنْ دَارُ
 أَبْجَحَ نَبْدَ نَبْدَةٍ دِيكَرًا بِرَأْيِ حَقِّ تَعَالَى كَمَا كُنْكَ بَرَّكَرًا مَكْرُومًا
 اَوْ رَأَى حَقِّ تَعَالَى وَابْنِ مَحَبَّتِ نَبْدَ بَانْدَه اَوْ مَحْضِ حَسْبَةِ اللَّهِ
 سَبَّ عَمَّ رَجُوعٍ دَارِو بَهْوِي مَحَبَّتِ نَبْدَ بَانْدَه حَقِّ تَعَالَى وَكَلَمًا
 بِرِ مَحَبَّتِ نَبْدَ بَانْدَه كَمَنْ بَانْدَه رَاجِعُ شَدَّ مَحَبَّتِ وَی
 بَانْدَه حَقِّ تَعَالَى بِسْمِی كَمَنْ بَانْدَه رَاجِعُ شَدَّ مَحَبَّتِ وَی
 دَارِشْتَه بَانْدَه بَطْرِقِ اَوَّلِ رَاجِعِ بَهْوِي مَحَبَّتِ حَقِّ تَعَالَى
 خَوَامِدُ بُوَد وَهَر گاه اَوْ رَأَى حَقِّ تَعَالَى تَوْصِیْقِ دُرُودِ بَرَسْتَد

بجناب نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام خواهم بخشید پس این نور
 علی نور خواهد بود **اللَّهُمَّ اكُنْ مُنَاوِسًا رَّبِّ**
الْمُؤْمِنِينَ بِهَذَا لِكُلِّ مَسْئَلَةٍ صُلُوًّا دَائِمَةً
بَدْوَامِكَ وَبَاقِيَةٍ بِبِقَائِكَ لَا مُنْهَى لَهَا
دُونَ عِلْمِكَ یعنی نازل کن ای حق تعالی درود
 که همیشه باشد و مستمر ماند و نزول بستمارد و دوام ذات پاک تو
 و باقی ماند آن صلوٰۃ ببقاء ذات اقدس تو که نهایت و
 انقطاع نداشته باشد نزد یک علم تو یعنی درودی نازل
 کن که در علم تو غیر متناهی و غیر محصور باشد و اینجا اشارت کرده
 بعدم تنایبی در صلوٰۃ بر و توقع یکی تا آنکه مگاه بقاء ذات اقدس
 الهی الی ابد الابد است که هرگز فنا طاری نخواهد شد
 و چیزی که در هر زمان و ابداً رماند ابد الابد نازل شود
 البته غیر متناهی و غیر محصور باشد و دوم آنکه دعای طلب نزل

خداوند از نزدیک کردن او است
 بخش ما را دعا می باشد
 باقی است و در یک جا
 توفیق درود و نازل بر آنقدر
 صلوات علیهم و آله و سلم

که دعای بیانی

که داعی اینجا میکند مقصود آنست که آن و هر زمان درود
 در جنت حق تعالی نازل فرماید که غیر محصور و غیر منتهای باشد
 پس عدم تنهایی آن یکی کسب زمان غیر منتهای ابدست
 و دیگری باعتبار آنکه مطلوب داعی نزول رحمت و درود است
 که در هر آن و هر زمان آنچه نازل شود بصفت عدم تنهایی
 نازل شود و باشد که مکرر تصریح لایستی لها که داعی کرده است
 ایما و باین لایستایی ثانی است که در هر آن و زمان که نازل
 شود با وصف تنهایی چنانچه در بعضی ادعیه صلواتیه
 نقلست که اللهم صلی علی محمد و آل محمد
 اللهم صلی علی محمد و آل محمد
 ان از و هم موبد و ازلی هستند
 بهر دو طریق فرستاده شد
 و در تضییع این باب حق تعالی نازل کن درودی

که راضی کند آن درود را راضی کند آن درود ذات
مقدس نبوی را علیه الصلوة والسلام و راضی نبوی تو
سبب آن درود آزمایان که درود میفرستیم بر ذات
مقدس وی علیه السلام و صورت رضای حق تعالی از
فرستادن بنده چنانچه سابق در حدیث تفسیر و مبایات
آسمان و زمین گذشت که بعد تفسیر آسمان از بود
نور آفتاب و ماه تاب در روی زمین تفسیر خود کرد و نظم
ذات مقدس نبوی بر خود حق تعالی زمین را فضل و شرف
فرموده که استغانت بظهور ذات وی علیه السلام
همین طور غزوات درود و غزوات در حدیث حاصل می شود
و نیز چنانچه در حدیث واقع است که آمدیم بیل بر رسول
صلی الله علیه و سلم گفت که یا رسول الله
یا محمد ان لا یصلک احد من

مَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْهِ أَحَدٌ
 سَلَّيْتُ عَلَيْهِ عَشْرًا
 و تَقْبِيلِ بِنِ بَدِشْتَه سَب و بَحْمِنْ رَضَايِ رُول
 عَلَيْهِ السَّلَام كَسِي كِه دُرُود فَرَسْتَد بَرِي خِيَا نَجَه دَر شِي
 وَاقِع شُدِه كِه رَوَايَه كَرْد تَرْغِي اَز اَبْنِ مَعُوذِ رَضِي اللّٰهُ عَنْهُ
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 اَوَّلُ النَّاسِ لِيَوْمَ الْقِيَمَةِ اَكْثَرُهُمْ
 عَلَيَّ صَلَوَاتُكُمْ وَ السَّلَامُ كِه بَهْرَتَرِي
 دَسْتِ اَوَا رَتَرِي اَوْ مِيَا نِ بَرُوزِ قِيَامَتِ نَزْدِكِ مَن اَز
 كَسِي بَاغِدِ كِه زِيَادَه تَر بَا شَد اَز رُويِ دُرُود
 بَرِي كِه شَد اَز رَوَايَه تَرْغِي
 بَرِي كِه بَرِي سِي دَا لِي بِنِ كُوبِ اَز و
 عَلَيْهِ السَّلَام كِه چَقْدَر مَعُوذِ رُولِ بَرُوزِ مَنجَه دَعَايِ خُود فَرَسْتَد

علیه السلام هر قدر که خواهی بپوشانستی ای ابن کعب که چهار
 از دعای خود بر تو درود فرستیم فرمود که خواهی بپوش
 زیاده کنی بهتر باشد ترا پس ای ابن کعب گفت که نصف از درود
 خود درود بر تو میزنم فرمود علیه السلام هر قدر که خواهی بپوش
 اگر زیاده کنی بهتر باشد ترا پس گفت ای ابن کعب
 دعای خود درود بر تو میزنم فرمود علیه السلام هر قدر که خواهی
 مقرر کن اگر زیاده کنی بهتر باشد ترا پس گفت ای ابن کعب
 که کردیدم من تمام دعای خود همین درود فرستادم
 بر تو پس فرمود علیه الصلاة والسلام اگر چنین کنی پس آفت
 قطع و محو کرده شود همه انبیا علی تو و غمهای تو و بریده گرد و
 محو کرده شود همه آن تو صلوات الله علیک و علی آتک و علی
 یعنی نازل کن درودی که بپوشد بر تو و دشمنان تو را و ازین
 بسیار درود درود است ای ابن کعب صلوات الله علیک و علی آتک و علی

